

# سخن

## مقاله

سوررالیسم ، پرویز نائل خانلری  
 «است» و «هست» ، منوچهر بزرگمهر  
 ✓ بررسی مسائل تلویزیون در ایران ، مرتضی کتبی  
 ماکس وبر و علوم اجتماعی ، احمد اشرف  
 آئین فتوت و عیاری ، اسماعیل حاگمی  
 صور و انواع وقت گذرانی ، جمشید بهنام - شاپور اسخ

## داستان

تولد ، محمود کیا نوح  
 شاهد ، کاترین آن پورتر ، ترجمه حفظ الله بربری  
 آن سوی پرچین ، ای . ام . فورستر ، ترجمه جمال محمود  
 جبه و شمشیر ، بابا مقدم

## نثر

در غربت آن شهر ، آزاده ، طرح ، غربت ، منوچهر آتشی  
 عطر کهنه ، نصرت رحمانی ، سفر کرده ، محمود کیا نوح  
 چهار شعر ، سرگشتی یسه نین ، ترجمه قاسم صنعوی . محمود کیا نوح

## گوناگون

در طلب شغل و مقام ، محمد علی قزوینی  
 ✓ کتابهای تازه ، در جهان هنر و ادبیات ،  
 نگاهی به مجلات ماهانه ، پشت شیشه کتابفروشی و...  
 ضمیمه : تابلورنگی از کتاب «بررسی هنرهای ایران»



# سخن

## مقاله

سید الهی ، پرویز تالی خائوری ،  
دانش ، ودهست ، منوچهر زورچهر  
پرسی مسائل تلویزیون در ایران ، فرنگی گیتی  
پرویز دعای اجتماعی ، احمد اشرفی  
گیتی فوت و بازی ، اسماعیل حاجی  
سوره انواع وقت گذرانی ، جمشید بهنام - شاپور داسخ

## داستان

سوره کیانوش  
داستان آن پودار ، ترجمه جمشید زورچهر  
آب و تاب درین ، ای . ام . زورچهر ، ترجمه جمال محمود  
سوره شمشیر ، بابا مقدم

## شعر

در غربت آن شهر آرازه ، طرح ، غربت ، منوچهر آتشی  
عطر گوته ، نصرت رحمانی ، سفر کرده ، سوره کیانوش  
چهار شعر سرگتی سه لیل ، ترجمه قاسم صدیقی ، سوره کیانوش

## گوناگون

در طلب عقل و مقام ، محمد علی قزوینی  
کتابهای تازه ، در جهان هنر و ادبیات ،  
نگاهی به مجلات ماهانه ، پشت شیشه کتابفروشی و...  
سینه ، تاباورنگی از کتاب دورسی هنرهای ایران

فهرست

صفحه	مترجم	نویسنده	عنوان
			شیوه‌های ادبی نودرجهان ،
۴۷۵	-	دکتر پرویز خانلری	سورر آلیسم
۴۸۱	-	منوچهر بزرگمهر	«است» و «هست»
۴۸۵	-	محمد علی قزوینی	در طلب شغل و مقام
۴۹۱	-	دکتر مرتضی کتبی	بررسی مسائل تلویزیون در ایران
۵۰۰	-	محمود کیا نوش	تولد (داستان)
۵۰۶	-	احمد اشرف	ماکس وبر و علوم اجتماعی
			<b>شعر معاصران :</b>
۵۱۳	-	آزاده	در غربت آن شهر
۵۱۴	-	منوچهر آتشی	طرح
۵۱۴	-	«	غربت
۵۱۵	-	نصرت رحمانی	عطر کهنه
۵۱۶	-	محمود کیا نوش	سفر کرده
۵۱۸	حفظ الله بریری	کاترین آن پورتر	شاهد (داستان)
۵۲۳	-	دکتر اسماعیل حاکمی	آئین فتوت و عیاری
۵۲۸	جمال محمود	ای . ام . فورستر	آن سوی پرچین (داستان)
۵۳۵	صنعوی ، محمود کیا نوش	سرگئی یسه نین قاسم	چهار شعر
۵۴۳	-	بابا مقدم	جبه و شمشیر (داستان)
۵۴۸	-	دکتر جمشید بهنام - دکتر شاپور راسخ	صورت‌انواع وقت گذرانی
			<b>کتابهای تازه :</b>
۵۵۶	-	ح . بریری	دوبلینی‌ها
۵۵۷	-	ا . د .	اسناد سیاسی دوران قاجاریه
۵۵۸	-	پرویز صیاد	نمایش در ایران
۵۶۰	-	پرویز صیاد ، سیماب ، قاسم صنعوی	<b>درجهان هنر و ادبیات</b>
۵۶۶	-	محمود نفیسی	نگاهی به مجلات ماهانه
۵۷۱	-	-	نکته نکته
۵۷۲	-	-	پشت شیشه کتابفروشی

تا بلو رنگی ضمیمه از کتاب «بررسی هنرهای ایران» مربوط به مقاله نقاشی کتاب است که در شماره سوم چاپ شده .

# سخن

شماره ۵

مردادماه ۱۳۴۶

دوره هفدهم

شیوه‌های ادبی نو در جهان  
سوررالیسم (Surréalisme)

- ۲ -

داستان سوررالیسم به این کوتاهی نیست و تأثیر این شیوه در ادبیات و هنر معاصر به اندازه شیوه‌های فوتوریسم و دادائیسم کم و نادیدنی نبوده است. سوررالیسم هدفی داشت و فنونی. هدف آن دست‌اندازی یادست یابی به جهانی فراختر بود که ورای جهان محسوس و مقبول است. اما بیرون رفتن از این جهان

آسان نیست. دژی استوار است با دیوارهای بلند و با روهای محکم. این دیوارها عقل است و استدلال، و حدود و قیود و عادات و مقرراتی که زاده همان عقل یعنی عالم هشیاری است.

غزلسرایان نازک خیال و عارفان پرشور ما غالباً در این تنگنای هشیاری بجان آمده و خواسته‌اند دست در دامن مستی و جنون بزنند و از این زندان آزاد شوند. از اینجاست که عاقبت اندیشی و مصلحت‌بینی را دور از درویشی شمرده و آرزو کرده‌اند که به مدد جنون از چنگ عقل بگریزند. صائب می‌گوید:

جنونی کو که آتش در دل پرشورم اندازد

زعقل مصلحت بین‌صد بیابان دورم اندازد

و بر حال «گردباد» که از خود رمیده، یعنی از حصار عقل و هشیاری

بیرون رفته است حسرت می‌خورد:

این گردباد نیست که بالا گرفته است

از خود رمیده‌ای ره صحرا گرفته است.

اما در ادبیات فارسی هرگز به این آرزو نرسیده و راه بیرون شدن از خود را نیافته‌اند. تنها شاید بعضی از پیروان مسنک و ملامتی، توانستند در زندگی اجتماعی و شخصی خود به این آرزو نزدیک شوند.

پیروان سوررآلیسم کوشیدند که در حصار هشیاری رخنه‌هایی ایجاد کنند و برای حصول این مقصود هفت فن پیش گرفتند.

### فن اول «هزل» بود.

در نظرایشان جهانی که مادر آن بسر می‌بریم سراسر خوار مایه و بی‌معنی است و در چشم کسی که نظری وسیع و عمیق دارد جز به مسخره و ریشخند نمی‌ارزد. پیش از آن که راه تازه‌ای بجوئیم باید آنچه را که پست و بی‌معنی است ویران کنیم و برای پیکار با ریا و سلاخی بهتر از طنز و هزل نیست.

کسی که بنارا بر ریشخندی گذارد از زندگی جدا می‌شود تا آن را از بیرون مانند تماشاگران ببیند در چشم او همه مردمان عروسک‌های خیمه‌شب بازی هستند و چون سر نخها را می‌بیند حرکات و رفتار ایشان در نظرش همه ساختگی و موهوم جلوه می‌کند. دیگر زندگی واقعی برای او ارزش و اعتبار جدی ندارد و چون با بی‌اعتنائی بر آن نظر می‌کند دنیا موضوع خنده و مسخرگی می‌شود.

### فن دوم استفاده از «عجایب» است .

اموری که در جهان و در زندگی ما می‌گذرد همه معقول و منطقی و مرتب، آنچنان که ذهن هشیار ما توقع دارد، نیست. میان حوادث و وقایع روابط دیگری، جز رابطه‌های ساده علت و معلولی شباقت و تضاد وجود دارد. از آن جمله است تصادف، اتفاق، وهم. فارق عادت، خواب.

اگر این اصل را بپذیریم دیگر هیچ چیز غریب نیست بلکه همه «غرائب» عادی و طبیعی به نظر می‌رسند. از تخم گنجشک، شتر بیرون می‌آید و روی پوست قورباغه، چنار سبز می‌شود. همه چیز را به همه چیز تشبیه می‌توان کرد. هر چیزی در هر جا تأثیر و علت و مشابهت و تضاد و امکان پیدا می‌کند و این امکان نهایی ندارد.

### فن سوم غوطه‌ور شدن در دریای «وهم و خواب» است .

عالم وهم و خواب هم یک نوع واقعیت دارد و خطاست که آن را از دنیای واقع، بکلی جدا کنیم. سور ر‌آلیسم می‌کوشد که تمام نیروی روانی بشری را به تصرف در آورد و وسیله رسیدن به این مقصود را نزول و سقوط سریع و سرگیجه آور در عالم درون و روشن کردن نقطه‌های پنهان روح و تاریک کردن تدریجی نقاط دیگر می‌داند و معتقد بود که اگر ذهن از تسلط عقل و منطق آزاد شود در عالمی از اشباح سیر می‌کند که در آن موجودات و اشیاء جلوه‌ای نامنتظر به خود می‌گیرند و به رنگهای گوناگون وهم آراسته می‌شوند. این عالم درست مقابل عالم واقع است که در آن، به حکم منافع آنی، تنها نکته‌ها و امور مفید را انتزاع می‌کنیم. اگر بتوانیم خود را از این قید برهانیم، اگر چشمان خود را ببندیم، به عالم خیالها، عالم یادهای فراموش شده می‌رسیم که عقل و منطق در آن راه ندارد.

فروید این عالم را رمزی از آرزوهای نهانی، و میل‌های ناگفته‌نی می‌داند و معتقد بود که با تحلیل و کشف آن انسان می‌تواند وجود تام و تمام خود را ادراک کند.

سور ر‌آلیسمی گفتند: اگر دنیای وهم و خواب به اندازه دنیای عقل و بیداری، یا حتی بیش از آن، اهمیت دارد چرا نباید از الهام و القاء چنین دنیایی در هنر بهره‌مند شد؟

### فن چهارم راه بردن به «عالم جنون» است .

جنون چیست؟ رهائی از قید و بند عقل و استدلال؛ پس دیوانگان راهی به عالم ناهشیاری دارند. راهی که بر ذهن عاقلان بسته است. در دنیای جنون وهم

حاکم مطلق است. ذهن دیوانگان با چابکی در میان اموری سیر می کند که مردم کوچه و بازار آنها را با یکدیگر متضاد و نامتناسب می پندارند. دیوانگان با زندگی روزانه جور نیستند، اما دنیای ایشان برای خودشان مانند دنیای ما قطعیت و واقعیت دارد. از جانب دیگر جنون غرقابی است که چون کسی در آن افتاد دیگر امکان بازگشت به ساحل ندارد. بنا بر این شیوای که سوررآلیستها از آن استفاده می کردند «دیوانگی» نبود، «دیوانه بازی» بود.

### فن پنجم استفاده از «اشیاء و رای واقع» است.

این فن را آندره برتن در خواب کشف کرد. شبی به خواب دید که در هفته بازاری کتابی عجیب یافته که عطف آن پیکر چوبی جن است و با آنکه اندازه وضخامت طبیعی دارد مانع ورق زدن کتاب نیست و ورقها از پارچهٔ پشمی کلفت سیاه است. در خواب کتاب را خرید و بسیار نوید شد که در بیداری آن را ندید. عزم کرد که این اشیاء را که جز در عالم خواب نمی توان یافت بسازد. سالوادور دالی Salvador Dali پیشنهاد کرد که اتومبیلهای بزرگی بسازند، سه برابر اندازهٔ طبیعی، با تمام اجزاء دقیق، از گچ یا از سنگهای نقش دار، وزیر جامه های زنانه بر آن بپوشانند و در قبری بگذارند چنانکه محل آن را نتوان کشف کرد مگر بوسیلهٔ صدای يك ساعت که از گاه ساخته شده باشد.

در نمایشگاه سوررآلیست (سال ۱۹۳۳) از این گونه اشیاء به نمایش گذاشته شده بود. اما این پیکرها که به موجب ادعای سازندگان و یاران ایشان «اشباهی بودند که در آغاز خواب از ذهن می گذرد و گوئی مأوریت دارند که خفته را بتدریج در کشور خواب وارد کنند» جلوه ای نکرد و در چشم تماشاگران بیش از عروسکهای بی قواره زشت ارزش نیافت.

### فن ششم بازی «لاشهٔ لذین» بود.

باید با ذهن مرتب و منطقی خود پیوند را ببریم تا بتوانیم از گنجهای درون بهره مند شویم. برای رسیدن به این منظور هر وسیله ای بتوان یافت پسندیده و مغتنم است. البته هر کس بتنهائی می تواند در این راه بکوشد. اما می توان نیروی يك گروه را هم برای این مقصود به کار انداخت. روشی که به کار می رود مانند یکی از بازیهاست. چند نفر گرد هم می نشینند و کاغذی بردست می گیرند و هر يك روی کاغذ کلمه ای می نویسد یا خطی می کشد و به دیگری می دهد بی آنکه کلمات دیگر را بخواند یا به طرح توجه کند. به این طریق جمله هایی حاصل می شود که بی معنی و نامربوط است یا نقشی که به هیچ چیز شبیه نیست. نخستین عبارتی که با این روش بدست آمد و نام این بازی از آن گرفته



شد این بود: «لاشه لذیذ شراب نورا خواهد خورد». با این طریقه که خاصه برای ایجاد تحلیلهای خالص وقوی سوررآلیسم مناسب بود جمله‌هایی از این قبیل حاصل می‌شد:

«صدف سنگال نان سه رنگ می‌خورد»

«بخار بالدار مرغ با قفل بسته را مفتون کرد»

پل الوار Paul Elvard شرح می‌دهد که شبهای بسیار را با یاران، با شوق ولذت تمام به ساختن صدها «لاشه لذیذ» گذرانده است. اگر کسی سؤالی داشت می‌نوشت و بی آنکه به کسی نشان بدهد جواب آن را با این همکاری گروهی بدست می‌آورد. نمونه‌ای از این سؤال و جوابها این است:

س - بهار چیست ؟

ج - چراغی که سوختش گرم شب تاب است .

س - ماه چیست ؟

ج - شیشه گری شکفت کار .

س - آیا سوررآلیسم همیشه همین اهمیت را در نظم یا بی نظمی زندگی

ما خواهد داشت ؟

ج - لجنی است که در ترکیب آن جز گلهای شکفته به کار نمی‌رود .

بنابراین به وسیله بازی «لاشه لذیذ» انسان می‌تواند از واقعیت غم انگیز

خلاص شود و به دنیای عجایب و بی ربطی برسد .

**فن هفتم «نویسندگی بی اراده» بود .**

این فنون سوررآلیسم هدفی جز این نداشتند که آنچه را بشر به وسیله

تمدن حاصل کرده است از اوسلب کنند تا فطرت اصلی و ابتدائی او جلوه گر

شود و بتواند تمام نیروی ذهنی طبیعی خود را از نو بدست بیاورد ، و به معنی

حقیقی کلمه ، آزاد شود .

وقتی که هر گونه قید و بند عقل از میان برود، یعنی در حالاتی مانند خواب

و جنون، ذهن ناهشیار ناگهان به کار می‌افتد و در این موقع اگر قلم به دست

بگیریم و آنرا آزاد بگذاریم می‌توان پیامهایی را که از عالم ناهشیاری می‌رسد

ثبت کرد. آندره برتن عقیده داشت که در حالتی میان خواب و بیداری این فن

را کشف کرده است. می‌گفت که در این حال عبارتهایی به ذهنش آمد که در نظر

او مانند «موادشاعرانه درجه اول» جلوه کرد. در نخستین «بیان نامه سوررآلیسم»

حکایت می‌کند که شبی، پیش از خواب، جمله عجیبی شنید که با فصاحت تمام

ادا می‌شد و هیچ ارتباطی با کارهای روزانه‌اش نداشت «جمله‌ای که سراسر تأکید



بود و می‌توانم بگویم که به‌شیشه پنجره می‌کوبیده. تجربه‌های دیگری از این قبیل او را به این کار واداشت که گاه، با عزم جزم، وضع تسلیم و قبول به خود بپذیرد و بعد حالتها و آنچه را از ذهنش می‌گذرد بی‌تغییر و تصرف یادداشت کند.

اما برای آنکه چنین وضع روحی حاصل شود ناچار باید بتوانیم خود را از هر چه مربوط به عالم خارج است مجرد کنیم. فیلیپ سوپو و آندره برتن برای تجربه به این طریق ذهن ناهشیار خود را به گفتگو واداشتند و به‌املائی آن، هر بار هم دو کتاب «میدانهای مغناطیسی (۱)» را نوشتند که نخستین نتیجه عملی این کشف بود. در این کتاب که پایان هر فصل آن موجبی جز پایان روز نداشت تشبیهات برجسته و بی‌سابقه وطنز آمیز می‌توان یافت. نمونه‌ای از عبارتهای آن اینست:

«زندان ما از کتابهای محبوب ساخته شده، ولی ما به‌علت این عطرهای عاشقانه که خوابمان کرده است نمی‌توانیم از آن بگریزیم... همه می‌توانند از این دهلیز خون‌آلود که گناهان ما به دیوارهای آن آویخته است بگذرند. اینها تا بلوهای لذت‌بخشی است که معهذرا رنگ خاکستری در آنها غلبه دارد.»

با این فنون هفتگانه، پیروان سوررالیسم می‌خواستند راه دنیای وسیع دیگری را بر هنرمندان بکشایند و البته باید گفت که در همه حال پایه و اساس کارشان نظریات و اکتشافات فریاد مربوط به عوالم ناهشیاری بود. اما در اجرای این فنون، توفیق بسیاری نصیب این گروه نشد و کم‌کم نه تنها پیروان، بلکه پیشوایان هم کنار گرفته‌اند. با این حال نباید گمان برد که حاصل کار سوررالیستها یکسره منفی بوده است. سوررالیسم، اگرچه آثار ارزنده و ماندنی به‌وجود نیاورد و خود بتدریج از میان رفت، در ادبیات و هنرهای دیگر تأثیر فراوان بجا گذاشت و باید در بحثی دیگر از این تأثیرات سخن گفت.

پرویز نائل خانلری

## «است» و «هست»

شاید زبان فارسی تنها زبانی باشد که میان مدلول این دو کلمه لفظاً نیز تمایز قائل شده است. در زبان عربی اصلاً فعل «است» استعمال نمی‌شود و اسناد خبری به وسیله اعراب مبتدا و خبر یا فعل و فاعل بیان می‌گردد. با این حال میان فعل «کان» تامه و ناقصه فرق می‌گذارند، یعنی مثلاً در جمله «کان زید شجاعاً» فعل کان ناقص است زیرا حاکی از اسناد صفت شجاعت است به اسم آن، اما در «کان العالم» فعل کان تامه است زیرا وجود بسیط و مطلق را می‌رساند که به فارسی می‌گوئیم «عالم هست» یا وجود دارد.

در زبانهای فرنگی فعل «است» دارند (لاتین و یونانی هم داشته‌اند) اما آنرا هم در معنی کان تامه استعمال می‌کنند و هم در ناقصه و از این جهت به پاره‌ای اشکالات منطقی و فلسفی دچار می‌شوند که در زبان فارسی از آن مصون هستیم. کسانی که با منطق نموداری، جدید آشنائی دارند می‌دانند که «بحث الفاظ» چه اندازه در منطق و فلسفه جدید اهمیت یافته است تا به جائی که شعر معروف فارسی (۱) درباره عارضی بودن لفظ از لحاظ منطق دیگر نمی‌تواند مورد استناد باشد. حتی در فلسفه هم اکنون مکتب جدیدی بخصوص در کشورهای انگلیسی زبان رواج یافته که فلسفه را جز نقد لغت و کلام چیزی نمی‌دانند و می‌گویند اصلاً فلسفه علم نیست، زیرا آنچه مربوط به امور واقع و موجودات محسوسه است موضوع علوم خاصه قرار می‌گیرد و آنچه مربوط به معقولات و تحلیلیات (analytic) است موضوع منطق است، از این رو برخلاف رأی کانت قضایای «ترکیبی اولیه» نداریم که موضوع خاص فلسفه باشد. بنابراین فلسفه را فقط از لحاظ نقد ساختمان کلام و طریقه استعمال الفاظ و تحلیل منطقی لغت مفید می‌دانند و اغلب مباحث مهم فلسفه از قبیل بحث ماهیت و وجود و بحث ذاتی و عرضی و جوهر و عرض را که اهم مطالب «مبحث وجود» (۲) در فلسفه اولی، یا «ما بعد الطبیعه» شمرده می‌شود لفظی صرف می‌دانند. عقیده این جماعت آن است که فلسفه در ابتدا منحصرأ اشتغال به «بحث وجود» داشته یعنی «انتولوژیک»

۱- منطقی دریند بحث لفظ نیست بلکه بحث لفظ او را عارضی است.

ontological بود. در عصر جدید یعنی بعد از تحقیقات «جان لاک» انگلیسی و انتقادات «هیوم» و «کانت» اپیستمولوژیک epistemological یعنی متوجه «بحث معرفت» گردیده و در زمان معاصر با امر تبدیل به «بحث منطقی» Logical شده است.

چه اصحاب این مکتب بر صواب باشند و چه بر خطا تردیدی نیست که اقلاً قسمتی از مسائل قدیمی فلسفه را با تحلیل منطقی لغت می‌توان روشن ساخت و ماده نزاع را معین و مشخص نمود و از لفاظی‌های بی‌حاصل و تعقیدات ناپجا و نازک‌کاریها و موشکافیهای غیرمثمر و لاطائلات در فلسفه رهائی جست. بطور مثال همین دو فعل «است» و «هست» را می‌توان ذکر کرد که فرق آنها از لحاظ عرف عامه و علم لغت و حتی منطق قدیم ارسطویی شاید چندان بارز نباشد اما از نظر نقد علمی کلام حائز کمال اهمیت است. در اینجا باید یادآوری کرد اهل حکمت و اصول در ایران بخصوص متأخرین آنها در این زمینه تحقیقات بسیار مفیدی داشته‌اند و بحث «کون رابطه در حکمت و مباحث الفاظ در علم اصول و مطالعات بعضی علمای نحو مخصوصاً تحقیقات نجم‌الائمه رضی‌الله‌عنه استرآبادی بسیاری نکات را که محققین جدید فرنگی به تازگی متوجه اهمیت آن شده‌اند (Semantics) پیش‌بینی کرده و وقتی درباره موارد راه حل آنرا ارائه داده است.

برگردیم به «است» و «هست». وقتی می‌گوئیم «گرگ بره را خورد» جمله ما جمله فعل و فاعلی است و رابط میان فاعل و مفعول به فعل متعدی است اما وقتی می‌گوئیم «گرگ حیوان وحشی است» اولاً جمله مبتدا و خبری است و ثانیاً فعل رابط لازم است نه متعدی. در منطق قدیم به واسطه چارچوب جامدی که به وسیله «قضیه حملیه» ساخته بودند امکان استفاده از فعل متعدی یا بیان نسبت‌های غیر حملیه به هیچ وجه نداشتند و مجبور بودند مثلاً این جمله را که «گرگ بره را خورد» تبدیل به قضیه حملیه کنند و بگویند «گرگ خورنده بره است» و در نسبت‌های قیاسی و تفصیلی مانند «حسن بزرگتر از حسین است» «حسن را موضوع و بقیه جمله را جزء محمول محسوب دارند و از این رو گرفتار مشکلات اساسی منطقی می‌شدند.

در منطق نموداری (۳) جدید با اتخاذ رسم‌العلامه (۴) شبه ریاضی و دستورهای صوری، (۵) رقمی این مشکل را کاملاً حل کرده‌اند و اکنون تمایز میان «است» و «هست» هر چند لفظاً در زبانهای فرنگی مهمل گذارده شده اما از لحاظ منطقی مشخص گردیده است و یک بار دیگر تکامل زبان فارسی و برتری آن را بر سایر

- زبانها (اقلاً از پارهٔ جهات) می‌توان به حق ادعا نمود .
- باری بر اثر تحقیقات جدید جملائی را که فعل «است» در آن رابط بین مبتدا خبر یا موضوع و محمول است به چند قسم تقسیم کرده‌اند :
- ۱ - اولاً جملائی که بیان اثبات صفتی را برای ذاتی می‌کنند مثل اینکه می‌گوئیم «گل سرخ است» .
  - ۲ - دوم قضایائی که عمل فعل «است» در آنها بیان دخول يك طبقه یا يك مفهوم کلی در طبقه یا مفهوم کلی‌تر است مثل «انسان حیوان است» یا «مبین این است که فرد معینی مصداق مفهوم کلی است مثل «زید انسان است» .
  - ۳ - سوم جملائی که تساوی کامل میان يك مفهوم و مفهوم دیگری را می‌رساند مثل «انسان حیوان ناطق است» .
  - ۴ - چهارم قضایائی که فعل «است» نسبت تفصیلی میان دوشیئی را خبر می‌دهد مثل «طهران از قزوین بزرگتر است» .
  - ۵ - پنجم جائی که «است» مفید معنی التزام است مانند «باران زمستان فراوانی نعمت در تابستان است» یعنی اگر در زمستان باران بیارد در تابستان نعمت فراوان خواهد بود .
  - ۶ - بالاخره می‌رسیم به معنی «وجودی» است که ما در فارسی به آن «هست» می‌گوئیم مثل «خدا هست» .
- مسئلهٔ «کون رابط» یعنی «است» در پنج معنی اول بیشتر مربوط به منطق است اما «کون بسیط» و معنی آن یعنی «عدم مطلق» از مسائل بسیار مهم و اساسی فلسفه به شمار می‌رود و منشأ بسیاری اختلافات عمیق میان اصحاب مکتب اصالت عقل و تجربه واقع گردیده است .
- قدما می‌گفتند که هر چیزی غیر از خدا وجودش زائد بر ماهیت است ، یعنی برای ماهیت يك «ثبوت» (۶) و تقرری غیر از وجود خارجی قائل بودند که هر گاه تحقق خارجی بیابد «موجود» می‌گردد و امر جزئی متعین قابل اشارهٔ حسی می‌شود . نسب و اضافات و کلیات معقولات همگی از این لحاظ ماهیات صرف‌اند که باید وجود بر آنها «عارض» شود تا مصداق خارجی پیدا کنند . خواه این عروض بالفعل باشد مثل مفهوم انسان که مصدق بی شمار دارد خواه بالقوه، مثل اینکه فرمول ماده شیمیائی معینی را پیدا کرده باشند اما هنوز به ساختن آن در آزمایشگاه توفیق نیافته باشند .
- بعبارت اخری وجود را مثل سایر کیفیات و اعراضی که بر ذات عارض می‌شود ، می‌شماردند در حالی که بعد از لاك و مخصوصاً بعد از تحقیقات و تحلیلات برتراند راسل وجود را چیزی جز مجموعهٔ کیفیات محسوسه که دارای



وحدت مخصوصی است نمی دانند و بنا بر این می گویند «وجود وصف شیئی نیست» یعنی اسناد وجود به ماهیت معینی چیزی بر ذاتیات آن علاوه نمی کند. پس اگر بگوئیم اسب حیوانی است که چهار پا دارد و شیهه می کشد و سم و دم دارد الخ و بعد علاوه کنیم که «وجود هم دارد» مضحك و بی معنی خواهد بود و اگر بعد از ذکر صفات آن حیوان بگوئیم «وجود ندارد» تناقض گوئی کرده ایم. تنها موردی که شاید استعمال «قضیه بسیطه» یعنی قضیه ای که محمول آن وجود است جائز باشد موردی است که وجود یا عدم امری مشکوک یا موضوع اختلاف است.

بحث وجود و ماهیت در حکمت قدیم و «برهان وجودی» معروف «انسلم» (۷) و اصرار حکمای متاله اسلامی و مسیحی در اثبات این که وجود و ماهیت در خدا یکی است و وجود او زاید بر ماهیت او نیست همگی از نتایج منطقی این تمایز به شمار می رود که متأسفانه تا بحال کسی راجع به آنها از نظر فلسفه جدید تحقیق شایسته به عمل نیاورده است. نگارنده خود متأسفانه بضاعت از فلسفه (چه قدیم و چه جدید) مزجاء است ولی خوشبختانه اخیراً رساله بسیار مفید و تحقیقی از یکی از مدرسین جوان حکمت اسلامی بدستم رسید که مایه نهایت خوشوقتی من گردید. نویسنده این رساله آقای مهدی حائری یزدی از مدرسین دانشمند فلسفه دانشگاه تهران است که علاوه بر اجتهاد در علوم اسلامی چند سال هم در دانشگاه هاروارد آمریکا به تحصیل فلسفه جدید مشغول بوده است و در این رساله (که گویا زیر چاپ است) ایشان بحث مسئله وجود و ماهیت و کون را بطی و برهان وجودی انسلم و دکارت و انتقادات کانت و برتراند راسل و نورمان ملکم و فیلسوفان تحلیلی جدید را به روشی بسیار روشن و فاضلانه تقریر نموده و نظر خود را (که ضمناً بنده با نهایت تحسینی که نسبت به تحقیقات عمیق و گرانبهای ایشان دارم با آن موافق نیستم) بر له حکمت قدیم و عالیله نتایج تحلیلات منطقی فلسفه جدید تقریر نموده اند. بحث درباره نظر ایشان و دلایل اختلاف خود را با آن موکول به بعد از انتشار رساله ایشان می کنم ولی مخصوصاً به طالبان فلسفه جدید و بخصوص فلسفه تطبیقی؛ (که باید در ایران خیلی بیشتر از این مورد توجه قرار گیرد) توصیه اکید می نمایم که حتماً این رساله را بخوانند و از آن استفاده ببرند زیرا غیر از رساله آقای فرهنگ ذبیح درباره فلسفه هیوم و کتاب آقای سهیل افغان درباره ابن سینا که هر دو به زبان انگلیسی است بنده کتابی از مؤلفان ایرانی چه به فارسی و چه به زبان دیگری در این زمینه ندیده ام که به پای این کتاب برسد.

منوچهر بزرگمهر

## در طلب شغل و مقام

قطعه ذیل نیز از کتاب «آداب علییه» تألیف محمدعلی قزوینی، معاصر شاه سلیمان صفوی نقل شده است. در شماره گذشته فصلی از این کتاب را در باره وضع قهوه‌خانه‌های اسفهان و طرز برخورد یک شهرستانی بولدار که به پایتخت آمده است درج کردیم. اینک دنباله مطلب در باره بلاهائی که در طلب شغل و مقام بر سر چنین کسی می‌آید و رفتاری که قلاشان شهر و منتسبان دستگاه اداری با او می‌کنند.

از کتاب «آداب علییه» بجز نسخه متعلق به آقای احمد آرام، دو نسخه در دانشگاه تهران و یک نسخه در کتابخانه مجلس است که در بعضی از آنها عنوان کتاب «رفیض توفیق» ذکر شده است.

... چون از دام قهوه (۱) خلاص شد به قید جمعی حریفان احمق تراش و قلاشان حیل و مکرش که با ارباب منصب آشنا و به جهت ایشان پدر مرده پیدا می‌کنند گرفتار خواهد شد؛ که بند در شاخش انداخته پدر خانه این و آن بدوانند و یکبارگی بر سر خاکش بنشانند. و آن جماعت راشیوه این است که آرزو پیشگان جنس تمنا و نورس نهالان بوستان نشو و نما را فریب داده، گویند: «با این همه استعداد و کمال که شما دارید چرا بیکار می‌گردیده باشید؟ من شما را وصف بلیغ در نزد فلان بزرگ نموده‌ام، و مرتباً شما را در نظر او افزوده‌ام. باشما محبت غایبانه در میان دارد و تمنای صحبت شما در درون جان، بیاتنا با اتفاق به خدمت ایشان برویم. اما دست‌خالی باعث سبکی شماست. چرا که اگر دست آویزی در دست باشد آدمی با عزت و آبرو، چنانکه در احادیث وارد آمده که - «تهدوا نجا بوا» (۲) - باید که فلان جنس و اینقدر مقدمه‌ها داشت تا تخم محبتی در زمین دل او کاشت، من سلیقه او را می‌دانم که از چه چیز محفوظ و شادمان است و من آشنای طبع او هستم که کدام متاع را طلبکار است و خواهان». پس با اتفاق او تردد دوستانه نموده هر جنسی که ده دینار ارزش داشته باشد بصد دینار ابتیاع نموده راه آورد معقرلی میبیا می‌گرداند و پیشاپیش او افتاده به در خانه آن دو اتمند می‌رساند، و به عزت و اعتبار از پیش دربانش می‌گذراند. و حاجب چون خوان آراسته می‌بیند به تواضع او برمی‌خیزد و او می‌پندارد که

۱ - در این کتاب کلمه «قهوه» مکرر به معنی قهوه‌خانه آمده است.

۲ - به یکدیگر هدیه بدهید تا با هم دوست شوید.

دربان رعایت او می‌نماید . نمی‌داند که آن حرمت از خوان اجناس است نه شایستگی آن نسناس .

بعد از آنکه نزدیک به خدمت آن بزرگ گردید به یکی از ملازمان او که محرم بوده باشد آن واسطه اشاره کرده ، می‌فهماند (۱) که خرس قابلی به تله افتاده و خر خوش راهی دم بدست داده . پس آن محرم پیش رفته سر به گوش میرزا می‌گذارد و مثل مارضحاک از تعداد اجناس مذکوره مغزش را به خار خار در می‌آورد . آن زمان سر به بالا کرده به جواب سلام سر بلندش می‌نماید و در بدن مجلس مثل ندیمش بر همه مشرفش می‌نشانند ، و گوشوار و خوش آمدی و صفا آوردی ، به گوش هوش او می‌کشاند . پس در جمع حضار تعریفات بی‌قرینه بودن او گرم بازارست و غمخواری به جهت بیکاری او بی‌اندازه و بی‌شمار . به الفاظ نرم آبدار سرش را گرم آن کار می‌نماید که انشالله کار سازی شما آنقدر کاری نیست ، و به جهت این کار به غیر از تو کیست؟ آن مرد هم به این حکایتها ریش گاو شده هر چه دارد بر طبق اخلاص می‌گذارد . گاهی ضیافتهای رنگین می‌نماید و گاهی تکلف اجناس ثمین . پاره‌ای در قیصریه و بازار می‌گردد که اقمشه لطیفه و امتعه پاکیزه بهم رسانند و دست آویز سلام او گردانند . بعد از مدت‌ها که تردد و آمد و شد نموده نقود خرج و اجناس صرف گردید به جهت امتحان او که چند خروار باربری دارد و پشت و پهلویش را بیازمایند که چه مقدار طاقت لگدمال دارد؛ لهذا بزرگی‌ها تحویل کرده همین که به مقابله آن بزرگ می‌رسد رو به حضار می‌کند که ما را از دست این مرد مفاصا حاصل نمی‌شود و خلاصه مدعای بی‌توجیه او مشخص نمی‌شود . هیچ نمی‌دانیم این مرد را در اینجا چه سروکار است ، و هیچکس هم نمی‌شناسد که از کدام دیار است ، پنج‌شش خروار نجابت بار کرده آمده است که جمیع افراد نسخه علوم را به تصحیح ذهن مستقیم رسانیده ام و میزان اجناس شعرو انشا و خط و معمارا به جایزه طبع سلیم . نه رقمی و نه سندی در دست دارد و نه ضابطه درستی که بدانیم قابل نیست یا هست . دست از پادرازتر آمده که مرافلان مطلب است و استدعای این مهم و آن منصب . در پایین نمی‌نشیند و در بالا جایست و هیچکس نمی‌شناسد که این مرد کیست .

چون این سخنان را به گوش خود شنید و سخت رویی کرده پا از آن خانه نکشید جامه قدر و قیمت او از تندی شعله نگاههای خیره انحراق می‌یابد و دلش از غصه تغافل و عبوس انشقاق می‌پذیرد . نقد سخنها یاس آمیز ، تنخواه

طلب وعده‌های نزدیک به کار، و وجه مقبوض برات عوض جانمودن و حق‌القرار. از تردد بسیار به نظر دربان درعین انکسار است، و از استعمال تواضع خالی در پیش صندوقدار بی‌اعتبار، اگر تاب این همه آورد و قطع تردد ننموده هدیه مجددی نبرد بر رویش می‌گویند ای فلان این روز گاریست که می‌بینی، هیچ کار نظام و نسقی ندارد و این کارسازی است که می‌شنوی در هیچ هنر رواج و رونقی نمی‌باشد، درین عرصه آدمیزادها و مردم دانشمند اعتبار ندارند و اهل این دور چنین کسان را به چیزی نمی‌شمارند، ما هیچ کدام نان نداریم و شب و روز باغم و غصه بسر می‌آریم. خوبست چند روزی به وطن خود روی. ضرور نیست که امروز متصدی این امر شوی، بعد از چندی که روزگاری پیش آید باز می‌توان بر گردید.

حاصل این سخنان اینک که چشم ازین نقصانها باید پوشید که زیاده ازین روی تو دیدن صورت حساب ندارد و عامی و فاضل درین زمان یک حالت دارد، چه توان کرد، گردون ساغرست و قضا ساقی، چند روزی صبر کن. یار باقی و صحبت باقی.

آن مرد هم چون این آیات یأس را می‌شنود پابدرخانه دیگری می‌نهد و گوشت کردن دیگری شده، چون دستش خالی است چند دفعه گردنی از دربان می‌خورد تا ابواب آشنایی با او گشاید، ومدتی پیشانی عجز بر زمین می‌مالد تا سگ دربان را بالب نانی رام نماید، بعد از آنکه به تواضع خشک چشم حاجب را پوشید و او هم در رخصت دخول به اندرون گوشه ابرو جنبانید، هزار مشقت می‌کشد تا دست اتصال به ذیل التفات یکی از محرمان حریم قرب رساند و مثل مد پوچ خوار و بیکار خود را در میان ایستادگان گنجاند و سنگ سلام درشتی به فلاخن زبان گذاشته مدتی بردور دهان گرداند تا بر آورد درستی کرده به بنا گوش صاحب خانه رساند.

چون سلام مالی از تیغ لنگردار کار گرفته است و سلام خالی از برگ کاه سبکتر، لهذا به مطالعه کاغذها سر قرو برده بعد از چهار ساعت سر به بالا می‌نماید و در جواب سلام اکتفا به علیک تنها. ولی کن چون احتمالی هست که از عقب بفرستند با گوشه ابرو اشاره به جلوس در صف نعال یا پهلوی آستانه، و به کنج چشم رخصت قهوه و غلیان دادن به مهتر و کابخانه می‌فرمایند. اما نه غلیان تنباکو دارد و نه قهوه رنگ و بو، دمبدم ایستادگان مجلس اشاره‌های تند می‌نمایند که چرا اینقدر لنگر انداخته‌ای و جابه حضار مجلس تنگ ساخته‌ای؟ لاعلاج با هزار ترس و بیم دو ساعت بر سر پا ایستاده مطالبی که داشت سرو دست شکسته



عرض کرد. او هم به عنق منکسر سری به حرکت آورد. اگر خدا نخواسته بار دیگر هم رفت و تحفه نبرد، چون مشخص است که بادت تپی پا بدرخانه هر که نهی، اعتبار این کس در آنجا مثل اعتبار سنگ در مسجد، و کارسازی را قیامت کبری موعده خواهد بود. بعد از مدتی خواهند پرسید که ایشان کیستند. و در اینجا چه می خواهند؟ بعد از اظهار دعا و شنی کردن حکایات اولی، می فرمایند عجب مردی بوده ای. گویا در میان مردم عالم نبوده ای؟ آدمیزاده چند درین دیار سرگشته و بیکار می گردند که صد برابر تو درین درخانه ها خرج کرده اند، برو تحصیل عقلی کن یا فکر معقولی، مدعا اینکه اجناس و امتعه بیار. یا زروپولی چون آن بیچاره پا بر عقب گذارد روبه ملازمان خود می آورد که این شخص چه سفیه و نادان بوده، هر روز می آید و ما را آزار عیب می نماید. زر را در جای دیگر خرج کرد، و ما را در درس می دهد. هیچ نمی دانیم که این راه را چه کس به پیش پای او می نهد. این دربان نایاک را چرا قدغن نمی کنید که این قسم مردم را و درین نگذارد و طبع ما را از دیدن این چنین جماعت بی سرو پا نیازارد؟ هر بار که از خانه بیرون آمدیم در برابر ما ایستاده.

می پنداری که سوغاتی برای ما فرستاده. در خانه خود را نمی توانیم بست، در اندرون نمی توانیم نشست، چیزی از او گرفته ایم که این همه آزار او را باید کشید؟ از تکلفات او شرمندیم. که هر صبح کاسه کاه زهر از دست او باید چشید؟ رشته طول املی که او دراز کرده نه او راش پیداست و نه پایان، و آتش خیالی که او دردیگ هرس بخته، نه به لب می رسد و نه به دهان.

بهر تقدیر اگر چنانکه اینها را شنیده از پی کار خود رفت به جهنم و بمس المیاد و اگر پا براه گذاشته با دست طریق پیش آمد فهو المراد.

بار دیگر که داخل می شود هنوز سلام نکرده روبه حضار مجلس کرده می فرمایند که: «یاران، روزگار را بد بینید و از انقلاب زمان عبرت بگیرید. این مرد که می آید پسر فلان کس است و از فلان ارض مقدس، جوانی است به جمیع کمالات آراسته، و تا امروز در میان اهل عالم جنین هنرمندی برنخاسته، جهت قلیلی کارسازی مدتی است سرگردان و حیران می گردد و هیچکس متوجه او نمی شود، و چندان مبالغه در توصیف او می نماید که آن مرد به شك افتاده از خود به تعجب می آید و خیال می کند که این سخن ها در باره دیگری خواهد بود و الا کسی که دیروز دیو بود و دد، امروز چگونه داخل اسان کامل می گردد. دیروز گریه آن نبود که مدعی پاک طینتی تواند گردید امروز چگونه هفت پشتش

به سگ آبی رسید .

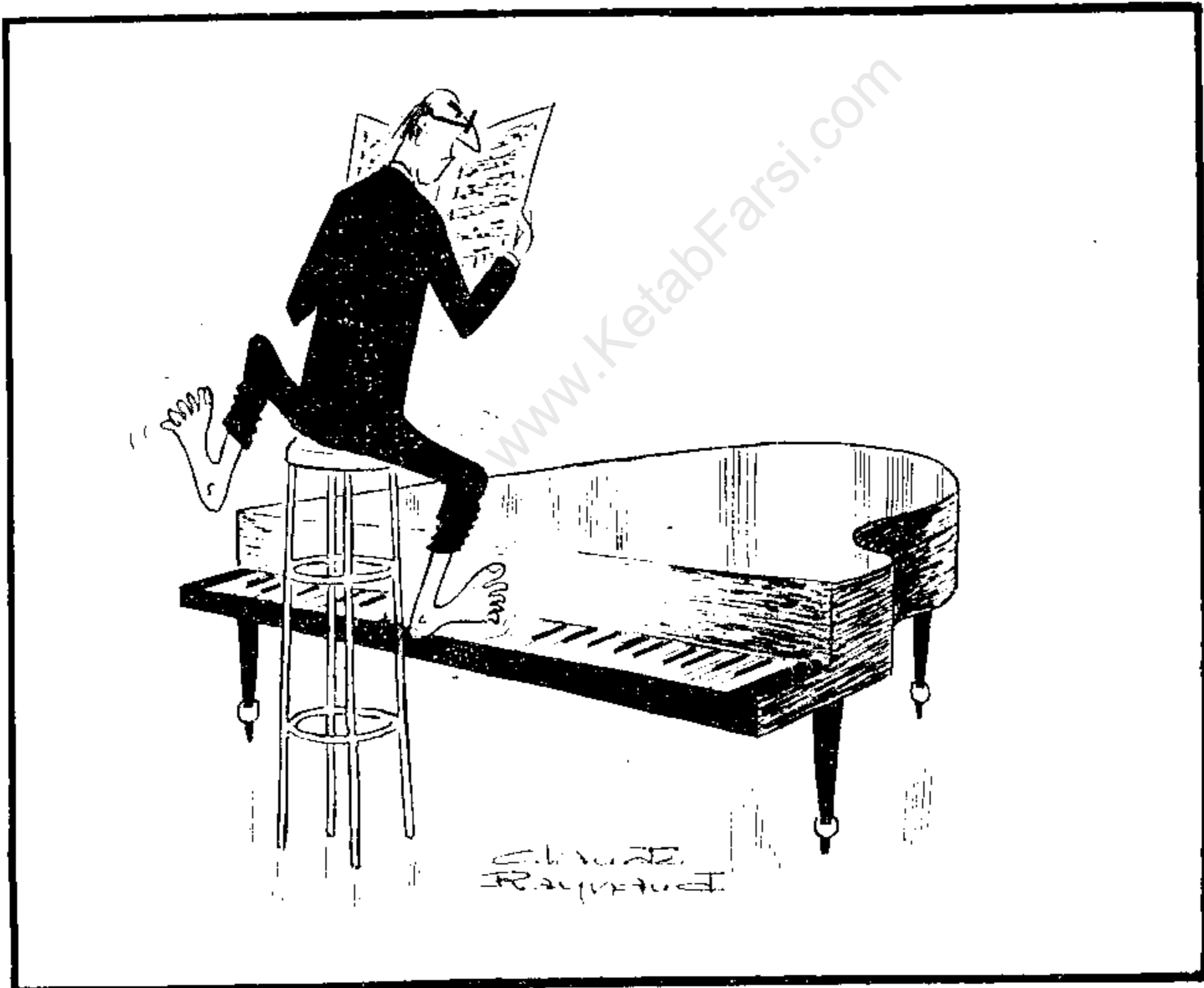
در عرض عمری داخل آدم نبود در يك شب بچه طریق از مقام فرشته تجاوز نمود؟ دیروز مزخرفی چند بهم بافته بود که غزل است و قصیده، امروز حسن نظم کلامش چسان خط بطلان بر فصاحت حسان کشیده؟ دیروز هیچ مستند در دستش نبود، امروز به عدد برگ درختان رقم و سند خدمت نمود. بهر حال آن مردم این یاوه‌ها را بر ریش خود بست و در حضرت آن دولتمند به عزت تمام نشست .

بعد از تفقذات، فرمودند که خاطر جمع دار که از حال تو غافل نمی‌مانیم و هر گاه فرصت شود غنچه مرادت را به نسیم نفسی می‌شکفانیم. اهل مجلس هم پاره‌ای پنبه خوش آمد بر ریش او می‌چسباندند و طناب تصدیق بالاتصور بر حلق او می‌اندازند که توجه شما برای او کافی است و عنایت شما به جهت رفع خمار کدورت او شراب سافی . آن احمق هم به این‌ها فریب خورده چند وقت بار ملازمت صبح و شام می‌کشد و روز به روز چون تهیدست تر می‌شود زهر خفت می‌چشد. رفته رفته نوکر مصاحب می‌شود و آخر ملازم بی‌موجب. گاهی محاسبه تحویل‌داران آن دولتمند را مفروق می‌سازد و گاهی پدر مرده پیدا کرده همچو خودی را به دام می‌اندازد. گاهی عریضه ورقعه می‌نویسد و مدتی غبار کاسه خالی او را می‌لیسد. پاره‌ای در آسمان‌ها همه جا همراه است و زمانی در نقالی‌ها، هر دروغی که گویند او گواهاست. بعضی اوقات خوش آمد می‌گویند و زمانی خیانت ملازمانش را به او گفته، تقرب می‌جویند تا آنکه از چشم همه ملازمان افتاد. این کنایه گفت و آن دشنامش داد.

آخر الامر کار به شلاق و زدن رسید لاجل جل بر گاو بسته رخت به خانه خر دیگر کشید و هم چنین جزء و کل را ملازمت کرده می‌گردد تا وقتی که هیچ چیز در بساطش نماند. طلا و نقره را يك جا به در خانه‌ها شمرد و اسب و استر را قرض خواه در عوض اجاره و نفع زبرد؛ وزین و تکلتو (۱) و جل و پالان را خورد. اگر دولتی در سرداشت و الا طلب کار به دست محصل داروغه‌اش خواهد سپرد آخر در نیمه شب خواهد گریخت یا ملجا شده راضی به این می‌شود که یکی از این جماعت ترحم کرده به شخصی از حکام و عمال محال که آشنایی داشته باشد سفارش نامه قلمی نمایند که آن بیچاره بدان سمت آواره گردیده مدت‌ها در آنجا حیران و سرگران بنخاید و آن حاکم هر مرتبه که نظرش به او افتد اظهار نماید که فلان کس این مرد را به تحفگی برای ما فرستاده و از برای منافع و مداخل ما جاسوس

قرار داده .

نه اعتبارش می کند که خدمتی بفرماید و نه جوابش می دهد که به مقتضای -  
 الیاس احدی الراحتمین - بیاساید و روز به روز غم و غصه اش از دیاد می پذیرد تا  
 از مرض افلاس و پریشانی بمیرد .  
 حاصل اینکه باهوش باش و عذرا اختیار از دست مگذار و تا ممکن و مقدور  
 است تن به ذلت ملازمت درمده و بار خدمت همچو خودی بر گردن منه ..



## بررسی مسائل تلویزیون در ایران

تلویزیون جوانترین شیوه ارتباط عمومی در کشور ماست . به همین سبب نیز از کم شناخته‌ترین آنها محسوب می‌گردد .

اطلاعات و تجربیات مادران باره بخصوص ازدونظر محدود و ناچیزند ، یکی از نظر امکانات فراوانی که این وسیله در زمینه‌های تفریحی و آموزشی و خبری دارد و دیگری از نظر قدرت تأثیر سمعی و بصری آن روی مردم . لذا بهره‌گیری از این وسیله ، هر گاه بدون دانش خاص آن که ناچارمندی به هدفها و تکنیکهای معین و دقیقی میباشد انجام پذیرد و اگر به‌طور خود به خودی و تحت تأثیر نیروهائی که نسبت به مسئله ارتباط عمومی بیگانه‌اند صورت گیرد ، ممکن است خطرات دور و نزدیک و اشکالات جبران ناپذیری به بار آورد . از اینجاست مسئله اهمیت مطالعه و تحقیق در این باب طرح می‌گردد .

البته خطراتی که در جهان پیشرفته از این وسیله ارتباط متوجه فرهنگ و تمدن و جامعه ملتها است و تشویش و هراسی که این وسیله نیرومند در خاطر روانشناسان اجتماعی و جامعه‌شناسان ایجاد کرده است مشابهت چندانی با آنچه که در میهن ما می‌گذرد ندارد و فعلاً نمی‌تواند داشته باشد . ماهیت خطر در مورد ما و آنان متفاوت است و موضوع تشویش و هراس با هم فرق دارند . نه خطر آنها خطر ماست و نه بیم ما بیم آنها .

برای تعیین و تشخیص وضع در کشور ما به يك سلسله بحث و گفتگو با مسئولین امر در مورد بینش و سیاست آنان که قطعاً مبتنی بر خواستهای اندیشیده‌ای است نیاز است تا بتوان خطرات و مشکلات را آن‌طور که هستند پیش بینی کرد . باید دید گردانندگان تلویزیون از مردم چه می‌خواهند و چه فکر می‌کنند ، مردم از آنها چه انتظار دارند و برعکس تصویری که هر يك از این دو گروه - گروه تولیدکننده و گروه تماشاچی - از خود و از یکدیگر دارند می‌تواند رهنمون متخصصان جامعه در تنظیم برنامه‌های تلویزیونی و برقراری تفاهم بیشتر بین این دو گروه باشد .

ولی آنچه را که بدون شبهه می‌توان گفت این است که تلویزیون به‌عنوان نوترین وسیله تفاهم اجتماعی در ایران به جهاتی که ذیلاً عرضه می‌گردد از اهمیت خاصی بهره‌ور است و این اهمیت را باید به آن ارزانی داشت . به نظر



ما تلویزیون را در ایران باید از سه جهت متمایز مورد مذاقه و تأمل قرارداد .

### ۱- تماشاچیان (Public)

این مسئله بیش از هر مسئله دیگر جهت دستگاههای تحقیقاتی اهمیت دارد چون به مقیاس وسیعی - حدود وجهت کار محققان را در مطالعات و تحقیقات فردی و گروهی روشن می نماید . بدیهی است که مسئله تماشاچیان باید چنین اهمیتی را برای دستگاههای تولید کننده تلویزیون نیز داشته باشد ، زیرا بدون تکیه به روی ذوق و فکر عام نمی توان بقاء و دوام حتی بهترین تولید کننده را تضمین نمود .

مسئله تماشاچیان از دو نظر قابل ملاحظه است ، یکی خود تماشاچیان و دیگری ارتباط و پیوند آنان با تولید کنندگان .

الف - خود تماشاچیان : معمولاً کار و اهمیت دستگاههای تحقیقاتی و تولیدی در جوامع مختلف به یک اندازه نیست . بی شک تلویزیون در جوامعی که به قول لئوبوگار Léo Bogart در آنها اختلاف طبقاتی مخصوصاً از نظر هنجارهای ( norme ) فرهنگی وجود دارد با دشواری پا می گیرد . و برعکس در جاهائی که عامه از همه نظر همسان باشد تلویزیون رونق بیشتری پیدا می کند . در واقع نتیجه می گیریم که رواج تلویزیون و یا عدم رونق آن بستگی تامی به خصوصیات و مشخصات تماشاچیان دارد . از اینجا اهمیت مسئله تماشاچیان و حیاتی بودن آن برای تلویزیون هویدا می گردد . به این ترتیب شکی نیست که در جوامع پیچیده تر و بزرگتر باید در بین مردم افراد و گروههای مختلف تماشاچی را از نظر سن و جنس و میزان معلومات و حرفه و سطح اقتصادی و اجتماعی و وضع خانوادگی و مذهبی و شرایط جمعیتی محل و جغرافیا و تاریخ آنها از هم تمیز داد و با تکیه به وضع زمانی و مکانی و موقعیت همه جانبه تماشاچیان میزان و درصد برنامه های خبری و تفریحی و آموزشی را که باید و می تواند تحمل بشود تعیین نمود . بهر حال تنها با تحلیل خصوصیات عامه و عکس العمل های آنان و مطالعه تحول آنها است که اندازه گیری برد برنامه ها و نفوذ آنها از نظر جامعه شناسی میسر می گردد .

در ایران نه تنها جنبه های اختلافی ( différentiel ) عامه هنوز به درستی مورد توجه دستگاههای تحقیقاتی تلویزیون ها قرار نگرفته ، بلکه اصولاً خود مسئله تماشاچیان تا کنون جای خود را در اذهان و افکار تلویزیونی و در عمل باز نکرده است و در راه شناخت آن گامی برداشته نشده است . بنا بر این قبل از هر چیز باید در مورد تماشاچیان تلویزیونی تصمیم گرفت .

آیا قصد آموزش چه کسانی را داریم ؟ آیا برای کدام دسته و گروه تلاشهای تفریحی و سرگرم کننده می نمائیم ؟ و بالاخره آیا چه کسانی را می خواهیم از نظر

خبری اقناع نمائیم؟ این ها مشکلاتی است که احتمالاً پاسخ به آنها برای مسئولین تلویزیون ها آسان نیست، چون تاکنون به برنامه ها به مراتب بیشتر از تماشاچیان برنامه ها توجه گردیده است و اگر برنامه ها به ذوق تولیدکنندگان مناسب آمده است تماشاچیان راضی و خوشحال فرض می شده اند. از این رو و بالا جبار، تماشاچیان پراکنده ای برای تلویزیون فراهم آمده اند که بدون هدف و خواست و احتیاج معینی چند ساعته را در روز در برابر صفحه تلویزیون می گذرانند. این رفتار پذیرای (Passif) مردم معلول نادیده گرفتن خواسته های آنها از طرف تولیدکنندگان است و این نخواهد توانست برای مدتی طولانی دوام یابد. اگر در آغاز کار تولیدکنندگان مجبور باشند به علت نقص دستگاه های تحقیقاتی و یا عدم توجه به اهمیت تماشاچیان خود، در طرح و اجرای برنامه ها فقط به ذوق و انتخاب شخصی متکی باشند بعدها ناچار خواهند گردید در نحوه عمل خویش تجدید نظر کنند و تماشاچیان پراکنده خود را از نظر کمی و کیفی مطالعه نمایند و بر پایه تمایلات آنها برنامه ها را تدریجاً شکل دهند. تنها به این طریق می توان میزان رضایت و تعداد تماشاچیان را بالا برد و نوع استفاده آنان را بهتر نمود.

اگر کمی به مسئله تماشاچیان تلویزیون بیندیشیم در خواهیم یافت که چون هنوز مسئله «فرد در برابر تلویزیون» در ایران مطرح نمی باشد تماشاچیان تلویزیون را گروه های مختلفی تشکیل می دهند که مهمترین آنها عبارتند از:

- ۱ - گروه خانوادگی که تلویزیون را در خانه تماشا می کنند.
- ۲ - گروه مردان که تلویزیون را در قهوه خانه ها و مغازه ها و خیابانها مورد استفاده قرار می دهند.

بدیهی است که اهمیت گروه خانوادگی اقلاً از نظر تعداد به مراتب بیشتر از گروه دوم است. به این دلیل و به دلائلی که در زیر خواهد آمد ارجح است که واحد جامعه تلویزیونی در ایران خانواده باشد. در واقع خانواده در ایران به عنوان اصیل ترین نهاد اجتماعی وجه مشترک بین طبقات مختلف اجتماعی به خصوص از نظر فرهنگی است. با تکیه روی خانواده ها تلویزیون خواهد توانست تمام طبقات اجتماعی را تا آنجا که ممکن است دربر بگیرد. از طرف دیگر باید افزود که کانون آرام خانواده و اجتماع صمیمانه افراد آن در خانه محیط مناسبی را برای پذیرش برنامه ها و پیشنهادات اجتماعی پدید می آورد و از نظر روانشناسی اجتماعی چنین شرایطی ظرفیت پذیرش افراد را در مقابل حوادث خارجی بالا می برد. مقاوم ترین فرد اجتماع در محیط خانه نرم می گردد و تا حدود زیادی در اختیار قرار می گیرد: در اختیار زن و فرزند،

در اختیار رادیو و تلویزیون. اگر تلویزیون با ایجاد يك زمينه و سيمع خانوادگی که اساس برنامه‌ها را تشکیل می‌دهد، واحد کار را خانواده فرض کنند در این صورت بسیاری از مشکلات کنونی، در همین وضع موجود آن، از بین خواهند رفت. البته این به آن معنا نیست که مسئله تماشاچی برای تلویزیون به‌طور قطع حل شده باشد. ممکن است در عمل مشکلات دیگری پیش بیاید، منتهی قطعاً حل آنها ساده‌تر از حل مشکلات قبلی خواهد بود.

در مختصر تحقیقاتی که تا کنون در دایره سنجش افکار و تحقیقات اجتماعی تلویزیون ملی ایران صورت گرفته است آنجائی که بر روی انگیزه‌ها و دلایل مردم در خرید و در تماشا کردن تلویزیون دست گذاشته شده است، مسائل خانوادگی همیدن گرفته‌اند و اشتغالات خاطر در چه اول افراد را تشکیل داده‌اند. تقریباً ۱۲٪ افراد دلیل جمع و جور کردن بچه‌ها از کوجه‌ها، را برای خریدن تلویزیون اقامه کرده‌اند و حدود ۶۰٪ آنها نیز دلیل سرگرمی و رفع تنهایی در منزل را. این مثالها نشان می‌دهد اولاً تاچه پایه انتخاب يك زمينه خانوادگی برای تلویزیون مناسب و بجا است. ثانیاً مطالعه جامعه شناسی تلویزیون در ایران اصولاً از جامعه شناسی خانواده جدا نیست و باید روی این قبیل مسائل اصیل خانوادگی متمرکز گردد.

ب - ارتباط و پیوند تماشاچیان با تولید کنندگان: یکی از وظایف مراکز تحقیقاتی در تلویزیون این است که به بینندگان تاچه حد ذوق و سابقه تولید کنندگان به برنامه‌ها تسلط دارد و تاچه پایه فشار تماشاچیان روی تولید کنندگان تأثیر نموده است. در وضع حاضر به نظر نمی‌رسد که کمترین فشاری از طرف مردم روی تولید کنندگان تلویزیونهای کشور اعمال گردد.

تولید کنندگان آزادیهای نسبتاً فراوانی در کار خویش دارند، به هر گونه ابتکارات کم و بیش پسندیده‌ای دست می‌زنند و گاهی نیز اصولاً عواملی را به عوامل دیگر ترجیح می‌دهند. گاه بی‌قیدی در کنترل عقاید شخصی و جمعی تولید کنندگان جا به جنبش‌های خود به خودی مضر می‌دهد که همانطور که گفته شد هستی و موجودیت آنها و تلویزیون را به خطر می‌اندازد و می‌توان برتری طبقاتی، تقدم تمایلات هنری، و روشنفکر مآبی را از آن جمله شمرد.

مسئله مردم و روابط آنها با تولید کنندگان در تلویزیون مسئله‌ای است که باید در کادر وسیع‌تر افکار عمومی (Opinions Publiques) حل و فصل شود.

## ۲- اوقات فراغت (Loisirs)

در این بخش شناخت شکل زندگی مردم ایران به طور کلی و بالاخص تماشاچیان تلویزیونی از نظر کار و از نظر اوقات فراغت مطرح است.

در کشورهای پیشرفته که قوانین کار و بالنتیجه اوقات فراغت از دیر باز شکل گرفته‌اند و پایه‌های محکم اجتماعی دارند، تلویزیون جزئیکی از وسایل سرگرمی، آنهم به طور کم و بیش محدود تلقی نمی‌شود. مطالعات و تحقیقات مربوط به تلویزیون در این کشورها منحصر است به جا و مقام آن در میان سایر وسایل تفریح و سرگرمی و همچنین رقابتهای موجود میان این وسایل. ممکن است سینما تا حدود زیادی جای خود را به رقیب نیرومندش تلویزیون تسلیم کرده باشد، ولی بعید به نظر می‌رسد که این وسیله نیرومند موفق شده باشد در تعطیلات بزرگ زمستانی و تابستانی نیز خانواده‌ها را در خانه‌های خود میخکوب کرده باشد، و یا چندان از میزان مصاحبت‌های دوستانه و تماس آنان با موزه و کتابخانه کاسته باشد.

بنابراین تلویزیون نتوانسته و نخواهد توانست در کشورهای صنعتی‌الهام بخش زندگی فراغت مردم باشد.

در ایران مسئله درست برعکس مطرح می‌گردد، به این معنی که مفهوم فراغت - البته به معنای امروزی آن - و تشکیلات مربوط به آن همانند قوانین مربوط به کار صنعتی قدمت و استحکام چندانی ندارند. البته هرچه کشور ما بیشتر صنعتی می‌شود لزوم تشکیلات و سازمانهای منظم مربوط به زندگی فراغت بیشتر احساس می‌گردد. از این رو به اعتقاد ما تلویزیون بهترین وسیله و موقعیتی است برای رهبری یک نظام مربوط به فراغت.

بدیهی است که این رهبری مانع از رقابتهای سالم و پیش برنده تلویزیون با سایر وسایل فراغت نخواهد بود، ولی موقعیت یک دستگاه ملی ایجاب می‌نماید که قبل از منافع شخصی منافع اجتماعی را مورد توجه قرار دهد.

بهر حال طرح کردن مسئله موجودیت تلویزیون به صورت مقایسه آن با سایر طرق تفریحی از قبیل تئاتر رفتن و کتاب خواندن و سینما رفتن و گردش کردن در شرایط کنونی نادرست و طرح کردن مسئله به شکل غربی آن است. چون همانطور که گفته شد در کشورهای صنعتی تلویزیون پدیده‌ای است که بر روی تمدن کهنه فراغت پیوند خورده است و سعی می‌کند تا سایر وسایل را عقب و جلو براند و جایی برای خود باز کند و حال آن که در ایران تلویزیون بر روی زمینه بکروپاکی ظهور می‌کند که به آن امکان می‌دهد ابتکار هر گونه سیاست تفریحی را به دست بگیرد. کلیه مطالعاتی که در کشورهای اروپائی و امریکائی بر روی تلویزیون و مقایسه آن با سینما انجام گرفته است نشان داده‌اند که تلویزیون روی سینما اثر منفی عظیمی گذاشته است.

در انگلستان از سال ۱۹۵۵ تا سال ۱۹۵۸ تعداد سینما روندگان از ۱۱۸۰۰۰۰ نفر در عرض یک سال به ۷۵۰۰۰۰ نفر رسیده است. در امریکانیز



این تعداد از ۸۲ میلیون در هفته - در سال ۴۶ - به ۴۶ میلیون در سال ۱۹۵۵ تنزل کرده است . در فرانسه نیز وضع به همین منوال بوده است . در سال ۱۹۵۷ تعداد ۴۱۱ میلیون بلیط سینما فروخته شده در حالی که در سال ۱۹۵۹ این رقم به ۳۵۲ میلیون کاهش یافته است . (۱)

به این ترتیب مشاهده می شود که مردم بیش از پیش سینما را رها کرده و به تلویزیون پرداخته اند . در مطالعاتی که در کادر دایرة سنجش افکار و تحقیقات اجتماعی تلویزیون ملی انجام شده است درست عکس این مسئله ثابت گردیده . ظهور تلویزیون در ایران نه تنها از تعداد سینماها نکاسته است بلکه به تعداد آنها نیز افزوده است . این پدیده را جز از راه عدم ثبات تشکیلات فراغتی و نبودن کلیه وسائل سرگرمی نمی توان تعبیر کرد .

در دست گرفتن ابتکار زندگی فراغت مردم که به نظر ما می تواند یکی از نقش های ملی و برجسته (Vocation) تلویزیون در ایران باشد مستلزم مطالعه و تحقیق در دو زمینه است :

۱ - زمان فراغت : اندازه گیری آن نسبت به زمان کار و سایر وظایف و اشتغالات تقسیم بندی منطقی و عملی این زمان به طریقی که با طرز زندگی مردم مطابقت داشته باشد . پیشنهاد یک سلسله برنامه های متنوع تفریحی و آموزشی و غیره .

۲ - مکان و نوع فراغت : تعیین محل هایی که بتواند مورد استفاده مردم قرار گیرد ، و معرفی انواع تفریحاتی که در خور زندگی اقتصادی و اجتماعی آنها باشد ، از قبیل بعضی سفرهای کوتاه مدت توریستی و دیدن آثار تاریخی محیطی که در آن زندگی می شود . استفاده از بعضی مناطق زیبای کوهستانی و جنگلی در کشور و مانند این ها . دستگاه تحقیقاتی تلویزیون بهترین کادریست که در آن مطالعه زمان و مکان و نوع فراغت در ایران می تواند مورد مطالعه قرار گیرد .

۳ - نحوه اجرای برنامه (techniques d'application) :

هدف تلویزیون در همه کشورها اعم از صنعتی و غیر صنعتی طبق تعاریف متخصصان فن عبارت است از اطلاع دادن informer و سرگرم نمودن distraire و تربیت کردن instruire éduquer . هدف ما نیز غیر از این نمی تواند باشد ، فقط تفاوت کار در ایران با کار در جاهای دیگر در شیوه ها و تکنیکهایی است که باید به آنها متوسل گردیم تا هدفها را به تحقیق برسانیم و نظرات و برنامه های

۱ - آمار از صفحه ۹۹ کتاب جامعه شناسی رادیو تلویزیون اثر J. Cazeneuve

مجموعه چه می دانم شماره ۱۰۲۶ .

خود را به مردم پیشنهاد نمائیم و به آنها بقبولانیم. در واقع می‌شود گفت که هدفهای تلویزیونی بین‌المللی هستند و تکنیکهای نمایشی ملی، و مخصوص مردم هر کشور و مطابق با فرهنگ آنان.

مثلاً استفاده صحیح و بهره برداری از حس رقابت و چشم هم چشمی Snobisme که در بعضی جوامع و در تحت شرایط خاصی پدید می‌آید و نشانهٔ يك جنبش اجتماعی و پیشرفت و ترقی است می‌تواند یکی از شیوه‌هایی باشد که در پیش برد و تربیت مردم مؤثر افتد - بطور نمونه در ایران هجوم به طرف دریا و مسافرتهاى دستجمعی به شهرهای تاریخی در چند سال اخیر جز به علت برانگیخته شدن این حس نبوده است. عبارت و کنار دریا، در فصل تابستان و اصفهان و شیراز، به هنگام عید نوروز، دهان‌عامه را پر می‌کند، بدون آن که استفاده واقعی آن در نظر گرفته شود. شکی نیست که بالاخره این چشم هم چشمی اثرات نیکویی هم به دنبال خواهد داشت. فرداست که جنگلهای ایران به همین سرعت بر سرزبانها افتد و مردم برای رفتن به جنگل از هم پیشی گیرند و حتی بخشی از اوقات بیکاری خود را به وقت گذرانی در جنگلهای اختصاص دهند.

بنابراین ایجاد حس رقابت و استفاده صحیح از آن می‌تواند به عنوان مثال یکی از شیوه‌هایی باشد که تلویزیون برای معرفی برنامه‌های تفریحی خود بکاربرد. منظور از تحقیق در راه یافتن این شیوه‌ها و تکنیکهای ملی دو چیز است:

۱ - پیشنهاد يك سلسله برنامه‌های جالب به تولید کنندگان.  
 ۲ - ایجاد و ارضای احتیاجات مردم از طریق نمایش برنامه‌های جالب.  
 تصاویر تلویزیونی همراه با تکنیک‌های صحیح ملی اثر بخش‌ترین محرك مردم در کارهای بزرگ اجتماعی است.

با توجه به سه مسئلهٔ اساسی تماشاچیان تلویزیونی، اوقات فراغت و شیوه‌های معرفی کار که مسائل حیاتی تلویزیون جوان ملی را تشکیل می‌دهد و با توجه به اطلاعات و معلومات ناچیز در این موارد لزوم مطالعات و تحقیقات جدی در این زمینه‌ها روشن و مسلم می‌گردد. اگر قرار باشد تلویزیون در راه ارضای تمایلات مردم قدم بردارد و با تکیه به روی ارزشهای ملی به هدایت همه جانبه آنها دست بیازد و نقشی را که در حال حاضر از آن انتظار می‌رود ایفاء نماید، باید قبل از هر چیز اقدام به شناخت آنان کند و احتیاجاتشان را درک نماید و انگیزه رفتار و گفتار آنها را بررسی کند تا بتواند با برنامه‌های صحیح و متناسب با وضع متغیر نظام ارزشها، که صرفاً مربوط به جامعهٔ در حال تحول است، جای خود را باز کند. برای چنین اقدامی الزاماً باید دامنهٔ تحقیقات اجتماعی را در تلویزیون با برنامه‌های صحیح و دقیق وسعت داد.

اصولاً بهتر است کار تحقیق را به چهار بخش تقسیم کرد . دو بخش نخستین شامل کارهای تحقیقی فوری و ضروری و دو بخش دیگر به کارهای تحقیقی درازمدت که مستلزم توسعه هر چه بیشتر مرکز خواهد بود اختصاص می یابد .

تحقیقات فوری و ضروری :

الف - تحقیقات برنامه‌ای : این تحقیقات کوتاه مدت و سریع به منظور ایجاد و حفظ پیوند بین تولیدکننده و مشتریان برنامه اوست . گروه تحقیقاتی مسئول از طرفی با تولیدکننده یک برنامه معین - فرضاً برنامه کودک - و از طرف دیگر با مردمی که این برنامه را تماشا می کنند، در مدت معینی تماس می گیرد و با تکنیکهای خاص این نوع تحقیقات نظرات مردم را روی این برنامه جمع آوری و تحلیل می نماید و درجه کشش و میزان تأثیر برنامه را روی آنها بررسی می کند ، و لزوم یا عدم لزوم این برنامه را ، و در صورت لزوم تغییرات احتمالی را که باید در آن انجام پذیرد به تولیدکننده گوشزد می نماید ، و به طور خلاصه کنش متقابل ( interaction ) بین تولیدکننده و تماشاچی را بررسی می کند . این تحقیقات برنامه‌ای هر چند روز باید روی یکی از برنامه‌های تلویزیونی متمرکز و هر چند گاه یک بار تکرار گردد .

این بخش تحقیقی که گروه تحقیقات سریع *accéléré* و به قول *Lazarsfeld* لازارس فلد تحقیقات جامعه شناسی عملی *action* نام دارد ، مسائل را به ساده ترین شکلی که بتوان به راحتی به آنها دست یافت مطرح می کند و از پیچیدگی هدف این مسائل نمی کاهد . واضح است که تأثیر این گونه تحقیقات سطحی چندان وسیع نمی تواند باشد . این طرز کار در آمریکا رواج کامل دارد .

ب - تحقیقات زمینه : این تحقیقات نیز که فوراً باید شروع گردند و از نظر مدت نامحدود و دائمی هستند ، جنبه‌های مختلف روابط تولیدکنندگان تلویزیونی را به طور کلی با مردم مطالعه می نماید . این کار در دو سطح انجام می گیرد :

۱ - مطالعه تمایلات و گرایشهای داخل تلویزیونی از یک طرف و خصیصه‌های تماشاچیان و آهنگ زندگی و خلق و ذوق و عاداتهای تفریحی آنها از طرف دیگر .

۲ - مطالعه جنبه‌های تحولی و تطوّر رفتار جامعه تلویزیونی و تغییراتی که مردمان در طول زمان و زیر تأثیر پیامهای تلویزیونی می پذیرند در کادر این گونه تحقیقات است که ترکیب تماشاچیان - از نظر جنس و سن و وضع خانوادگی و غیره . . . - و زمانی که برای تماشای تلویزیون صرف می کنند، و نوع برنامه‌هایی

که دوست دارند و برداشتی که از هر يك از برنامه‌ها می‌نمایند و ده‌ها مسئله دیگر و تغییرات آنها مورد بررسی قرار می‌گیرد. این بخش تحقیقی که به قول Lazarsfeld لازارس فلد به جامعه شناسی تحولی می‌پردازد و توجه را بیشتر روی پدیده‌های پیچیده و تأثیر عمیق تر و طولانی‌تر آنها می‌کشد. این طرز کار بیشتر در تلویزیون فرانسه متداول است.

ج - تحقیقات اساسی: این تحقیقات که جنبه فوری ندارند و نیز می‌توانند در خارج از کادر تلویزیون نیز انجام پذیرند عبارتند از تحقیقاتی عمیق روی فرهنگ جامعه در تماس با فرهنگ صنعتی و تغییر و تحول نظام ارزشها و خصوصاً جامعه شناسی و جامعه شناسی تلویزیون در ایران. مطالعه سایر وسایل ارتباطی مثل سینما و تئاتر و مطبوعات و رادیو و همچنین مطالعه گذران اوقات فراغت و برخی مسائل اجتماعی که به نحوی از آنها به تلویزیون و پیشرفت آن مربوط می‌شوند از جمله کارهای تحقیقاتی این گروه می‌باشد.

د - تحقیقات تبلیغاتی یا سفارشی: این تحقیقات بر اساس طرحهای خصوصی صاحبان صنایع و شرکت‌های بزرگ تجاری و دستگاههای معظم تبلیغاتی که احتیاج به پژوهشهای اجتماعی دارند در مدت معینی و در برابر وجه معلومی انجام می‌گیرد. البته تا وقتی که مرکز تحقیقاتی تلویزیون نتوانسته است اعتماد و اطمینان این افراد را جلب نماید بدیهی است که از انجام این گونه تحقیقات خود به خود محروم و معذور می‌ماند. در غیر این صورت این بخش تحقیقاتی باید، و می‌تواند نه تنها بودجه سایر بخشهای تحقیقاتی را تأمین نماید، بلکه قادر خواهد بود از این راه مقداری نیز به درآمد تلویزیون بیفزاید.

مرتضی کتبی

تقدیم به شکوه فرگانه

# تولد

## داستان

۱

مرد نگاه می کند و لبخند می زند. زن رو بر می گرداند و اخم می کند.  
مرد می گوید «نگاه کن!» و لبخند می زند. زن نگاه می کند و لبخند نمی زند.  
مرد نگاه می کند و لبخند می زند و می گوید «توزیائی.» زن رو بر می گرداند  
و لبخند می زند. مرد نگاه می کند و لبخند می زند و می گوید «نگاه کن!» زن  
نگاه می کند و لبخند می زند. خروسی از دور دست می خواند.

۲

زن می گوید «امشب مهتاب چه زیباست.»  
مرد می گوید «همه ستاره ها در چشمهای تومی درخشند.»  
وزن با خلسه ای شیرین آغوش می کشاید. چشمها چیزهای نوی می بیند  
و گوشها صداهای نوی می شنود. جهان کوچک و گرم و مطبوع است. از میان  
همه تاریکی ها گلهای سرخ طلوع کرده اند

۳

يك شب ستاره ها رنگ می بازند.  
مرد می گوید «خفه شدم. چه هوای گرفته ای.»  
زن جواب نمی دهد. سرش را پایین انداخته است و به انگشتهایش نگاه  
می کند. مرد دوباره می گوید «چه سکوت وحشتناکی! جنون می آورد.»  
زن جواب نمی دهد.

مرد در اطاق قدم می زند و دستهایش را به هم می فشارد و گاه پنجه اش را  
سخت به میان موهایش فرو می برد. زن نفسی عمیق می کشد که نشان از آه دارد.  
سرش را بلند می کند و به پنجره تاريك می نگرد. تاریکی آمیخته با نوری کدر  
از پنجره به درون اطاق می ریزد و آن را پر می کند. شباویزی از دور دست  
بانگ می زند. مرد می گوید:

«دیگر دارم خفه می شوم. حرف بزن!»



اما زن خاموش است و به پنجره نگاه می‌کند. مرد روی مبل می‌نشیند و سرش را میان دو دست می‌گیرد. سکوت سنگین‌تر می‌شود. مرد ناگهان فریاد می‌زند:

«تو مرا می‌کشی. با سکوتت مرا می‌کشی! چرا حرف نمی‌زنی؟ فریاد بزن، فحش بده، گله کن، حرف بزن!»  
 زن آهسته می‌گوید «حرفی ندارم بزنم. تو خودت همه چیز را می‌دانی.»  
 «نه، نمی‌دانم. به خدا هیچ چیز نمی‌دانم.»  
 زن می‌گوید «تو دیگر مرا دوست نداری.»  
 و به گریه می‌افتد. طوری می‌گرید که انکار جز گریه هیچ چیز نمانده است. تلخ و زار می‌گرید. مرد برمی‌خیزد و به بالای سر او می‌آید. گیسوانش را نوازش می‌کند و شانه‌هایش را نرم می‌فشارد.

## ۴

زن پیراهن سرخی از حریر به تن دارد. جلو آینه ایستاده است و به تصویر خود که در آینه جا به جا می‌شود و حالت عوض می‌کند، می‌نگرد.  
 «قشنگ است، نه؟»  
 مرد کتاب می‌خواند. در گوشه دیگر اطاق نشسته است. می‌گوید:  
 «بله.»

زن می‌گوید «برای جلوسینه‌ام یک پروانه فیروزه‌ای می‌خواهم. آبی روشن روی قرمز جلوه خوبی دارد. آن یکی که دارم یا قوت است. قرمز روی قرمز دیده نمی‌شود.»  
 مرد می‌گوید «بله.»

زن به موهایش دست می‌کشد. سر تصویر در آینه خم می‌شود و آبخار موهای سیاه به روی شانه می‌ریزد. زن می‌گوید:  
 «کاش موهایم طلائی بود.»  
 مرد کتاب می‌خواند.  
 زن دوباره می‌گوید «رنک طلائی با پیراهن قرمز و پروانه فیروزه‌ای... خیلی بهم می‌آید.»  
 مرد آهسته می‌گوید «بله.»

زن به نزدیک مرد می‌رود، انگشتش را روی پیشانی او می‌گذارد و سرش را با فشار بالا می‌برد. مرد انگشتش را لای کتاب می‌گذارد و کتاب را می‌بندد. نگاه اندیشناک و دور او سبک و بی‌عمق زن را می‌نگرد.

«قشنگ است، نه؟ من خوشگلم، نه؟ خیلی خوشگلم، نه؟ رنگ قرمز به من می آید، نه؟ برای من پروانه فیروزه‌ای می خری، نه؟ می گذاری موهایم را طلائی کنم، نه؟ باهم می رویم بگردیم، نه؟»  
مرد می گوید «بله، بله!» و همچنان بانگ بی‌عمق به زن می نهد.  
زن می رود روی مبل، مقابل مرد می نشیند. مرد می خواهد کتاب را باز کند.  
زن داد می زند:

«ترا به خدا بس است. بگذارش کنار. چرا با من حرف نمی زنی؟»  
«چه بگویم؟»

«دیگر نمی دانی چه بگوئی؟»

«نه. تو حرف بزنی.»

زن می گوید «تو دیگر حرفی نداری بزنی؟ هرچه داشتی گفتی؟»  
مرد ساکت است. آرام لبخندی می زند و کتاب را روی میز می گذارد.  
زن می گوید:

«تو با دیگران خیلی حرف می زنی. ساعتها حرف می زنی. یک نفس حرف می زنی. اما برای من هیچ حرف نمی زنی.»

مرد می گوید «داستان عجیبی نوشته. مردی از خودش بیرون آمده و میان اندیشه‌های گذشته‌اش گم شده. می خواهد آزاد باشد، می خواهد گذشته‌اش را پس بدهد، می خواهد آن را به دنیا پس بدهد، اما نمی شود. او نه آینده را می خواهد نه گذشته را، اما گذشته به دستهای او زنجیر زده و او را به عقب می کشد، و آینده او را مضطرب می کند. میان خستگی گذشته و اضطراب آینده سرگردان است.»

زن بر می خیزد و روی زانوی مرد می نشیند. مرد دستش را به دور کمر او می اندازد و می گوید:

«خستگی و اضطراب... زنجیری از دور دستهای خستگی تا انتهای اضطراب... و هر آن پاره‌ای از اضطراب به خستگی بدل می شود. دست آخر فقط خستگی باقی می ماند... خستگی درازی که از چرک اضطراب گندیده است...»

زن بوسه‌ای نرم بر پیشانی مرد می گذارد و می گوید: «گفتم برای من حرف بزنی نه برای خودت.»

مرد می گوید «برای تو حرف می زنم.»

زن می گوید «من حوصله این حرفهارا ندارم. به من بگو که زیبایم. بگو که دوستم داری. مثل همیشه. مثل آنوقتها که تازه باهم آشنا شده بودیم.»

یادت می آید چطور سرم را روی دامنت می گذاشتی و برایم از ستاره‌ها حرف می زدی. «

مرد می گوید «آنوقت‌ها از ستاره‌ها حرف نمی زدم ، حالا هم از قهرمان يك داستان حرف نمی زنم . آدم همیشه از خودش حرف می زند .»

زن می گوید «پس آن حرف‌ها همه‌اش دروغ بود ؟»

«نه ، دروغ نبود . عین واقعیت بود.»

«پس چرا دیگر حرف نمی زنی؟»

«تو دیگر گوش نمی کنی . حرف‌ها با زندگی تغییر می کند . تو هیچ تغییر

نکرده‌ای .»

زن می گوید «اگر موهایم را طلائی کنم ناراحت نمی شوی ؟»

مرد می گوید «تغییر ظاهر . همه‌اش تغییر ظاهر...»

زن می گوید «پس دلت نمی خواهد موهایم را طلائی کنم ، ها ؟ ناراحت

می شوی ، ها؟»

«نه ، ناراحت نمی شوم . طلائی کن . سبز کن ، بنفش کن ، خرمائی

کن ، مشکی کن ، حنائی کن ؛ هر رنگی که دلت می خواهد بکن .»

«توجه رنگی را دوست داری؟»

«هر رنگی که ترا خوشحال کند.»

زن ابروهایش را درهم می کشد و می گوید : «پس معلوم می شود تو مرا

دوست نداری .»

مرد می گوید «دارم ، دارم ، دارم ، ترا دوست دارم . به خدا دوست

دارم .»

«پس چرا همیشه نمی گوئی ؟»

مرد با آشفتگی دست‌هایش را از بدن زن رها می کند و ساکت می ماند . زن از

روی زانوی مرد برمی خیزد و به پای آئینه می رود . چهره‌ای گرفته در آئینه

می نشیند . چشم‌ها تاریک است و لب‌ها خالی از نشان تبسم . مرد به طرف پنجره

می رود و به تاریکی می نگرد . زن می گوید :

«من خیلی تنه‌ایم . وقتی که نیستی تنه‌ایم ، وقتی هم که هستی تنه‌ایم .

تو همیشه مرا تنها می گذاری . کاش می دانستم که هنوز مرا دوست داری .»

مرد از پای پنجره می گوید «دارم .»

زن می گوید «تو عوض شده‌ای .»

«درست است .»

«اما من نه.»

مرد زیر لب می گوید «تو عاشق خودت هستی.»

زن درست نمی شنود و می پرسد «چه گفتی؟»

«گفتم که ترا دوست دارم.»

«اگر دوستم داری پس کتاب نخوان؛ بیا برویم بگردیم. برویم توی

خیابانها. برویم تئاتر، سینما. برویم بیرون، برویم همه جا، فقط برویم،

برویم.»

مرد می گوید «حیف که نمی توانی توی خودت بمانی.»

زن می گوید «من صبح تا شب توی خانه هستم. تنها هستم. تومی روی

و من تنها می مانم. نه صدائی هست، نه حرکتی.»

نالۀ شباویز حزن آمیز تر از پیش می آید. خانه مثل قایقی کوچک در اعماق

سکوت فرورفته است و هر لحظه پائین تر می رود. مرد در میان اطاق ایستاده

است و به کف اطاق نگاه می کند. زن موهایش را شانه می زند و آنها را

می آراید.

مرد می گوید «برویم. من حاضرم.»

زن رویش را به طرف او می گرداند و لبخند می زند. مرد هم لبخند

می زند. زن می گوید:

«تو تنهایی را احساس نمی کنی. اما... اما من خیلی.»

## ۵

زن کنار گهواره بیچه نشسته است و برای اولالایی می خواند. مرد از اطاق

دیگر داد می زند:

«کجائی؟ آهای، کجائی؟»

زن نمی شنود. بیچه در گهواره لبخند می زند و زن خم می شود و چشمهای

اورا می بوسد. بیچه غش غش می خندد. زن می گوید:

«قربان چشمهایت بروم. قربان موهای سیاهت بروم. قربان دستهای

سفیدت بروم.»

مرد در اطاق دیگر تنهاست و داد می زند:

«کجائی. بیا بینم!»

زن روی گهواره خم شده است و می گوید «موهات رنگ موهای من است.

چشمهات رنگ چشمهای بابات. چانهات شکل چانه من است، دماغت شکل

دماغ بابات.»

مرد دوباره دادمی زنده آهای ، آهای ، کجائی ؟ من گرسنه‌ام ، تشنه‌ام .  
 آهای ، کجائی ؟  
 وزن روی گهواره بیچه خم شده است . زیر گلوی بیچه را می‌بوسد و بیچه  
 غش غش می‌خندد . صدای خنده او جهان را پر کرده است . و مرد در اطاق  
 دیگر تنهاست و فریاد می‌زند .

محمود کیانوش

۴۵ - ۱۱ - ۵



مارینا تسوتایوا

آنان که ...

آنان که خانه‌ای بنا نکرده‌اند  
 ارزش خاک را ندارند .

آنان که خانه‌ای بنا نکرده‌اند  
 نمی‌توانند به سوی خاک بازگردند .  
 شاید به سوی گاه ، و یا خاکستر باز آیند -  
 ولی خاک هرگز .

من خانه‌ای بنا نکرده‌ام .

ترجمه : ح



## ماکس وبر و علوم اجتماعی

-۲-

وبر ۵۰ سال داشت که جنگ جهانی اول آغاز گردید. وی به عنوان ناظر اقتصادی مأموریت یافت تا ۹ بیمارستان نظامی در منطقه هایدلبرگ تأسیس و اداره نماید. در این زمان بود که وی تصور سازمانهای اداری خود را از درون درک و فهم نمود. وی در سال ۱۹۱۵ از این شغل بازنشسته گردید و مبارزه‌ای را بر علیه توسعه طلبی جنون آسای امپریالیزم آلمان آغاز نمود. وی با بسیاری از سیاستمداران تماس گرفت تا آنها را از توسعه طلبی بازدارد. و بر این توسعه طلبی را به عنوان سرمایه‌داری ارضی محکوم می‌کرد.

در پائیز ۱۹۱۶ به هایدلبرگ بازگشت و به مطالعه پیامبران قوم اسرائیل پرداخت و قسمتهای متعددی از کتاب نظریه سازمان اقتصادی و اجتماعی خود را تدوین نمود.

در سال ۱۹۱۷ بسیاری از دانشجویان سوسیالیست و کمونیست وی را در روزهای یکشنبه ملاقات می‌کردند. ارنست تولر دانشجوی کمونیست در میان آنان بود و غالباً اشعار خود را با صدای بلند برای وبر و حاضران می‌خواند. هنگامیکه تولر دستگیر شد و بردفاع وی را در دادگاه نظامی بر عهده گرفت و موجبات آزادی وی را فراهم ساخت، اما نتوانست از اخراج گروه دانشجویان کمونیست و سوسیالیست از دانشگاه هایدلبرگ جلوگیری کند.

وی پس از ۱۹ سال برای نخستین بار در سال ۱۹۱۸ به تدریس در دانشگاه وین پرداخت. در تالار بزرگ دانشگاه وین صدها تن از دانشجویان و استادان و مقامات دولتی برای شنیدن سخنان وی اجتماع می‌کردند. دانشگاه وین به او پیشنهاد کرسی استادی نمود ولی وبر آنرا نپذیرفت و پس از تدریس در یک دوره تابستانی آنجا را ترک گفت. در همین سال بود که دولت جمهوری به او پیشنهاد مقامات عالی دولتی نمود ولی وبر آنها را نپذیرفت. ماکس وبر در تنظیم قانون اساسی جدید آلمان نقش مؤثری داشت و بخصوص در ترتیب انتخاب ریاست جمهوری بزرگ درجهای بودن آن اصرار ورزید و آنرا در قانون اساسی وارد نمود. برخی از مفسرین سیاسی دستیابی هیتلر به قدرت را از نتایج و آثار غیرمنتظره پیشنهاد وبر میدانند. چه معتقدند که اگر انتخابات دودرجه‌ای

بود هیتلر هرگز نمی‌توانست با توسل به وسایل تبلیغاتی و فریب انبوه خلق به مقام ریاست جمهوری نائل شود.

در سال ۱۹۱۹ مقام استادی در دانشگاههای متعدد آلمان به‌ویژه پیشنهاد شد. از آن جمله بود پیشنهاد دانشگاه‌های برلین، گتینگن، بن و مونیخ. و بر سر انجام کرسی استادی در دانشگاه مونیخ را پذیرفت، و جانشین برنتانو گردید. آخرین سخنرانی‌های وی به درخواست دانشجویان انجام پذیرفت و تحت عنوان تاریخ عمومی اقتصادی انتشار یافت. در اواسط تابستان سال ۱۹۲۰ به بیماری ذات‌الریه مبتلی گردید و به‌همان بیماری در ماه ژوئن درگذشت.

شخصیت انسانی ماکس وبر به‌عنوان یک مجموعه تام وحدانی و یک کل متکامل برآیندی است از خود آفرینی و خلاقیت وی در شبکه خاص روابط خانوادگی و اوضاع و احوال اجتماعی عصر او و محیط فکری و ریشه‌های نظری آراء و عقاید وی. در تمام این موارد ماکس وبر در نقطه بحرانی تضادها و تناقضات پیچیده‌ای مکان داشته است. رابطه وی با پدر قدرت طلب و مادر آزادی‌خواهش بر زندگی وی تأثیری عمیق گزارد. چنانکه گفتیم وی سرانجام جانب مادر را گرفت و هرگز نتوانست از احساس گناه و قتل‌پدر، رهائی یابد. داوری در این امر ساخته و پرداخته سرگذشت نویسان نبوده است، چه هم‌سروی به تفصیل سرگذشت وی را با دقت و روشن بینی خاصی فراهم آورده و ماخذی قابل اطمینان به دست داده است. پس از مرگ پدر بود که وبر تعادل روانی خود را از کف داد و سالها آواره شهرها و بیمارستانهای روانی گردید و از آفرینش بازماند. اوضاع و احوال آلمان در زمان وبر از تضادهای عمیقی حکایت می‌کرد. در حالیکه بورژوازی این کشور از کشورهای بزرگ اروپائی عقب مانده بود در این دوره رشدی سریع می‌یافت، و همراه آن نیروهای کارگری در ساختمان اقتصادی-اجتماعی کشور قوام می‌گرفتند و به نیروی پراهمیتی تکامل می‌یافتند. در این زمان بود که تصور دولت ملی و عظمت آن به وسیله طبقه حاکم تبلیغ میشد و طبقه کارگر به سوسیالیسم و وحدت جهانی زحمتکشانش تشویق می‌گردید. و برادر آغاز جوانی در حزب پدرش که جناح راست آزادپخواهان بود و سیاست بی‌مارک را در انهدام نیروهای سوسیالیستی و کارگری پذیرفته بود به فعالیت پرداخت و در اواخر عمرش به‌چپ‌ترین عناصر آزادپخواه تکامل پذیرفت. وی با آنکه با سیاست توسعه طلبی طبقه بورژوا شدیداً مخالفت می‌ورزید و افق نظرش از مرزهای آلمان فراتر می‌رفت دارای تمایلات عمیق وطن‌دوستانه بود. با آنکه از جنگ، و جنایات ناشی از آن متنفر بود از عضویت خود در نیروی ذخیره ارتش آلمان احساس غرور می‌کرد. و با آنکه جنگ تن‌بتن را کنار گذاشته بود هر هنگام که بوی بی‌حرمتی می‌شد آماده کارزار بود و این تمایل در حیات

علمی وی نیز آشکارا دیده می‌شد .

این تضاد سیاسی بر حلقه متفکران علوم اجتماعی نیز تأثیری ژرف گذارده بود. از یک سو فلسفه هگل و رنک **Ranke** که رب النوع جامعه و تاریخ و دولت ملی را تعلیم می‌دادند در حلقه استادان محافظه کار دانشگاه‌های دولتی آلمان قبول عام داشت ، و از سوی دیگر فلسفه اجتماعی کارل مارکس که از انقلاب جهانی پرولتاریا سخن می‌گفت در میان صاحب نظران سوسیالیست که خارج از دانشگاهها بودند اشاعه کامل یافته بود .

ماکس وبر بیش از هر کس و هر شیوه فکری دیگری تحت تأثیر عمیق کارل مارکس قرار داشته است . این تأثیر به حدی است که آلبرت سالومون **Albert Solomon** مورخ صاحب نظرایده‌ها از نجوای ماکس وبر باروخ مارکس سخن می‌گوید و شومپتر **Schumpeter** ماکس وبر را مارکس بودژوا می‌نامد . ماکس وبر خود در مواردی چند از مارکس تجلیل می‌کند و دانش خود را در سنت مارکس علم اقتصادی - اجتماعی می‌داند . چنانکه در مقالات آینده به تفصیل بیان خواهیم داشت دانش ماکس وبر تکمله‌ای بر دانش اقتصادی - اجتماعی مارکس است و نه متضاد نظری آن .

یکی دیگر از متفکران بزرگی که بر ماکس وبر تأثیر داشته است نیچه فیلسوف عالیقدر آلمانی است . چنانکه در جامعه شناسی مذهبی ماکس وبر و اثر مشهورش در باب اخلاق پروتستانی و همچنین در جامعه شناسی معرفتی وی نشانه‌های این تأثیر را به خوبی می‌توان یافت . اما هنگامیکه از تأثیر صاحب نظران دیگر به ماکس وبر سخن می‌گوئیم مراد ما برانگیختن وی و واداشتن او به آفرینش است و نه تأثیر پذیری و دنباله روی وی .

به طور کلی ماکس وبر در محیط فکری ایده آل‌یزم آلمانی که از پر بارترین و ژرف‌ترین زمینه‌های فکری در تاریخ ایده‌های بشری به شمار است به خلق آثار خود پرداخته است . گرچه در این مختصر نمی‌توان حتی گردهای از اصول عقاید این مکاتب گوناگون و بهم پیوسته را بیان داشت لیکن اگر به ساده سازی پردازیم می‌توان گفت که مکتب نوکانتی به رهبری ریکرت و مکتب نوهگلی به رهبری دیلتی که هر دو از دوستان نزدیک وبر بوده‌اند بخشی از زمینه‌های فکری وی را فراهم آورده‌اند . این تأثیر بخصوص در روش شناسی ماکس وبر آشکارا دیده میشود . چنانکه به تفصیل بیشتری خواهیم دید ماکس وبر اصول روش‌شناسی خود را در برابر این نظریات به سبب فراهم آوردن زمینه‌های محکم و پایبرجائی برای علمی کردن علوم اجتماعی ساخته و پرداخته است . ماکس وبر در واقع همچون کانت که به نجات علوم طبیعی پرداخت همان نقش را برای نجات علوم اجتماعی از بحرانها و تضادهای عصر خود ایفا نمود .

چنانکه گفتیم ماکس وبر دارای دانشی دایره‌المعارفی بود. وی از همان زمان که نخستین آزمایش حقوق را می‌داد نه تنها در این رشته بلکه در تاریخ و فلسفه و اقتصاد صاحب نظر بود. ماکس وبر برای فراهم آوردن آثار خود تمام منابع موجود را مورد مطالعه قرار می‌داد و برای آنکه به منابع و ماخذ دست اول دسترسی پیدا کند به فرا گرفتن چندین زبان پرداخته بود چنانکه پیتر برگر Peter Berger جامعه‌شناس مشهور مذهبی و استاد دانشگاه شهر نیویورک به نگارنده اظهار داشته است، وی تمام منابع موجود در زمان و بر را مورد مطالعه قرار داده و به این نتیجه رسیده است که ماکس وبر در تدوین جامعه‌شناسی مذاهب چینی و هندی و مذهب قوم یهود تمام منابع زمان خود را مورد مطالعه قرار داده به آن‌ها مراجعه نموده است.

ماکس وبر در تاریخ و فلسفه علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی تاریخی و جامعه‌شناسی عمومی و اقتصاد و حقوق و علوم سیاسی صاحب نظر بوده و امروزه در تمام این رشته‌ها به آثار وی مراجعه می‌شود. از همین رو است که ماکس وبر را باید از پایه گذاران علوم اجتماعی در عصر حاضر دانست. مهمترین عاملی که این نظر را توجیه می‌کند خدمات ارزنده‌ای است که ماکس وبر به روش‌شناسی و فلسفه علوم اجتماعی نموده و پایه‌های اساسی این رشته‌های علمی را فراهم آورده است. ماکس وبر سالها استاد علم اقتصاد بود و دانش خود را در سنت مارکس علم اقتصادی - اجتماعی می‌دانست. تحلیلهای اقتصادی وی و آثاری که در این رشته دارد سهم وی را در مجموعه دانشهای اقتصادی به خوبی نشان می‌دهد.

ماکس وبر از پیشروان و صاحب نظران علوم سیاسی نیز بشمار است. چه برای عامل قدرت در روابط اجتماعی اهمیت فراوان قائل بود و تیپ‌شناسی وی از قدرت مشروع یا اتوریته در پیشبرد علوم سیاسی نقش مؤثری داشته است. چنانکه به تفصیل خواهیم دید تصور مشروعیت همچون تصور عقل‌گرایی و توسل به خرد از اساسی‌ترین تصورات دانش وی به‌شمار است. ماکس وبر در جامعه‌شناسی خود به ماهیت و طبیعت نمونه‌های متعالی قدرت مشروع که نظام‌های سیاسی متفاوت را از یکدیگر متمایز می‌سازند پرداخته سازمان‌های اداری و روابط رهبران و رهروان را در هر یک مشخص ساخته است. این نمونه‌های متعالی عبارتند از نظام سنت خواه و نظام مبتنی بر رسالت آوری پیشوا و نظام عقلانی و قانونی جدید. وی در نظام سنت خواه از سازمانهای فئودالیزم و پاتریمونیا و پادشاهی و حکومت سالمندان سخن می‌گوید. روابط آمر و مأمور و نظام اداری در نمونه متعالی قانونی و عقلانی جدید در سازمان اداری

بوروکراسی، شکل گرفته است. نمونه متعالی بوروکراسی رهنمون علمای سیاست و علوم اداری بسوده و زمینه‌هایی نظری برای این علوم فراهم آورده است.

این مختصر روشنگر آنست که دانش اقتصادی - اجتماعی ماکس وبر دارای وسعت بسیار است. به گمان ما اهمیت اساسی ماکس وبر در آثاری است که در جامعه‌شناسی تاریخی پدید آورده. لیکن برای درک و فهم جامعه‌شناسی تاریخی وی می‌بایست به شناخت روش وی در علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی عمومی وی پرداخت.

آثار ماکس وبر در روش‌شناسی و فلسفه علوم اجتماعی در یک مجموعه واحد به نظم نیامده و در سال‌های مختلف و در آثار گوناگون به‌طور پراکنده ارائه شده است. سه مقاله مهم وی در این زمینه به وسیله ادوارد شیلز در یک مجموعه تحت عنوان «روش‌شناسی علوم اجتماعی» به زبان انگلیسی ارائه شده است. ماکس وبر در کتاب «نظریه سازمان اقتصادی و اجتماعی» خود که پس از مرگش انتشار یافت نیز به روش‌شناسی علوم اجتماعی پرداخته است. مهمترین نقد و تحلیلی که از روش‌شناسی وبر به عمل آمده است از آن الکساندر فن شلتینگ Alexander Von Schelting می‌باشد که به زبان آلمانی است. نقد و تحلیل ارزنده دیگر از آن تالکت پارسنز Talcott Parsons جامعه‌شناس شهیر آمریکایی است که در کتاب «ساختمان عمل اجتماعی» وی آمده است.

ماکس وبر جامعه‌شناسی عمومی خود را در کتاب معروف «سازمان‌های اقتصادی و اجتماعی» فراهم آورده است. وی برای تدوین این اثر سال‌ها صرف وقت نموده، نظریات خود را به صورت منظمی در این مجموعه ارائه داده است. با آنکه این اثر در جامعه‌شناسی عمومی حائز نهایت اهمیت است هرگز به پای جامعه‌شناسی تاریخی وی و تحلیل جان‌داری که از پدیدارهای پراهمیت تاریخی نموده است نمی‌رسد. چه ماکس وبر در جامعه‌شناسی عمومی خود به قالب سازی پرداخته و قواعد تحلیل اجتماعی را به صورتی خشک و انتزاعی تدوین نموده است.

پس از جامعه‌شناسی عمومی نوبت جامعه‌شناسی اقتصادی و جامعه‌شناسی سیاسی و جامعه‌شناسی شهری ماکس وبر است. وی در کتاب یاد شده و مقالات متعدد و کتاب تاریخ مؤسسات اقتصادی، جامعه‌شناسی اقتصادی خود را عرضه داشته است. قسمتی از جامعه‌شناسی سیاسی ماکس وبر در کتابی به وسیله گرت و میلز Greth and Mills به زبان انگلیسی تحت عنوان «رسائلی در جامعه‌شناسی از ماکس وبر» انتشار یافته است. قسمت دیگری از جامعه‌شناسی ماکس وبر



در کتاب « نظریه سازمانهای اقتصادی و اجتماعی » آمده است . جامعه شناسی شهری وبر در رساله‌ای که تحت عنوان « شهر » تدوین نموده انتشار یافته است .

یکی از پر بارترین و با اهمیت ترین خدمات ماکس وبر به علوم اجتماعی آثاری است که در جامعه شناسی مذهبی عرضه داشته است . ماکس وبر در مجموعه مقالاتی که درباره « جامعه شناسی » مذهبی فراهم آورده از طبیعت و ماهیت پدیدار مذهبی تحلیلی جاندار و روشنگر به دست داده است .

ماکس وبر در جامعه شناسی تاریخی خود تحلیل و تفسیر عمیقی از روابط طبقات اجتماعی با پدیده‌های مذهبی و تحولات و تغییرات تاریخی به دست داده است . در واقع جامعه شناسی تاریخی ماکس وبر با جامعه شناسی مذهبی وی بهم آمیخته است . وی در کتاب « اخلاق پروتستانی و روحیه سرمایه داری » ویژگیهای تاریخی سرمایه داری معاصر را تصویر نموده به تبیین ذهنی این دوره تاریخی پرداخته است . چنانکه به تفصیل خواهیم دید ماکس وبر هرگز از تبیین عینی این پدیدار تاریخی نیز غافل نمانده آنرا از نظر دور نداشته است . برای آنکه عوامل موجد نظام سرمایه داری معاصر را بهتر درک و فهم نماید دست به کار عظیمی زده تحقیقات وسیعی در جامعه شناسی مذاهب بزرگ هندی و چینی و مذهب قوم یهود و مذهب اسلام به عمل آورده است . کتابهای « مذهب چینی » و « مذهب هندی » و « مذهب یهود در عهد باستان » ره آورد این تحقیقات عمیق است . جای تأسف است که مرگ زود رس وی را از تحقیق وسیع تر و تدوین اثری درباره مذهب اسلام بازداشت و طالبان را از آن محروم نمود .

ماکس وبر آثار متعدد دیگری نیز پدید آورده است که شرح تمامی آنها از حوصله این مقال بیرون است . امید است که در مقالات دیگر به تفصیل بیشتر نظریات ماکس وبر را در زمینه‌های گوناگون مورد نقد و تحلیل قرار داده به خوانندگان سخن عرضه داریم .

احمد اشرف

### منابع و مأخذ این مقاله

در بیان شرح حال ماکس وبر از آثار زیر و بخصوص از مقدمه گرت و میلز بر کتاب « از ماکس وبر : رسا ئلی در جامعه شناسی » استفاده شده است . در تحلیل زمینه‌های فکری و آثار وی از منابع دیگری استفاده شده است که در مقالات آینده بذکر آنها خواهیم پرداخت .

1 - H. Greth And C W Mills, Editors, From Max Weber: Essays in Sociology. N Y. 1947.

2 - R. Bendix, Max Weber; An Intellectual Portrait, N Y. 1960

3 - H.S. Hughes, Consciousness and Society, N.Y. 1958.

4- M Weber, The Theory of Social and Economic Organization , edited With an Introduction by T. Parsons, N.Y. 1947

5 - ax. Weber, Selections from his Work; With an Introduction by S.M. Miller, N.Y. 1963 .

لطفاً اغلاط زیر را در قسمت اول این مقاله ، که در شماره قبل چاپ شده ، اصلاح فرمائید .

ص ۳۷۵ سطر ۲۳ گریفینوس خوانده شود : گریفینوس  
 ص ۳۷۷ سطر ۲۲ ماکس خوانده شود : مارکس  
 ص ۳۷۸ سطر ۱۵ و ص ۳۸۱ سطر ۱۱ نامن خوانده شود : نویمن  
 ص ۳۸۱ سطر ۹،۸ ویندل بناند خوانده شود : ویندلبناند  
 ص ۳۸۱ سطر ۱۱ گوندلکه خوانده شود: گوندلف Friedrich Gundolf

در غربت آن شهر

روزی بدین گفتمی :

«تنهایی زن تلختر و نجیست ،

تنهایی زن دردناک است !»

آیا در آن صبح زمستانی

در کوچه‌های خلوت آن شهر بارانی

آن سایه را دیدی ؟

آن سایه را دیدی که بی مقصود

در کوچه‌ها می‌رفت

چون روح ، سرگردان و تنها بود ،

می‌لرید ،

می‌لرزید ،

می‌لرزید !

آن سایه را دیدی که محروم از نواز شهای گرم تو

در زیر آن آوار تنهایی

آهسته خم می‌شد ،

خم می‌شد ،

خم می‌شد ،

بر خاک می‌لغزید .

در غربت آن شهر ،

آن شهر ، آن شهر مه‌آلود زمستانی ،

آنجا که بارانی ملال‌انگیز

یکریز می‌بارید ،

ضرب قدمهای زنی بر قیر ریز کوچه‌ها می‌خورد ،

می‌نالید :

«تنهایی زن ،

تنهایی زن ،

تنها... ئی... زن !»

**طرح**

این طرف ،  
 - در غروب ساکت خلیج ،  
 مرغک ظریف  
 می خزید در نشیب آبها ،  
 می پرید از میان صخره های تیره شاد و مست .  
 . . . . .  
 آن طرف ،  
 رزمناو آفتاب  
 دود کرده بود سوی جبهه های دور دست .

**منوچهر آتشی**  
 بوشهر - تابستان ۴۴

**غریت**

در کوره راه گندم  
 آن جفت شادبال سپکپا را ، می بینی ؟  
 - آن جفت بال دربال ،  
 که در گذار خود  
 گلبرگهای سرخ شقایق را  
 - مثل هزار گله پروانه -  
 از خواب سرخرنگ  
 بیدار می کند ؟

\*\*\*

آن زائران مشهد دیدار . . .  
 آن آهوان رعنا . . .  
 آن جفت پارسارا ، می بینی ؟

\*\*\*

اینجا ولی هنوز از انبوه وهم خویش  
 چشم مرا به حیرت میکاوی :

و رکویر دور نگاهم  
طرحی بجز گریز نمی‌یابی!

منوچهر آتشی  
بو شهرمزمستان ۴۳

### عطر کهنه

شب بوی عطر کهنه مهتاب می‌داد  
باران مویت سینه‌ام را آب می‌داد  
بوی تن سبزت چو افیون خواب می‌زد  
بیهوده چشمانت نوید خواب می‌داد .

\*

چشمت به‌زیر تور مژگان شرم می‌کرد  
دستم خمیر سینه‌ات را نرم می‌کرد  
گوئی اجاق دیده‌ات با اشک می‌سوخت  
تا سرد چال سینه‌ام را گرم می‌کرد .

\*

شب بود و من  
شب بود و من ، غم بود و شب ، غم مست و من مست  
زنجیر دندان‌ت لب فریاد را بست  
از پره‌های بینی‌ات وسواس لغزید  
روی سفالین ترد لب‌های تو بشکست  
من مست و غم مست !

\*

عشق تو آن شب در دل من دود می‌شد  
رود رکت از گریه زهر آلود می‌شد  
شن‌زار خشک خواهشات سیراب می‌گشت  
در من تو می‌مردی و شب نابود می‌شد .

\*

افسونی شب  
شب بوی عطر کهنه مهتاب می‌داد



باران مویت سینهام را آب می داد  
 دیوانه غم  
 گوئی اجاق دیده ات با اشک می سوخت  
 بیهوده چشمانت نوید خواب می داد .

نصرت رحمانی

سفر کرده

اگر روزی آید که یخهای نفرین  
 به شرم نگاهی ز خورشید تابان  
 شود آب ،  
 دود گرم و بی تاب  
 به آغوش گندیده جویباران ؛

اگر روزی آید که ابری خرامان  
 به بالای شهر من افتد گذارش ،  
 بشوید غبار پی رفتگان را  
 ز دامان خشک خیابان ؛  
 از این شاخه تلخ بی برگ  
 بر آرد به افسون پاکی جوانه ،  
 برون آید از لانه خوف گنجشک  
 نشیند بر آن شاخه ناز ،  
 سراید به شادی ترانه ؛

اگر روزی آید که برق نگاهان  
 نیفتد چنان تیر آلوده با زهر  
 به چشمان بی کینه مهر جویان ،  
 به دایه های آزرده بی گناهان ؛

فروزان شود چشمها باردیگر  
 چو چشم غزالان کوهی  
 به آن آتش مهر بان طبیعت

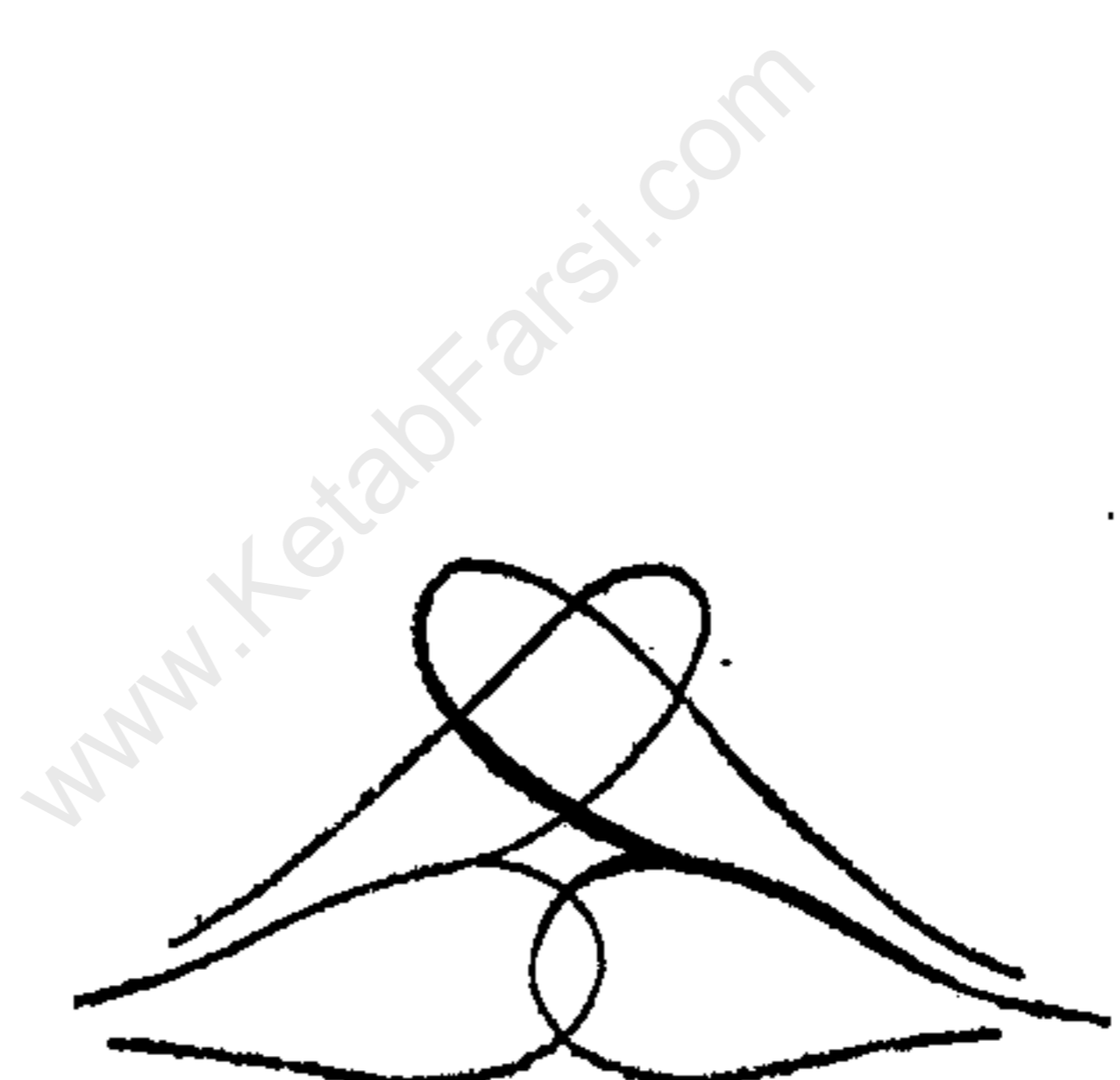
که از دل بر آید به آن دلنوازی ،  
که در دل نشیند به آن باشکوهی ؛

خبر کن مرا تا که از انزوای بیابان  
به سوی تو ، ای نازنین ، باز گردم ،  
به پایان برم رنج آوارگی را ،  
به شهر خود آیم ،

دگر باره آغاز گردم.

محمود کیانوش

۴۶/۵/۱۱



شاهد

داستان



کاترین آن پورتر Katherine Anne Porter یکنی  
از نویسندگان داستانهای کوتاه می باشد که در ۱۸۹۴ در تنکراس

آمریکا متولد شده است. او تقریباً کم می نویسد، ولی کارهایش در نوع خود جالب و کامل است. داستانهای او پر از احساس هستند و زمینه تمامی آنها رنجها و نومیدیهای آدمها است. کارهای مهم او عبارتند از: **یهودای گل افشان Flowering Judas**؛ **اسب رنگ پریده**، **سوار رنگ پریده**؛ **کشتی احمقها**؛ **و برج خمیده**. کشتی احمقها مدتی از پر فروشترین کتابهای آمریکا بود.

کتاب برج خمیده شامل ۹ داستان کوتاه است و داستان زیر از آن کتاب ترجمه شده.

عمو جیم بیلی **Jim-billy** بسیار پیر بود و به علت این که سالیان دراز به روی اشیاء خم شده، آنها را با یکدیگر جفت کرده، سوا کرده، دوباره ساخته و به کار انداخته، قامتش تقریباً دولا شده بود. دستهایش در اثر محکم نگاهداشتن اشیاء در موقع کار چفت و خشک شده بود و کاملاً از هم بازنمی شد، حتی اگر بچه‌ای انگشتهای کلفت و سیاهش را می گرفت و زور می زد که آنها را به عقب برگرداند. او روی عصایش می شلید و کاسه ارغوانی رنگ سرش از لای لای تکه‌های موی پشم مانند‌ی که به رنگ خاکستری مایل به سبز بود، و به نظر می رسید که بیدزده، جا به جا دیده می شد.

عمو جیم بیلی یراق اسبها را تعمیر می کرد، کفش‌های سیاه‌های دیگر را نیم تخت می بست، پرچین و لانه مرغ و در انبار می ساخت، سیم صاف می کرد، شیشه‌های پنجره‌ها را عوض می کرد، لوله‌های شل شده را محکم می نمود و شیروانی‌ها را وصله کاری می کرد، کروکی کالسکه‌ها و گاو آهن‌های زهوار دررفته را دستکاری می نمود. او همچنین می توانست با يك قطعه مربعی شکل چوب سنگ گور کوچکی بسازد و روی آن کنده کاری کند؛ تقریباً هر نوع چوبی که به او می دادید می توانست از آن يك سنگ گور بسازد؛ کاملاً شبیه يك سنگ گور حقیقی با کنده کاری، و اگر لازم بود با نام و تاریخ. این سنگ‌های گور اغلب مورد احتیاج بودند، زیرا همیشه يك حیوان كوچك و یا پرنده‌ای كوچك می میرد و بایستی با مراسم کامل به خاک سپرده شود. در این موارد نعش کش عبارت بود از يك کالسکه دستی پارچه کشیده شده، تابوت يك جعبه کفش با يك طاقه نعش پوش که رویش انداخته شده، و بعد مخارج بسیار برای گل و البته يك سنگ گور.

عمو جیم بیلی موقع کار لبه دراز چاقویش را با مهارت دایره وار می چرخاند تا يك گل بسازد، پشت و پهلوهای گل را ریزه ریزه می برید و صاف می کرد و گاهی مدت کوتاهی دست از کار می کشید، آنرا زیر بغل می گرفت، يك چشمش را می بست و امتحانش می کرد. او در ضمن کار با کلمات مقطع و مجزا، آهسته

زیرا بی حرف می‌زد، مثل اینکه با خودش صحبت کند، اما در حقیقت حرفهائی می‌زد که می‌خواست کسی آنها را بشنود. گاهی يك داستان باور نکردنی درباره ارواح نقل می‌کرد، وقتی که با دقت به آن گوش می‌دادی در پایان ممکن نبود برایت مسلم بشود که عمو جیم بیل خودش روح را دیده، یا روح حقیقی بوده، و یا اینکه آدم دیگری خودش را به جای يك روح جا زده است. اما بیشتراً همه افکار او روی وحشت دوران بردگی دور می‌زد.

من من کنان می‌گفت: «اونارو می‌بردن بیرون، به هم دیگه می‌بسن و شلاقشون می‌زدن. با تسمه‌های چرمی بزرگ، به کلفتی یه اینچ و به درازی بازوی شوما، و یه سوراخای گردی داشت که هر دقه که اونارو می‌زدن پوس با گوشت، ریز و گرد از رو استخون کنده می‌شد. و وقتی که آنقده شلاق زده بودن که دیگه پشتشون خونین و مالین شده بود، به پشت اونابرگ خشک ذرت می‌انداختن و آتیش می‌زدن تا زخما جوش بخورن و بعدش روشن سر که می‌ریختن. . . . بله آقا: و اگه فردا سرکار بر نمی‌گشتن، دوباره همین کارو باهاشون می‌کردن. بله آقا. این‌طور بود. اگه سرکار بر نمی‌گشتن بازم دوباره همین آش بود و همین کاسه.»

بچه‌ها - سه بچه: يك دختر بزرگ ده ساله، جدی و موقر؛ يك پسر متفکر هشت ساله، با حالت غم گرفته؛ و يك دخترشش ساله و رجه و ورجه‌ای - به ترتیب دور عمو جیم بیلی نشسته بودند و بایك احساس محو پریشانی به او گوش می‌دادند. البته آنها می‌دانستند که روزی سیاهپوستها برده بوده‌اند، اما خیلی پیش از اینها تمامشان آزاد شده و حالا فقط پیشخدمتی می‌کردند. آنطور که سیاهپوستها می‌گفتند مشکل بود که انسان باور کند عمو جیم بیلی در دوران بردگی به دنیا آمده باشد. بچه‌ها فکر می‌کردند که عمو جیم بیلی خیلی خوب از دوران بردگی خلاص شده است. از وقتی که او را می‌شناختند هرگز کسی به او دستور نداده بود که چکار بکند. او کارش را آنطور که دلش می‌خواست، و هر وقت که دلش می‌خواست، انجام می‌داد. اما وقتی که درباره بردگی صحبت می‌کرد چیزی دست نیافتنی‌تر و دورتر از لحن کلام و حالش وجود نداشت، و بچه‌ها کمی به خود می‌پیچیدند و اندکی احساس گناه می‌کردند. پل دوست داشت که موضوع صحبت را عوض کند، اما میراندا، دخترک پر جنب و جوش، می‌خواست از بدترین آن کارها باخبر شود. می‌پرسید: «عمو جیم بیلی، با توهم همین کار را می‌کردند؟»

عمو جیم بیلی می‌گفت: «نه، خانوم؛ حالا چه اسمی می‌خوای رو این

یکی بذاری؟ هیچوقت. این کارارو تو مردابای شالیزارا می کردن، اما من همیشه، همین جا، بگل خونه، و یا تو شهر، پیش خانوم سوفیا کار می کردم. اما جنوب تو مردابا...»

پل می پرسید: «آنها هیچوقت نمی مردند؟»

عمو جیم بیلی می گفت: «البته که می مردن، می مردن.» لبهایش را با حالت افسرده ای جمع می کرد و ادامه می داد «هزار تا هزارتا، و ده هزار تا ده هزارتا.» ماریا با صدای داپذیر و ناز آلودش می پرسید: «عمو جیم بیلی می تونی علامت «ایمن در آسمانها» را روی آن سنگ گور بکنی؟»

عمو جیم بیلی با اوقات تلخی می گفت: «خانوم، اونو برایه خر گوش اهلی بکنم؟» او خیلی مذهبی بود. «واسه یه کافر اینجوری؟ نه خانوم. تو مردابا اونارو، تمام روز و تمام شب به میخ می کشیدن، تمام شب و روز، و تمام روز دستاشون و پاهاشون بسته بود که نتونن خودشونو بخارونن تا پشهها اونارو زنده زنده بخورن. پشهها اونارو نیش می زدن تا سر تا پاشون، همه جاشون، مٹ توپ باد می کرد، و آدم صداشونو می شنید که از این سر مرداب تا اون سر مرداب فریاد می کشیدن و دعا می خوندن، بله آقا. اینجوری بود. نه یه قطره آب و نه یه لقمه نون... بله آقا، اینجوری بود. خدایا، این کارا رو می کردن ای خدای کریم! حالا این سنگ گورو تو بگیر و منو دیگه اذیت نکن... و گرنه...»

عمو جیم بیلی يك دفعه ناراحت می شد و آدم نمی دانست چرا زود از کوره در می رفت، اما تهدیدهای او همیشه آنقدر بزرگ بودند که حتی زود باورترین بچهها هم هیچوقت جا نمی خورد. او همیشه می خواست سر يك نفر بالای وحشتناکی بیاورد و بعد بقیه بچهها را آناً و فوراً بفروشد. می خواست کسی را زنده زنده پوست بکند و پوستش را جلو درانبار آویزان نماید، و یا داشت خودش را آماده می کرد که گوشهای يك نفر را باداس ببرد و آنها را باسنجاق روی پوست نقاره بچسباند. بیشتر مواقع کلاً آماده بود تا دندانهای کسی را بکند و با آنها يك دست دندان مصنوعی برای رونك Ronk پیر بسازد... رونك پیر آدم خانه بدوشی بود که تمام مدت تا بستان در کلبه پشت کارخانه زندگی می کرد. جیره روزانه اش را سیاهها به او می رساندند و او تمام روز نشسته بود و با لتههای لخت و عریانش من من می کرد. ریش سیاه و کم پشتی داشت که به نظر می رسید به موم چسبیده، با پلکهای سرخ رنگ و خشم زده. می گفتند مرفین می زند، اما هیچکس نمی دانست که چه مرفینی برد، و چطور آنرا می زد



ویا برای چه آنها می‌زد... هیچ چیزی چندش آورتر از آن نبود که دندانهای کسی را به روئک پیر بدهند.

اما چرا عمو جیم بیل هیچوقت تهدیدهایش را عملی نمی‌کرد؟ برای این که، همانطور که خودش می‌گفت، وقت انجام دادن آنها را نداشت. آنقدر کارهای دیگر روی دستش بود که هیچوقت به نظر نمی‌رسید بتواند تمامی آنها را سروصورتی بدهد. ولی روزی خواهد رسید که يك نفر از تعجب سر جایش خشکش بزند؛ و تا آن موقع بهتر است که همه مواظب باشند.

ترجمه حفظ الله بریری



[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)



www.KetabFarsi.com

نصرالله ابوالمعالی ، کلیله و دمنه  
مکتب هرات ، قرن نهم هجری ، کتابخانه کاخ گلستان ، تهران  
حکایت پیر مرد و دو پرنده

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

## || آئین فتوت و عیاری ||

در شماره سوم سخن مختصری تحت عنوان (آئین فتوت و عیاری) به نظر خوانندگان محترم رسید و پیرامون آئین عیاران و جوانمردان (فتیان) به اختصار بحث شد. اینک برای تکمیل مقاله مذکور چند نکته نسبتاً مهم را یادآور می‌گردد:

همانطور که قبلاً هم گفته شد این جماعت به چند دسته تقسیم می‌شدند از قبیل: عیاران، شطاران، زواقیل، صعالیک (۱)، حرافیش و غیره. در این مقاله پیرامون یکی از دسته‌های بسیار معروف این جماعت (عیاران) بحث می‌کنیم. قبلاً به‌واژه (عیار) و معانی آن اشاره کردیم و پیرامون آداب و رسوم عیاران و تشکیلات طبقاتی آنان بحث نمودیم. اکنون به پاره‌ای نکات جالب در باب این فرقه اشاره می‌کنیم:

عیاران طبقه‌ای از طبقات اجتماعی ایران را تشکیل می‌دادند مشکل از مردم جلد و هوشیار از طبقه عوام‌الناس که رسوم و آداب تشکیلاتی خاص داشته‌اند و در هنگامه‌ها و جنگها خودنمایی می‌کرده‌اند. این گروه بیشتر دسته‌هایی تشکیل می‌داده‌اند و گاهی به یاری امرا، یا دسته‌های مخالف آنان بر می‌خاسته‌اند و در زمره لشکریان ایشان می‌جنگیده‌اند. در عهد بنی‌عباس شماره عیاران در بغداد، سیستان و خراسان بسیار گردید. معمولاً دسته‌های عیاران پیشوایان و رئیسانی داشتند که به قول مؤلف تاریخ سیستان آنان را (سرهنگ) (۲) می‌نامیدند.

عیاران مردمی جنگجو و شجاع و جوانمرد و ضعیف نواز بودند. عیاران سیستان در اغلب موارد با مخالفان حکومت عباسی همدست می‌شدند و در جزو سپاهیان آنان در می‌آمدند، مثلاً در قیام حمزه خارجی، یکی از سرهنگان عیاران به نام (ابوالعریان) با او همراه بود، دیگر حرب بن عبیده بود که عامل خلیفه، اشعث بن محمد بن اشعث را شکست داد. یعقوب بن لیث صفار از همین گروه بود و به یاری عیاران سلسله صفاری را تأسیس کرد. عیاران جوانمردی پیشه داشتند و به صفات عالی‌رازانگهداری و دستگیری بیچارگان و یاری در ماندگان و امانت‌داری و وفای به عهد آراسته و در چالاکی و حیله نامبردار بودند. (۳) آقای دکتر ذبیح‌الله صفا نوشته‌اند: «عیاران در حقیقت منز مدبر سپاهها



و راهنمای شاهان و سرداران اند و نقش آنان در پیروزیها و شکستها و فتح بلاد و ربودن پهلوآنان و زنان و نظایر این مسائل عظیم و قابل توجه است . اینان معمولا مردمی رهنورد، چابک، بسیار زیرک و جوانمرد و پرتدبیر و شجاع و عنداللزوم جنگاورند، لیکن تا مجبور نشوند به جنگ تن در نمی دهند . جامه و ساز و برگ مخصوص دارند و به بسیاری از کارهای جهان آشنا هستند . سرد و گرم چشیده و جهان دیده و بصیر و دانا و وفادار و ثابت قدم هستند . به سوگند و به قول خود احترام می گذارند و الا به عناوینی از قبیل نابکار ، حرامزاده و غدار و امثال آنها ذکر می شوند . هر پادشاه همچنانکه دسته ای از سرداران جنگجو در اختیار دارد ناگزیر است عده ای عیار که، یکی از آنها حکم استاد برای دیگران دارد، در دستگام خود داشته باشد و در دشواریها از آنان کمک بخواهد و یا در جنگها از تدبیر و راهنمایی آنان غافل نماند . وظیفه پیغامبری و نامه رسانی هم با این عیاران است و به همین سبب غالب آنان فصیح و نیکو سخن و دانا و مجلس آرا و آشنا به تشریفات درباری هستند . زمان کار آنها شبهاست و به همین جهت آنان را «شبروه» (۴) نیز می نامند . مخصوصاً در گشودن قلاع مستحکم مهارت دارند و در کمند اندازی و صعود از دیوارها و صخره ها و نقب زدن و امثال این کارها استادند ؛ داروهای مخصوص برای هوش ربایی و باز دادن هوش با خود دارند و در چرمدان ( جامه دان ) یا حرزدان آنان که همراه دارند همه وسائل کار موجود است تا به موقع در کار خود در نمانند . (۵) نکته ای که جالب است این است که آنچه که از رفتار جوانمردان و قتیانی که مخالفان نشان به ایشان عیاران و خارجیان ( خوارج ) می گفتند نوشته اند بر - می آید این است که برای پیشرفت مقصود خود از کشتن و راهزنی و این گونه بی باکی ها پرهیز نمی کرده اند و مخصوصاً این نکته را درباره عیاران سیستان تصریح کرده اند و پیدا است که مردمانی انقلابی بوده اند که برای رسیدن به مقصود از این گونه کارها باک نداشته اند . . . (۶)

خواجه نصیرالدین طوسی (م. ۶۷۲) در کتاب اخلاق ناصری گوید :  
 دو بسیار بود که عیار پیشگان به عقیقان و شجاعان مشابیهت نمایند، با آنکه دورترین همه خلق باشند از فضل و فضیلت ، تا به حدی که اعراض از شهوات و صبر بر عقوبات سلطان از ضرب سیاط (۷) و قطع اعضا و اصناف جراحات و نکایات (۸) که آن را التیام نبود از ایشان صادر شود . و باشد که به اقصی مراتب صبر برسند و به دست و پای بریدن و چشم بر کندن و انواع عذاب و . . . رضا دهند تا اسم و ذکر در میان قوم و ابنای جنس و شرکای خویش که در سوء اختیار و نقصان فضیلت مانند ایشان باشند، باقی و شایع گردانند . . . (۹)

هنگامی که خلفای عباسی به دست ایرانیان امویان را برانداختند بنای حق ناشناسی و پیمان شکنی را گذاشتند و دیگر بار کار فرمایان بیدادگر تازی بر ایران چیره شدند و در مشرق ایران جوانمردان بر پای خاستند و سالها در برابر تازیان پایداری کردند. تازیان که از این جنبشها زیان می بردند این گروه جوانمردان را که در برابر ایشان برای حفظ جان خود جنگ و گریز می کردند و رایگان خود را بکشتن نمی دادند (عیار) خوانده اند که در این مورد به معنی گریزنده و مردی است که خواست خود را رها می کند و از آن بیم ندارد و به هوای نفس کار می کند. گاهی هم به ایشان خارجی می گفتند و این اصطلاح عامی بوده است برای هر کسی و هر گروهی که با خیلانه روزگار و دستگاه روحانی زمانه سازگار نبوده و نافرمانی می کرده است. در دوره بنی العباس پیش از آنکه ایرانیان پی در پی استقلال خود را باز یابند جوانمردان مشرق ایران به نام عیاران و خارجیان قیامهای مردانه کرده اند که معروفترین آنها جنبش حمزه پسر آذرک در سیستان است که در سال ۱۷۹ سر برافراشت و پس از سی و چهار سال پایداری در ۱۲ جمادی الاخره ۲۱۳ کشته شد. چهل و یک سال پس از آن صفاریان که از همین گروه بودند در ۲۵۴ بر خاستند و پس از طاهریان دومین ضربت را بر پیکر حکومت تازی در ایران زدند. (۱۰)

عیاران در جنگ مابین امین و مأمون عامل مؤثری گشتند. چون امین در بغداد محاصره شد از عیاران کمک گرفت. این جنگجویان با تن برهنه به میدان می رفتند، فقط لنگی بر کمر بسته بودند و کلاهی از پوست درخت خرما بر سر داشتند. اینان به دسته های منظمی تقسیم شده بودند. یعنی هر ده نفر زیر نظر یک فرمانده به نام (عریف) می جنگیدند و هر ده عریف یک نقیب (فرمانده) و هر ده نقیب یک قائد و هر ده قائد یک امیر (فرمانده کل) داشت. دسته دیگری از مردان پیاده همراه آنان می رفتند و به گردن خود زنگوله و صدف های زرد و سرخ آویخته بودند. عده عیاران در آن روز بالغ بر پنجاه هزار می شد و دشمنان را با سنگ قلاب و فلاخن می زدند. این عیاران اگر چه خوب می جنگیدند ولی در برابر منجیق و سپاهیان منظم نتوانستند پایداری کنند و سرانجام با دادن تلفات بسیار شکست خوردند. شاعری درباره آنان می گوید. «این سپاهیان از عربهای قحطان و نزار نبودند، اینها با زره های حصیری مانند شیران جنگی به میدان رفتند. اینها از فرار عار داشتند، اینها یک تنه با هزار نفر می جنگیدند.

و در جنگ جوانمردی به خرج داده بر یکدیگر سبقت می جستند» (۱۱)  
در سال ۲۵۱ که مستعین و معتز (دو خلیفه عباسی) با یکدیگر جنگ داشتند مستعین از عیاران کمک گرفت. عیاران در سایر شهرهای اسلامی نیز وجود

داشتند و غالباً وزیران و بزرگان شهر با آنها همدست می شدند و از غارتگری و خرابکاری آنها سهم می بردند. (۱۲)

\* \* \*

شطاران دسته ای از چاقو کشان بودند که لباس مخصوصی به تن می کردند و از آن جمله پیش بندی داشتند که آنرا پیش بند شطار می نامیدند. شماره آنان بیش از عیاران بود و در ممالک اسلامی بیشتر دوام آوردند و حتی در اندلس مدتها باقی ماندند. شطاران غارت و راهزنی را گناه نمی دانستند بلکه آنرا نوعی زرنگی می شمردند و معتقد بودند که چون توانگران زکات نمی دهند لذا غارت اموال آنان حلال می باشد. (۱۳)

ابن بطوطه راجع به شطاران خراسان در سفرنامه خود گوید :

در خراسان دو تن بودند یکی به نام مسعود و دیگری محمد که پنج تن هوادار داشتند. اتباع آنان را در عراق (شطار) و در خراسان (سربداریان) و در مغرب (آفریقا و اندلس) (صقوره) می نامند. در ابتدا این هفت نفر باهم یکی شدند و به فساد و راهزنی پرداختند، مرکز آنها در کوه بلندی نزدیک شهر بیهق (سبزوار) قرار داشت. این عده روزها پنهان می شدند و شبها به قراء و کاروانها حمله می بردند. بزودی بر عده آنها افزوده شد و شهر بیهق را به تصرف خود درآوردند و به شهرهای دیگر نیز دست یافتند. بعد از بسیج لشکریان و فراهم آوردن سواران بی شمار مسعود، سردسته آنان، خود را سلطان خواند. سربداران همچنین شهرهای نیشابور و جام را تصرف کردند و در بیرون آن شهر به قصد حمله به شهر هرات اردو زدند ولی سرانجام با وجود مقاومت زیاد در این جنگ شکست خوردند و مسعود، پادشاه آنان، فرار کرد (۱۴).

علاوه بر عیاران و شطاران دسته های دیگری از آن قبیل در ممالک اسلامی به وجود آمدند که آنها را صماليك، زواقيل، حرافيش و غیره می خواندند و عده هر دسته آنان بالغ بر چندین هزار نفر می شد. این قبیل چاقو کشان و جیب بران جامعه نه تنها در بغداد بلکه در تمام شهرهای اسلامی به اسامی مختلف مزاحم مردم می شدند. از مهمترین این دسته ها می توان غلامان سیاه، کاغانی، فلور و مزیدی را نام برد. (۱۵) عجاله به بحث در اطراف آئین فتوت و نهضت عیاری خاتمه می دهیم و به نقل چند بیت که در آنها واژه های (عیار) و (عیاری) بکار رفته است اکتفا می کنیم : \*

گر آن عیار شهر آشوب روزی حال من پرسد

بگو خوابش نمی گیرد به شب از دست عیاران (۱۶)

کدام آهن داش آموخت این آئین عیاری

کز اول چون برون آمد ره شب زنده داران زد (۱۷)

### اسماعیل حاکمی

- (۱) برای اطلاع از احوال صالحین رجوع شود به مقاله نگارنده در مجله وحید. (شماره ۷ - تیرماه ۴۶)
- (۲) ایضاً به مقاله مذکور مراجعه شود.
- (۳) فرهنگ فارسی تألیف آقای دکتر محمد معین ج ۵ (انلام)، ص ۱۲۲۱.
- (۴) سعدی در بوستان گوید:
- خدایا تو شبر و به آتش مسوز کهره می زند سیستانی به روز (کلیات، ص ۳۶۳ علمی)
- (۵) دارا بنامه بهمنی به تصحیح آقای دکتر صفا، ج ۲، ص ۷۷۷. (یادداشتها و ملاحظات)
- (۶) سرچشمه تصوف تألیف مرحوم سعید نفیسی. (ص ۱۴۰)
- (۷) جمع سوط: تازیانه
- (۸) کشتن و جراحت وارد آوردن
- (۹) منتخب اخلاق ناصری به تصحیح استاد همایی. (ص ۳۱)
- (۱۰) سرچشمه تصوف در ایران، سعید نفیسی. (ص ۱۳۱)
- (۱۱) تاریخ تمدن اسلام تألیف جرجی زیدان، ترجمه آقای علی جواهر کلام. (ج ۵ ص ۵۹)
- (۱۲) ایضاً تاریخ تمدن اسلام (ج ۵ ص ۵۹)
- (۱۳) همان کتاب ص ۶۰.
- (۱۴) سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه آقای موحد (ص ۳۸۹) (جلد اول)
- (۱۵) ترجمه تاریخ تمدن اسلام. (ج ۵، ص ۶۰-۶۲)
- (۱۶) کلیات سعدی، چاپ علمی، (ص ۶۴۴)
- (۱۷) حافظ قزوینی (ص ۱۰۴)

\* بسیاری از دانشمندان و محققان ایرانی و خارجی پیرامون این مقال تحقیقاتی کرده اند مانند آقایان: فروزانفر، دکتر خانناری، دکتر صفا، مرحوم بهار و مرحوم سعید نفیسی، دکتر ابوالعافی، پرفسور تیشدر و دیگران.

## آن سوی پرچین

ای . ام . فورستر

گام شمار من بیست و پنج را نشان می داد . اگر چه توقف کردن تکان دهنده است اما آنچنان فرسوده بودم که برای استراحت روی فرسنگ شمار نشستم . مردم از من جلومی زدند و با این کار مرا مسخره می کردند ، اما آنچنان از حال رفته بودم که رنجیدگی را احساس نمی کردم ، حتی هنگامی که دوشیزه الیزا دیم بلی ، متخصص بزرگ تعلیم و تربیت بتندی از کنارم گذشت و نصیحت کرد که استقامت به خرج بدهم ، تنها لبخندی زدم و کلامم را به احترام از سر برداشتم .

در آغاز گمان می کردم که دارم مثل برادرم می شوم که او را یکی دوسال پیش به اجبار سربیک پیچ جاده ترک کرده بودم . برادرم نفسش را در آواز خواندن و قدرتش را در کمک به دیگران تلف کرده بود . اما من عاقلانه تر سفرم را در پیش گرفته بودم و اکنون یکنواختی جاده بود که سخت مرا می آزرده - تا آنجا که می توانستم به یاد بیاورم ، در زیر پا خاک بود و در دو طرف ، پرچین های پر خشخشه قهوه ای رنگ .

و تا حالا چیزهایی را بر زمین انداخته بودم - در حقیقت ، جاده پشت سر از چیزهایی که همه ما ریخته بودیم پوشیده شده بود و غبار سفید رنگی بر آنها می نشست ، آنچنان که از سنگ تشخیص داده نمی شد . عضلاتم آنچنان کوفته بود که حتی نمی توانستم سنگینی چیزهایی را که هنوز با خود داشتم تحمل کنم . از روی فرسنگ شمار لغزیدم و در کف جاده به رود افتادم . صورتم به طرف پرچین بزرگ سوزان قرار گرفت و دعا می کردم که راحت بشوم .

وزش خفیف نسیمی نیروی تازه ای در من دمید . مثل این بود که از سوی پرچین می وزید و هنگامی که چشمهایم را باز کردم روشنائی ضعیفی را از لابلای شاخه های درهم پیچیده و برگهای پژمرده دیدم . حتماً ضخامت پرچین از اندازه معمولی خود کمتر شده بود . در آن حالت ضعف و ناخوشی ، مشتاقانه می خواستم که به زور از پرچین بگذرم و آنچه را که آن سوی پرچین است ببینم . هیچکس دیده نمی شد ، یا اینکه من جرئت آن را نداشتم که اطراف را برانداز کنم

چون ما رهروان جاده نمی پذیریم که اصولاً طرف دیگری هم وجود داشته باشد. به این وسوسه تن دادم و با خودم گفتم که يك دقیقه دیگر به جاده باز می گردم. خارها صورت مرا می خراشید و مجبورم می کرد که دستها را سپر صورتم بکنم و تنها به پاهایم متکی باشم که مرا به جلو ببرد. از نیمه راه باید باز می گشتم چون آنچه در راه با خود داشتم از من کنده شده بود و لباسهایم جگر خورده بود. اما چنان گیر افتاده بودم که باز گشتن امکان نداشت، و مجبور بودم کورکورانه به جلو بروم. هر لحظه منتظر بودم که نیرویم ته بکشد و لا بلای بتهما از پا در بیایم. ناگهان آب سردی سر مرا در میان گرفت گوئی دارم برای همیشه در آب فرو می روم. از پرچین توی آبگیر عمیقی افتاده بودم. سرانجام خود را به روی آب آوردم و فریاد کم کم کشیدم و شنیدم که کسی در کناره آن سوی آبگیر می خندد و می گوید دیگری.

و آنوقت مرا از آب بیرون کشیدند و در حالی که نفس نفس می زدم بر زمین خشک خوابانده شدند.

حتی هنگامی که آب از پیش چشمهایم کنار رفت، هنوز منگ بودم چون که هر گز فضائی به آن وسعت و چنان چمن و آفتابی ندیده بودم. آسمان آبی باریکه ای بیش نبود و در زیر آن زمین شکوهمندان به صورت تپه های فراز رفته بود، پشته های پاک و برهنه و بادریختان آتش در پیچ و شکنشان و چمنزارها و آبگیرهای زلال در دامنه هایشان. اما تپه ها چندان بلند نبود و آثاری از بشریت در چشم انداز بود. چنانکه می شد آنرا تفرجگاه یا باغی دانست، اگر این کلمات به مفهوم عام و محدود دلالت نکنند.

به محض آنکه نفس تازه شد به طرف نجات دهنده ام برگشتم و گفتم:

«از اینجا به کجا می رود؟»

گفت:

«شکر خدا... به هیچ جا.»

و خندید. مردی بود پنجاه - شصت ساله، همان سنی که بدگمانی ما را

در جاده برمی انگیزخت - اما اضطرابی در رفتارش نبود و صدایش، صدای پسر هیجده ساله ای بود. فریاد زدم:

«اما آخر باید به جایی راه داشته باشد.»

آنقدر از جوابی که به من داده بود، شگفت زده شده بودم که برای نجات

دادن زندگیم از او تشکر نکردم. به طرف کسانی در دامنه تپه فریاد زد:

«می خواهد بدانند به کجا می رود.»



و آنها در جواب خندیدند و کلاههایشان را تکان دادند. آنوقت دیدم آبگیری که در آن افتاده بودم يك خندق حسابی است که از چپ و راست انحنای می گیرد و پرچین همینطور در امتداد آن می رفت. این طرف پرچین سبز بود و ریشه بوته های آن از میان آب صاف دیده می شد و ماهی ها دور و بر ریشه ها شنا می کردند. و روی آنها را گل های سرخ وحشی و پیچک ها آذین می دادند، اما حصارهای دور همه چیز بود و من لحظه ای بعد همه نشاطی را که از چمنزار و آسمان و درختها و از دیدار زنها و مردهای خوشبخت حس می کردم از دست دادم و دانستم که آنجا در حکم زندانی برای محیط و همه زیبایی هاست. از مرز دور شدیم و بعد راهی را که تقریباً به موازی آن از میان چمنزار می گذشت دنبال کردیم. پی بردم که راه رفتن در آن مشکل است، برای این که دائماً می خواستم از همراهم جلو بزنم و این بار اگر این راه به جایی نمی رفت، هیچ فایده ای نداشت. از وقتی که برادرم را ترک کرده بودم با هیچکس همگامی نکرده بودم. با توقف ناگهانی من توجه آنها را به خود جلب کردم و با پریشانی گفتم:

«واقعا وحشتناك است. هیچ کس نمی تواند از هم جلو بزند، هیچ کس نمی تواند پیش برود. حالا ما روندگان راه...»

«بله می دانم.»

«می خواستم بگویم ما همینطور پیش می رویم.»

«می دانم.»

«ما همیشه در حال آموختن هستیم و توسعه و تکامل می یابیم. بله، حتی در همین عمر کوتاه من تحولات بسیاری دیده ام؛ جنگ ترانسوال... بحران مالی... دانش مسیحی... رادیوم و برای مثال...»

گام شمارم را بیرون آوردم اما گام شمار هنوز بیست و پنج را نشان می داد نه يك درجه بیشتر.

«وای، از کار افتاده. می خواستم نشانتان بدهم. باید مدت زمانی را که با شما آمدم ثبت می کرد، اما مراروی بیست و پنج نگه داشته است.» همراهم گفت: «خیلی چیزها اینجا کار نمی کند. يك روز مردی با خودش يك ولي متفرد\* آورد و در اینجا کار نکرد.»

«قوانین علمی از حیث عمل جهانی هستند. باید آب خندق به دستگاه آن آسیب رسانده باشد. همه چیز در شرایط عادی کار می کند. علم و رقابت نیروهای هستند که ما را اینطور که هستیم ساخته اند.»

مجبور شدم حرفم را قطع کنم که به دروذهای مطبوع مردمی که از کنار ما می گذشتند، جواب بدهم. بعضی از آنان آوازی خواندند و بعضی باهم گفت و گو می کردند، بعضی مشغول باغبانی و تهیه علوفه یا سرگرم پیشه های ابتدائی بودند. همه خوشحال می نمودند و من هم اگر می توانستم فراموش کنم که این راه به جایی نمی رود، باید احساس خوشحالی می کردم. از دیدن مرد جوانی که از آن طرف راه مامی دوید، جاخوردم. پرچین کوچک خوش ساختی به دست داشت و بی محابا بر زمین شخم زده پیش رفت و با شیرجه خود را به دریاچه ای انداخت و در میان آن شروع کرد به شنا کردن. سراپا نیر و بود. با تعجب گفتم:

«مسابقه استقامت .... دیگران کجا هستند؟»

همراهم جواب داد:

«دیگرانی در کار نیستند.»

و بعد وقتی مسافتی را در میان علفهای بلند که صدای آواز لطیف دختری از میانشان می آمد، طی کردیم، همراهم دوباره گفت:

«دیگرانی در کار نیستند.»

من از اتلاف تولید در شکفت بودم.

و آهسته با خود گفتم:

«اینها چه معنی می دهد؟»

همراهم گفت:

«جز نفس خود منائی ندارد.»

مثل این که من بچه ای باشم آهسته گفته خود را تکرار کرد. به آرامی گفتم: می فهمم، اما موافق نیستم. هر توفیقی خود بخود بی ارزش است مگر این که حلقه ای از زنجیر تحولات باشد و بیش از این نباید از محبت شما سوء استفاده کنم. هر طور شده باید به جاده برگردم و گام شمارم را بدهم تعمیر کنند.»

همراهم جواب داد:

«اول باید دروازه ها را پیدا کنی، چون مادر وازه های داریم، گرچه هرگز

از آنها استفاده نمی کنیم.»

مؤدبان به این گفته تن در دادم و طولی نکشید که دوباره به خندق رسیدیم، در جایی که پلی برده نه آن زده شده بود.

آن سوی پل دروازه بزرگی بود به سفیدی عاج که در شکافی داخل پرچین کار گذاشته شده بود. دروازه به خارج باز شد و من حیرتم گرفت برای این که از آن راهی می گذشت که عیناً مثل راهی بود که من از آن آمده بودم. تا آنجا

که چشم می‌دید کف آن پوشیده از گرد و غبار ، با پرچین قهوه‌ای رنگ و پرخشخشه در دو طرف آن

داد زدم :

«این راه من است.»

همراه دروازه را بست و گفت :

«اما نه همان راه تو ... از میان این دروازه است که بشر در اعصار بی‌شمار گذشته موقعی که اولین بار هوس راه رفتن او را گرفت، بیرون رفت.»  
این را انکار کردم چون دیدم که آن قسمت از جاده که من پشت سر گذاشته بودم پیش از سه کیلو متر فاصله نداشت، اما او با سرسختی ای که خاص سنش بود تکرار کرد :

«این همان راه است . این آغاز راه است و با اینکه به نظر می‌آید که مستقیم از ما دور می‌شود اغلب بازمی‌گردد، بطوری که هر گز از مرز ما چندان دور نیست و گاه با آن تماس پیدا می‌کند.»

در لب خندق خم شد ، و بر حاشیه نمناک آن طرح بی‌مفهومی که شبیه تودهٔ ماسه بود، رسم کرد، همچنان که از میان چمنزاران بازمی‌گشتیم من کوشیدم که او را به اشتباهش متقاعد کنم .

«جاده گاهی اوقات بدون شك دور می‌زند ، ولی این جزئی از انتظام ماست . کیست که تردید کند که میل عادی آن به جلو است؟ نمی‌دانیم به سوی چه هدفی - شاید به سوی کوهستانی که از آنجا آسمان را لمس می‌کنیم، شاید بر فراز پرتگاه‌های مشرف به دریا باشد. ولی در این که به جلو می‌رود کیست که تردید کند؟ این اندیشهٔ آن است که ما را به کوشش برای پیشی‌جستن وامی‌دارد، هر کس به طریق خاص خود، و در ما انگیزه‌ای ایجاد می‌کند که درمانیست . مردی که از کنار ما گذشت، درست است که خوب دوید ، خوب جست و خوب شنا کرد؛ ولی ما مردانی داریم که بهتر می‌دوند، مردانی که بهتر می‌جهند، و بهتر شنا می‌کنند ، تخصص نتایجی به بار آورده است که انسان را به حیرت می‌آورد، همینطور، آن دختر ...»

در این موقع حرف مرا قطع کرد و با تعجب گفت «ای وای ! می‌توانم قسم بخورم که این دوشیزه الیزادیم بلبی بود، و پاهایش را در چشمه گذاشته بود!»

این را باور داشت .

«غیر ممکن است! من او را در جاده ترک کردم ، و قرار است که امشب در تان بریجولز Tunbridge Wells سخنرانی کند. بله، ترن او از کانن

استریت در ساعت ... البته ساعت من هم مثل هر چیز دیگر از کار افتاده است.  
و آخرین نفری است که باید اینجا باشد.

مردم همیشه ازدیدن یکدیگر متحیر می شوند. همه نوع اشخاص از میان  
پرچین می آیند، و همه وقت می آیند ... موقعی که در مسابقه خود را به جلو  
می کشند، موقعی که واپس می مانند، موقعی که مرده به جا می مانند. من اغلب  
نزدیک مرز می ایستم و به صدای جاده گوش می دهم - می دانی که چه صداهائی  
را می گویم - و در این فکر می روم که آیا کسی به کنار خواهد آمد. شادی  
بزرگ من این است که به کسی کمک کنم تا از خندق بیرون آید، همانطور که  
به شما کمک کردم. چون سرزمین ما آهسته آهسته پاره می شود، گرچه برای همه  
بشریت در نظر گرفته شده بود.

من از آنجا که نیت او را خیر دانستم آرام گفتم: «بشریت هدفهای دیگری  
دارد، و من باید به آنها بپیوندم» به او شب بخیر گفتم، چون خورشید رو به  
غروب بود، و آرزو کردم که تا رسیدن شب در جاده باشم. هر اسم گرفت، چون  
او مرا نگهداشت و داد زد: «شما حالا باید بروید!» من کوشیدم او را از خود  
دور کنم، چون علائق مشترکی نداشتیم، و مؤدب نمائی او برای من کسالت آور  
بود. ولی با همه تلاشی که کردم پیرمرد ملال انگیز نمی گذاشت بروم، و چون  
کشتی گرفتن در تخصص من نیست، ناچار شدم که در پی او بروم.

درست است که من هرگز نمی توانستم جائی را که از آن وارد شده بودم  
پیدا کنم، و امیدوار بودم که پس از دیدن مناظر دیگری که او تکران آنها  
بود، مرا به آنجا باز خواهد گرداند. ولی مصمم بودم که در آن سرزمین  
بخواهم، چون به آن، و نیز به مردم آن با همه دوست نمائیشان اعتمادی نداشتیم.  
با اینکه گرسنه بودم، نمی خواستم در شامشان که شیر و میوه بود شریک شوم، و  
موقعی که به من گل دادند، همینکه فرصتی پیدا کردم پنهانی گلها را به دور  
انداختم. در آن هنگام مانند رمه برای شب دراز کشیده بودند - گروهی بر  
دامنه خالی تپه، دیگران دسته دسته زیر درختان زان. در روشنائی نارنجی  
رنگ غروب همراه راهنمای ناخوشایندم و اماانده و بیحال از گرسنگی شتافتم،  
اما لجوجانه زیر لب می گفتم:

«به من زندگی ببخش، با تلاشها و پیروزیهایش، باشکستها و نفرتهایش،

با مفهوم عمیق اخلاقی و هدف ناشناخته اش!»

سرانجام به مکانی رسیدیم که بر خندق پلای دیگر بود و دروازه ای دیگر  
خط پرچین مرزی را قطع می کرد. با دروازه نخستین متفاوت بود: چون

مانند شاخ نیمه شفاف بود، و به درون باز می شد ولی از میان آن، در روشنایی کم، باز جاده ای مانند آن که ترك کرده بودم دیدم - یکنواخت، پر گردوغبار و در دو طرف آن تا آنجا که چشم کار می کرد پرچین های پر خشخشه قهوه ای رنگ. بادیدن این منظره، که خودداری را از من سلب می کرد، بطرز عجیبی آشفته شدم. مردی از کنار ما می گذشت، برای شب به سوی تپه ها باز می گشت، داسی بر شانه اش بود و ظرفی پر از نوعی مایع در دستش. من سرنوشت نژادمان را فراموش کردم. جاده ای را که در برابر چشمانم گسترده بود فراموش کردم، و به سوی او جستم، ظرف را از دستش بیرون کشیدم و شروع به نوشیدن آن کردم.

مایع آن از آبجو قوی تر نبود، اما با آن خستگی که داشتم يك لحظه بعد بر من چیرگی یافت.

مثل اینکه در رؤیا باشم دیدم که پیرمرد دروازه را بست و شنیدم که می گوید: «اینجاست که راه توبه پایان می رسد، و از میان این دروازه، بشریت، آنچه از آن باقی مانده است - به سوی ما خواهند آمد.»

با اینکه حواس من به نسیان فرو می رفت، گوئی پیش از رسیدن به آن، پهنش می شد. حواس من آواز سحرآمیز بلبلان، و عطر علفهای ناپیدا را در می یافت، و ستارگان در آسمان رنگباخته روزنه های پدید می آوردند. مردی که آبجو او را ربوده بودم، مرا آرام فرو نشاند تا اثر آن زائل شود و در این هنگام، دیدم که او برادر من بود.

ترجمه جمال محمود

## سرگئی پستاکوویچ



سرگئی الکساندر وویچ پستاکوویچ  
لین شاعر روس در سال  
۱۸۵۹ در کنستانینوو به  
دنیا آمد و در بیست و هشتم  
دسامبر ۱۹۲۵ خودکشی کرد  
زمانی کورکی او را بعد از  
پوشکین بزرگترین نابغه  
شعر غنائی نامید. او فرزند  
یک خانواده روستائی بود،  
تحصیلات چندانی نکرد و به  
فولکلور و زندگی روستائی  
روسیه دل بست. نخستین  
کتاب شعر او که در ۱۹۱۶  
منتشر شد سرشار از عشق  
به زمین بود. در سال ۱۹۱۹  
گروه به اصطلاح خیال  
پردازان (Imaginist)  
را که تا اندازه ای از ایماژیسم

از راه او فدا تأثیر می پذیرفت تشکیل داد و اعلام داشت که ایماژیسم رکن  
اصلی آفرینش شعر است. پس از چندی از انقلاب مایوس شد و خود را  
به زندگی بی قیدانه ای سپرد. اشعاری که او در باره مهخانه مسکوسروده  
است و همچنین شعر اعتراف و لگد دارای تنیدی غم انگیز خاصی است.  
اما او، نه در روستای اشتراکی جدید آسوده بود و نه در پاتوق های  
پر غوغای شهر بزرگ ازدواج ناپسامان او او وضع را برایش دشوارتر  
کرد. مدتی در شرق به سفر پرداخت اما این هم برای او گریزی نبود  
و سرانجام هیچ چیز نتوانست او را از خودکشی باز بدارد.

### نمی خواهم خود را فریب دهم

نمی خواهم خود را فریب دهم ، اما  
در قلب غم گرفته خود بار اندوهی را می کشم .



چرا فریبکارم می نامند ؟  
چرا رسوایم می گویند ؟

نه راهزنم و نه جانی  
نه مأمور تیرباران در زندان بی گناهان؛  
آواره کوچه گردم  
و به چهره رهگذران لبخند می زنم.

من ، این فریبکار مغرور  
در سراسر محله «تورسکوی» Tverskoi  
خوشگذرانی «مسکوئی» هستم  
و در خیابان هایی که هر سگ ولگردی  
با گام های من و حرکت آرام آن آشناست ، آواره می گردم .

هراسب بدرفتاری  
هنگامی که مرا می بیند برادرانه به من سلام می کند .  
با اینهمه من دوست احمقهایم  
و با هر شمر روح آنان را درمان می کنم .  
بلندی بالای من خوشایند نیست .  
دل من برای شکنجه های احمقانه نمی تپد!  
اندوهش را فرو می نشاند و بهتر آن می داند  
که طلای چاودارها را خرج مادیان ها کند .

من ، عاصی و تهی از مهری برای مردمان  
قانون حکومتی دیگر گونهام ،  
و آمادهم که زیباترین کراواتم را به گردن سگی آواره بیاویزم .

از آن پس بیماری کهنه علاج می یابد ،  
و زمان در قلب مه گرفته سر بر خواهد داشت ؛  
از این روست که مرا فریبکار می نامند  
از این روست که مرا رسوا می گویند .

**بسیار خسته‌ام . . .**

من از زندگی در سرزمین مادری به‌ستوه آمده‌ام  
از پهنه‌گندم‌های سیاه خسته می‌شوم  
کلبه‌ام را رها می‌کنم  
و دزد و آواره رهسپار می‌گردم .

در پی روزی که گوشواره‌های طلائی دارد می‌روم  
و پناهگاهی محقر می‌جویم .  
عزیزترین دوستانم کاردی را که  
در کفش خود پنهان کرده است به‌روی من خواهد کشید.

بانواری از بهار و آفتاب  
راه زرد فام از میان دشت می‌گریزد!  
و زنی که نامش را در خاطر نگاهداشته‌ام  
مرا از آستان خانه خود می‌راند .

به‌زیر بام آشنا باز خواهم گشت  
و خود را با شادی دیگران تسلی خواهم داد،  
و در شبی سبز به‌یاری آستینم  
خود را از پنجره حلق آویز خواهم کرد .

بیدهای سرپی رنگ نزدیک پرچین  
با محبتی افزون‌تر سرهای خود را فرو خواهند آورد ،  
و در میان پارس سگها  
پیکرم را بی آن که غسل دهند به‌خاک خواهند سپرد .

هلال ماه موج پیش می‌رود و پیش می‌رود  
و پاره‌های خود را بر دریاها می‌افکند  
و روسیه همچون گذشته زندگی خواهد کرد  
و در میان گودال رقص کنان خواهد گریست .

## اعتراف و لگرد

هر کس می‌تواند بخواند  
اما این موهبت را به همه کس نداده‌اند  
که همچون سیبی در پای دیگران بیفتد .  
این آخرین اعتراف يك ولگرد است .

من آشفته موی و به قصد می‌گردم  
سرم همچون چراغی نفت سوز بر شانه‌هایم قرار دارد؛  
دوست می‌دارم که در دل يك شب بی‌برگ و بار پائیزی  
روح شما را روشن کنم.  
دوست می‌دارم که سنگهای امانت  
مانند تگرگی که از دهان طوفان می‌ریزد بر من فروافتند ،  
آنگاه با دستهایم انبوه فرو ریخته موهایم را می‌فشارم.

آنگاه دوست می‌دارم از استخری یاد کنم  
که خزه‌ها و آوازهای گرفته درختان توسه  
آن را پوشانده است .  
و بیاد بیاورم که در جایی پدری دارم و مادری  
که اشعارم را به مسخره می‌گیرند  
و مرا همچون کشتزارها و گاوهای خود  
و همچون باران نم‌می‌که در بهار  
گندم‌های تازه را نرم می‌کند. دوست می‌دارند.  
آن‌ها با سه شاخه‌های خود  
برای هر دشنامی که به من بدهید بدنتان را سوراخ خواهند کرد .

بیچاره‌ها ! دهاتی‌های بیچاره !  
بدون شك شما زشت شده‌اید ،  
همواره از خدا و زمین‌های مردابی می‌ترسید.  
ایکاش می‌توانستید بفهمید که پسران  
امروز بزرگترین شاعر روسیه است !  
هنگامی که پاهای برهنه‌اش  
در گودال باران‌های پائیز فرو می‌رفت

قشری از یخ قلب شما را می پوشاند  
 واو اکنون گردش می کند  
 و کلاهی لبه دار بر سر و کفشهایی برقی به پا دارد !  
 اما درون او را هیچان ولگردیهای دهاتیان  
 آکنده است .

برای هر گاوی که نشانه يك قصابی است  
 کلاه از سر برمی دارد ؛  
 و اگر در میدان به درشکه رانی برسد  
 و بوی کودهای دیارش به مشامش بیاید  
 حاضر است دم هراسبی را  
 به جای دنباله جامه عروس به دست بگیرد .

من سرزمینم را دوست می دارم  
 و فراوان دوست می دارم ،  
 هرچند که اندوه بیدهای پوسیده را داشته باشد .  
 از دهان زشت خوکها و از صدای زنگدار غوکها  
 در آرامش شبانه خوشم می آید .

من بیمار خاطرات کودکی خویشتم .  
 به نمناکی شبهای آوریل می اندیشم ،  
 گویی که درخت افرای ما چندک می زند  
 تا از شراره شفق گرمی بگیرد .

هنگامی که از شاخه هایش بالا می رفتم  
 به چه آشیانه کلاغها که دستبرد نمی زد .  
 آیا نوك درخت افرای ما همچنان سبز قام است ؟  
 و پوستش همچنان سخت ؟

و تو ، ای سگ محبوبم  
 از فرط پیری ناپینا شده ای  
 و غرغر کنان دم خود را در حیاط به دنبال می کشی  
 و دیگر نه از در خانه یاد می کنی و نه از در اصطبل .  
 آه که شیطنتهایم برای من چه قدر عزیزند !  
 هنگامی که تکه ای نان از مادرم می دزدیدم

من و سگم به نوبت به آن گاز می زدیم .

من تغییر نیافته‌ام و همواره همان قلب را داشته‌ام،  
چشم‌هایم مانند گل‌های دگمه‌ای میان گندم‌ها شکوفا می‌شود .  
می‌خواهم همچنان که سفره طلایی اشعارم را می‌گسترم  
سخننای خوش و شیرین برای شما بگویم .

شب بخیر ! شب همه شما بخیر !  
در چمنزارهای شفق  
داس دیگر صدا در نمی‌آید .  
امروز این هوس در من انگیزته شده است  
که از پنجره به روی ماه پیشاب کنم .

چه آبی رنگ است روشنایی !  
در چنین رنگی انسان بدون حیرت می‌میرد .  
مرا چه باک که سیمای انسانی وقیح داشته باشم  
که فانوسی به پشت خود آویخته است ؟

داس بالدار، قدیم و مهربان خسته  
نمی‌دانم با یورتمه آرام تو چه کنم  
من همچون معلمی سختگیر آمده‌ام  
تا عوش‌ها را بستایم و غرق افتخار کنم .

اندیشه من همچون ماه اوت است  
که از میان شراب موهای کف کرده‌ام جاری است .  
می‌خواهم همچون بادبانی زرد قام باشم  
و رو به سوی دیاری برم که به جانب آن روانیم .

ترجمه قاسم صنعوی

### نامه‌ای به مادرم

و تو هنوز زنده‌ای مادرم ؟  
من زنده‌ام و سلام می‌فرستم،  
و باشد که روشنایی وصف ناپذیر شامگاه  
برخانه محقر تو فرود تو آید .



یشه نین و مادرش ۱۹۲۴

به من می گویند که تو در اضطراب به سر می بری مادر ،  
و در آرزوی فرزند خویش از تاب می روی ،  
چه بسیار ترا در جامه زنده ات دیده اند  
که پس از کارهای روزانه، در کنار راه، به انتظار ایستاده ای .

و در میان سایه های ارغوانی تاریک و روشن  
وحشتزده از کابوس به تشنج در می آئی :  
گوئی که مرا در میخانه ای  
با کسی که کاردی در قلب من فرو می کند گلاویز دیده ای .

آرام باش مادرم ، این تنها خیالی است آشفته در ذهنی مضطرب .  
من نه چنان بدمستم، نه چنان دیو صفت  
که تا دیگر بار ترا در آغوش بگیرم بمیرم .

من ترا همچنان شفیقانه دوست می دارم ،  
تنها امید من ، تنها آرزوی من  
این است که در کنار آتش تو که همواره فروزان است  
تسکینی برای تب خود بیابم .

هنگامی که جوانه‌ها در باغ باز شوند  
 هنگامی که در بوستان درختان شکوفه بر آورند، خواهم آمد  
 اما به یاد داشته باش، همچنان که هشت سال پیش رسم تو بود  
 مرا در سپیده دم بیدار مکن.

آنچه را که باید به خواب رود بیدار مکن  
 اشباح گل‌های آفت زده را بر مینگیز.  
 من چه زود طعم لذت‌های ممنوع را چشیدم،  
 و ناپرهیزگار، نیروهای متعالی خویش را تلف کردم.

و میخواه که دیگر بار مرا پارسا کنی :  
 گذشته‌ها گذشت - جاودانه ناپدید شد .  
 تنها توئی که همه قدرت و نشاط منی ،  
 تنها تو - ای روشنائی توصیف ناپذیر .

پس دیگر مضطرب مباش مادر  
 و دیگر برای فرزند خویش دل به اندوه مسپار  
 و دیگر پس از کارهای روزانه  
 در جامه ژنده خود به کنار راه مرو ،

ترجمه محمود کیانوش



## جبهه و شمشیر

پدر که مرد پسر بچه پانزده ساله تنها ماند روز سوم مرگ پدر عده‌ای از کاسبکارهای دور و بر به خانهاش آمدند و پسر را برای باز کردن دکان همراه بردند .

او پس از پدر خیاط مجله می‌شد و باید در میان عده‌ای کاسب که بیشترشان همراه او قدم بر می‌داشتند کار پدر را ادامه دهد. در دو ماهی که بیماری مرد خیاط طول کشید دکان بسته بود و پسر هم به آنجا نرفته بود؛ و امروز که برای باز کردن دکان می‌رفت همه‌اش به دکان خیاطی و بستوی تاریک آن و لباسها و پارچه‌ها می‌اندیشید. قیچی بزرگ را و میز تیره رنگ و سنگین وسط دکان را که قیچی روی آن بود و پدرش پارچه‌ها را روی آن پهن می‌کرد و باصا بون بر آنها خط می‌کشید و می‌برید خوب بیاد داشت .

سالها در گوشه تاریک دکان بر چارپایه نشسته بود و با چشمانش حرکت قیچی و بریده شدن پارچه‌ها را تماشا کرده بود .

دکان بوی نم می‌داد . بوی نمی‌که در دکانهای دیگر نبود . بوی لباسهای نو و همچنین لباسهایی که سالها در قفسه و بر گل میخ‌های دکان مانده بود و صاحبانشان به علت‌هایی برای گرفتنشان نیامده بودند . آن لباسها را خوب بیاد داشت ، بارنگها و دگمه‌هایشان . هر چند روز یکبار با چوب گرد گیری بر آنها می‌زد و گردشان را می‌گرفت . در میانشان پالتوهای بلند و کوتاه ، لپاده‌های قدیمی ، سرداریهایی با دگمه‌های برنجی بود . دوسه دست هم لباس آخوندی و چند دست هم کت و شلوار وجود داشت - بجز یکی دوتا ، چهره صاحبان لباسها را نمی‌آورد . نمی‌دانست چه بلایی برشان آمده است . هر وقت از پدرش در باره آنها پرسیده بود ، او با قیافه خونسرد و بی تفاوت همیشگی شانهایش را بالا انداخته و گفته بود :

- خدا میداند !

این دیگر برایش مسئله مهمی نبود . فکر می‌کرد یک روز که نشسته است مردی خواهد آمد و یک دست از آنها را خواهد گرفت . از مرگ پدرش تأسف خواهد خورد و باعذر خواهی خواهد گفت که از سفر دور و درازی بازگشته است .

بعد پارچه‌های دم قیچی بود، به شکل‌ها و رنگ‌های مختلف. آنها وسیله سرگرمی بودند. یکی را برمی‌داشت و دور انگشتانش می‌پیچید، در میان دستش می‌فشرد و می‌چالهاش می‌کرد و با سر خوردگی به زمین می‌انداخت و بعد تکه دیگری را می‌گرفت. گاه که پدرش نبود قیچی بزرگ را بدست می‌گرفت و تا می‌توانست دم قیچی‌ها را ریز ریز می‌کرد. کاری که اگر پدر می‌دید از آن خوشش نمی‌آمد اما بیشتر فکرش و حواسش دنبال پستوی دکان بود. آن جای تاریک نور برایش مرموز بود. خیلی کم آنجا را دیده بود. کلید آن نزد پدرش بود. کلیدی که حالا در جیبش بود و با انگشتانش آن را لمس می‌کرد. در پستویک هشت چیزهای از کار افتاده قدیمی بود: دوسه تا قیچی خراب، یکی دو تا چارپایه پایه در رفته و یک صندوق آهنی تیره رنگ که درش همیشه قفل بود. آن صندوق را در نوری که پیش از ظهرها از سوراخ سقف به درون پستو می‌تابید دیده بود.

در آن نور تارهای عنکبوت و گردوغبار زیادی که سالها در آنجا بر همه چیز نشسته بود به چشمش می‌خورد.

فکر می‌کرد به محض اینکه به دکان برسد و مردم پراکنده شوند دیگر همه چیز در اختیار اوست. بدرون پستو می‌رود و کلید را در جای قفل می‌گرداند. سه بار صدای زنگ بلند می‌شود بعد در سنگین بالا خواهد رفت و جبهه راوشمشیر را از درون آن بیرون خواهد کشید.

تنها یک بار پدرش آنها را به او نشان داده بود. آنهم در چند سال پیش فقط چند لحظه. اما بارها داستان آنرا با آب و تاب برایش نقل کرده بود و تأسفها و حسرتها خورده بود.

پسر بچه روی چارپایه‌اش نشسته بود و مرد پیر لاغر اندام با عینکی به چشم بر پارچه‌ای سوزن می‌زد و می‌گفت:

— از لباسی که برای یکی از درباریان دوختم شاه خوشش آمد. مرا به قصر خواستند. رفتم. چه قصری و چه باغی آب از فواره‌ها بیرون می‌ریخت و شاه بر تخت نشسته بود. همه دست به سینه گوش تا گوش ایستاده بودند. چه هیبتی، چه شکوه و جلالی! سبیلهايش را تا بیده بود. همه بهش تعظیم می‌کردند. منم تعظیم کردم. سه مرتبه. خوشش آمد. جلو رفتم اندازه‌اش را گرفتم و یک جبهه ترمه اعلا برایش دوختم. دو ماه از کار روش سوزش زدم. اما چه لباسی شد! وقتی شاه روز سلام آنرا پوشید به من خلعت داد، یک جبهه ترمه و یک شمشیر، تا روزهای سلام بپوشم. من خیاط مخصوص شدم. آنچه روزگاری!

و پسر از شنیدن این سخنان قدم به دنیائی گذاشته بود رؤیائی و دل‌انگیز

که گاه و بیگاه چشمانش را بهم می گذاشت و در باغهایش گردش می کرد و خیاط پیر را در جوانی با جبه و شمشير می دید که در برابر تخت شاهی تعظیم می کند و... جبه لباس بلندی بود با نقش بته جقه که آستر قرمز رنگ داشت و او که تنها لحظه ای آنرا بدست گرفته بود آنرا خیلی سنگین حس کرده بود. اما پدرش هرگز شمشير را به دستش نداده بود. بلکه خودش آنرا با احتیاط از غلاف بیرون کشیده و پسرک در باریکه نوری که از سقف تابیده بود، يك تیغه فولادی منحنی را با خطهای طلائی دیده بود که چیزهایی هم بر آن نوشته بودند، همین وبس. از آن پس همیشه در دلش آرزوی می جوشید، حسرتی خانه گرفته بود: جبه را خوب ببیند، باز کند، همه جایش را واریسی کند و بعد بپوشد. شمشير را از غلاف بیرون بکشد و در زیر نور آفتاب نگاه دارد و درخشیدنش را تماشا کند. این آرزو را در دل پدرش هم سراغ داشت. اما اندام باریک و چهره لاغر پیرمرد در آن جبه گشاد بلند در نظرش متناسب و زیبا نمی نمود. از این گذشته فکر می کرد دستهایی که در برداشتن قیچی بزرگ ناتوان می نمود، چگونه می توانست شمشيری را با خطهای طلائی در هوا بگردش در آورد؟

سالها گذشته بود و جبه و شمشير در دل صندوق آهنی در پستوی تاریک گرد گرفته دکان از دیده ها پنهان مانده بود. اما آرزوی دست یابی به آن در دل پسر بچه ای که بزرگ می شد، رشد می کرد و پیرمرد نیز با خاطر آن خوش بود و گاه گاه با پسرش از آن دوران و از روزها و موفقیت هایی که از دست رفته بود سخن می گفت.

همه زندگی مرد خیاط يك طرف بود و صندوق آهنی با آنچه درونش بود، يك طرف. آن صندوق را تنها مال خودش می دانست و کلیدش را به کسی نمی داد و هرگز از خودش دور نمی کرد.

هر روز يك بار به درون صندوق خانه می رفت و چند لحظه ای در آنجا درنگ می کرد. بعد که بیرون می آمد ساعتی از دکان غایب می شد و پسر بچه از این کار سردر نیاورده بود.

در همان لحظه ای که کلید صندوق را در دستش می فشرد چهره پدرش را می دید که از لای جبه بلند بته جقه ای بیرون آمده و از پشت عینکش که دسته اش را با نخ بسته است به او نگاه می کند. جمعیت را و رانداز می کند و بعد دستش را بر قبضه شمشيری که بر کمر دارد می گذارد. شمشير بلند است و بالبه پائین جبه بر زمین کشیده می شود.

از چند پله پائین رفتند. يك نفر در دکان را باز کرد. قفل بزرگ سنگین را از میخی آویزان کرد و بعد پسر بچه بالای سکو قرار گرفت. عقب دکان

تاریک بود. در پستو بطور محدودیده می‌شد. بر مین بزرگ و دو چرخ خیاطی درون دکان گردو غبار نشسته بود. چند دست لباس تمام شده از گل میخها آویزان بود. یکی دو دست نیمه کاره هم بر تن آدمکهای چوبی دیده می‌شد. مردم کمی باهم گفتگو کردند. بعد دوسه نفر جلو آمدند و به پسر بچه دل‌داری دادند. او را به زندگی مطمئن کردند و به او قول دادند که یارو پاورش خواهند بود. آخر سربکی از آنها جلو رفت و دگمه یقه‌او را انداخت و بعد... بعد همه رفتند و او تنها ماند.

پسر بچه رفت پشت مین بزرگ ایستاد. قیچی بزرگ را برداشت. سرد و سنگین بود. تکه پارچه‌ای را که روی مین بود لای تیغه‌ها گذاشت. بایک فشار کوچک پارچه بریده شد. صدائی که از آن در فضای دکان پیچید بدنش را لرزاند. چارپایه خودش در آن کنار خالی بود. فکری در سرش راه یافته بود که قفل سنگین را بردارد و درد کان را به بندد و برود و هرگز باز نکردد. اما صندوق درون پستو؟ جبهه و شمشیر؟ و رمزی که هر روز مرد خیاط را به درون پستو می‌کشید و ساعتی او را از دکان دور می‌کرد؟ باید که سرش را کشف می‌کرد. باید که به جبهه و به شمشیر دست می‌یافت.

در هوای نیمه تاریک پستو کلید سه بار در سوراخ قفل چرخید. سه بار صدای جرنجک جرنجک زنگ زنگ صدا درآمد. بازوهای پسر بچه در سنگین را با سختی بلند کرد.

باریکه نور خورشید درست در وسط صندوق افتاده بود. جبهه‌ای با نقش‌های بت‌جقه با دقت تمام تا خورده بود و شمشیر پاکو بی‌عیب به روی آن جا داشت. دسته شمشیر که از صدف بود برق می‌زد و بند حمایل نقره نشانش می‌درخشید. چشم پسر بچه باز هم به گردش درآمد. در محفظه بالای صندوق يك و افور بزرگ و يك نعلبکی پر از تریاک بود. دیگر او به همه چیز پی برده بود.

\*\*\*

جبهه را زیر بغل زدم و شمشیر را بدست گرفتم و دووان دووان رو به قبرستان نهادم. همان قبرستانی که خیاط پیر را سه روز پیش در آنجا به خاک کرده بودند. وقتی به آنجا رسیدم در گرمای سوزان نیمروز از خستگی از پا درآمده بودم. عرق از صورتم می‌ریخت، پیراهن بر تنم چسبیده بود.

قبرهای سنگی و خاکی در کنار هم در زیر آفتاب لاله می‌زدند. يك پیر مرد قرآن خوان صدای دور گه‌اش رادر پهنه قبرستان ول داده بود. نفس نفس زنان خود را از لای علفهای هرزه و خارهای خشک به پای تپه‌ای خاکی که میان قبرستان بود رساندم و از آن بالا رفتم. وقتی با قدمهای خسته به آن بالا رسیدم جبهه

باز شده بود و دنبال کشیده می شد چند لحظه ایستادم . وقتی چشم به قبرستان انداختم دورتا دور قبرها را دیدم که تا دور دست بیا بانهایی که حاشیه شان تا افق کشیده می شد مثل يك گله بزرگ گوسفند خوابیده بودند. صدای دور که پیرمرد قاری که کنار قبری چندك زده بود بریده بریده با باد به گوشم می رسید .

بر بالای تپه در برابر پدرم و پدر پدرم و پدران، بی شمار دیگر ایستاده بودم چند خاری را که بردامن جبهه چنگ انداخته بودند کندم و بعد جبهه را بر تن کردم. جبهه بلند بود و اندام درمیان آن کم شد. شانه هایم در زیر سنگینی آن به پائین کشیده شدند . وقتی کمرم را بستم گردنم را بالا گرفتم و بعد همه نیروی خود را بکار بردم تا شمشير را از غلاف کشیدم. حالا دیگر جبهه را بر تن داشتم و شمشير را با تیغه منحنی و خطهائی طلائی درمیان نور آفتاب بیرون کشیده بودم دستم دستهایش را می فشرد و تیغه اش باولع هوارا می شکافت .

اگر پیرمرد قاری گوش می داد می شنید که می گفتم :

... ای پدرانی که زیر خاکها خفته اید، آرامش خیال را از خود دور کنید که صندوقهایتان باز و رازتان برملا شده است . ببینید که چطور دیگران جبهه هایتان را بر تن کرده اند و شمشيرهایتان در زیر تابش نور خورشید به حرکت درآمده است ...

۲۰ مرداد ۴۶

بابا مقدم

## گذران اوقات فراغت در ایران

### صور و انواع وقت گذرانی

(۴)

از مشخصات بارز عصر حاضر یکی سیرو حرکت جماعات انبوه مردم در میان مناطق مختلف جهان به مقاصد گوناگون و از جمله به قصد سیاحت است . در روزگاران پیشین ، سیاحت به گروهی محدود از مردمان متنعم یا ماجراجویان مشهور و بالاخره به کسانی که از طریق حمل و نقل کالاها و خدمات امرار معاش می کردند اختصاص داشت و عامه خلق را نصیبی از آن حاصل نمی شد و بر روی هم حرکات جمعیت حتی در داخل مرزهای محدود و مشخص جز در مورد ایلات کوچنده یا نیمه کوچ نشین و خانه بدوشان دیگر چون کولیان به قلت صورت می گرفت . حتی امروز بسیار دهات را در ایران می توان باز یافت که سیر و سفر در آنها به ندرت روی می دهد و اگر ضرورت خاصی چون جستجوی شغل و تحصیل در آمد در میان نباشد ساکنان حتی به شهرهای نزدیک نمی روند و تنها شاید زیارت خانه خدا و مشاهده متبرکه دیگر در داخل و خارج ایران از این قاعده مستثنی باشد (۱)

از نتایج عمده ورود ماشین در زندگی عمومی ، افزایش تحرك جمعیت چه در داخل شهرها و چه از شهرها به نواحی دیگر است . افزایش سریع وسائط نقلیه عمومی و خصوصی به دشواری می تواند نیازهای ناشی از تحرك روز افزون جمعیت را خرسند کند .

تنها در شهر طهران به موجب تخمین های موجود روزانه ۵ تا ۲ میلیون نفر در اتوبوس های عمومی و شاید حدود ۵ میلیون نفر در تاکسی و تعدادی بیشتر در وسائط شخصی از نقطه ای به نقطه ای در رفت و آمد هستند و عجب آن است که علی رغم ازدیاد سریع وسائط نقلیه ، حتی اولیاء امور نیز از پیچیدگی متزاید مسأله ایاب و ذهاب مردم شکایت دارند و حل این مسأله را بیرون از امکانات فراوان کنونی می دانند . توسعه نقل و انتقال میان شهرها و نقاط دیگر نیز از آمارها بروشنی برمی آید چنانکه فقط در مورد مسافرت با طیاره در داخل مملکت ، محاسبات سازمان جلب سیاحان حاکی از آن است که در سال

(۱) نگاه کنید به جواد صفی نژاد - مونوگرافی ده طالب آباد و رامین - ۱۳۴۵ - صفحه ۳۳۱ - مهاجرت های فصلی موقت به شهرها غالباً در طلب کار است . ( رجوع شود از جمله به جلال آل احمد - تات نشین های بلوک زهرا - ۱۳۳۷ - ص ۲ - ۲۱ ) پارهای از موارد نقل و انتقال به شهرها نیز جهت فروش محصول یا خرید مایحتاج ده خصوصاً از کالاهای صنعتی است ( نگاه کنید از جمله به غلامحسین ساعدی - ایلخچی یک ده صوفی نشین در آذربایجان ۱۳۴۲ - ص ۷-۲۶ )



۱۳۴۰ جمعاً حدود ۸۰ میلیون مسافر - کیلومتر و در سال ۱۳۴۳ حدود ۱۴۷۰ میلیون مسافر - کیلومتر رفت و آمد درون حدود و ثغور کشور صورت گرفته است و از شماره مسافران راه آهن که بگذریم (بین سالهای ۱۳۳۸ و ۱۳۴۴ شماره این مسافران از ۴۶ میلیون در سال به حدود ۳ میلیون تقلیل یافته است) مسافران کلیه وسائط نقلیه دیگر بسرعت به فزونی گرائیده است. تخمین همان سازمان سابق الذکر معلوم می دارد که در سال ۱۳۴۴ جمعاً قریب ۵۶ میلیون مورد مسافرت در داخل مملکت انجام گرفته است که از آن میان ۳ میلیون مورد باره آهن - ۱۵۰ میلیون مورد با اتوبوس - ۱ میلیون مورد با اتومبیل و حدود ۱۵۰ هزار مورد با طیاره بوده و در همین سال احتمالاً بیش از ۳ میلیارد ریال در مسافرت های داخل کشور خرج شده است.

سابقاً جهان دیدگان بسیار قلیل بودند و سفر به خارج مرزهای کشور به جمع کم شماره ای از بازرگانان و سفرای سیاسی مختص بود. اما امروزه دایره مسافرتها به پهنه جهان وسعت گرفته است و فی المثل چنانکه آمارهای سال ۱۳۴۴ حکایت می کند در یک سال فقط ۸۰۷۵۰ ایرانی به مقاصد مختلف به خارج مملکت سفر کرده اند که از آن جمله ۵۳٫۵ درصد موارد به قصد گردش و تفریح و معالجه و امور شخصی بوده و ۳۶٫۵ درصد موارد به منظور زیارت کعبه و عتبات عالیته روی داده داده و بالاخره ۶٫۲ درصد موارد به عنوان مأموریت و خدمت و ۳٫۸ درصد به جهت تحصیل علم و فن تحقیق یافته است. رقم مسافرت به خارج در سال ۱۳۴۴ نسبت به سال ۱۳۴۳ حدود ۱۸٫۸ درصد فزونی داشته چنانکه رقم سال اخیر نیز نسبت به سال قبل از آن - ۱۳۴۲ - حدود ۷٫۲ درصد ازدیاد نشان داده است.

افزایش آژانس های مسافرتی که در حال حاضر شماره آن ها بالغ بر پنجاه شده و ازدیاد مهمانخانه های کشور که در آغاز سال ۱۳۴۵ به حدود ۳۴۹ رسیده (بامتجاوز از هفت هزار اطاق و حدود ۱۶ هزار تخت) و تکثیر روز افزون هجوم به شهرهای تاریخی چون اصفهان و شیراز و هم چنین سواحل زیبا و خرم دریای مازندران (بطوری که فقط در سال ۱۳۴۴ رفت و آمد به سواحل مزبور به حدود ۱۶ میلیون مسافر بر آورد شده است) نشانه های آشکار دیگری بر تحرك دائم التزاید جمعیت است.

عامل مذهبی در تحركات جمعیت نقش و اثری نمایان دارد چنانکه در سال ۱۳۴۴ از مجموع مسافران ایرانی که به خارج رفته اند ۲۱٫۴۹۶ نفر زیارت کعبه عزیمت کرده اند و ۷٫۹۹۱ نفر عازم تشریف به اماکن متبرکه دیگر از جمله در عتبات عالیته شده اند و بی شبهه در میان مسافران داخلی نیز قصد زیارت نزد بسیاری غالب بوده است و مسلماً اکثریت مسافران پر شمار مشهد را چنانکه



جدول زیرین گواه است همین زائران تشکیل داده اند .  
جدول توزیع مسافران داخلی:

بر اساس تخمین میزان ورود مسافر به هر شهر با وسائط مختلف نقلیه  
( ارقام به هزار )

شهر	هوایپیما	راه آهن	اتوبوس	اتومبیل	جمع
تهران	۸۰	۸۰۰	۷۰۰	۱۵۰	۱۷۳۰
مشهد	۱۸	۲۴۱	۶۷	۲۰	۳۴۶
شهرهای شمال	-	۵۹	۴۲۵	۱۰۰۰	۱۵۳۴
تبریز	۲۰	۱۵۸	۱۰۸	۲۰	۳۰۶
رضائیه	-	-	۱۵	۱۵	۳۰
کرمان	-	-	۱۲۸	۱۲	۱۴۰
همدان	-	-	۱	۱۰	۱۱
شهرهای خوزستان	۲۰	۲۰	۵۰	۱۵۰	۲۴۰
شیراز	۱۲	-	۱۰۳	۱۵۰	۲۶۵
کرمان	۲	-	۳۵	۲	۳۹
اصفهان	۱۱	-	۱۳۸	۲۰۰	۳۴۹
سایر نقاط	۳	-	۱۰۰	۱۰۰	۲۰۳

جمع ۱۶۶ ۱۲۷۸ ۱۹۲۰ ۱۸۲۹ ۵۱۹۳

مأخذ - سازمان جلب سیاحان ( گزارش شناسائی وضع موجود در بخش جهانگردی - باب اول - عامل جهانگردی )

از جدول فوق برمی آید که نقاط جاذب مسافر به ترتیب اهمیت عبارتند از: تهران - شهرهای کناره بحر خزر - اصفهان - مشهد - تبریز - شیراز - آبادان و خرمشهر و در درجات بعد شهرهای دیگر که نام آنها در جدول منعکس است . علل جذب مسافران به تهران کما بیش روشن است و علاوه بر موقعیت ممتاز جغرافیائی و مرکزیت اداری و سیاسی و اقتصادی آن شهر وجود مراکز تفریحی - فرهنگی در پایتخت و حتی جنبه بیلاقی حومه آن و وقوع بعضی زیارتگاه های مهم چون مزار حضرت عبدالعظیم - امامزاده داود و غیره و تراکم پاره ای خدمات از قبیل خدمات طبی و علمی در این کلان شهر، بر قوه جاذبه آن می افزاید. شهرهای شمال و کناره های دریای مازندران در سالهای اخیر نزد مسافران دلکش افتاده و بنا به تخمین سازمان جلب سیاهان در سال ۱۳۴۴ حدود ۶۰۰ هزار نفر از تهران و اطراف آن - ۳۰۰ هزار نفر را از استان های جنوبی

۲۲۰ هزار نفر را از داخل منطقه گیلان - مازندران - گرگان و باقی را (حدود ۴۰۰ هزار نفر) از سایر استان‌ها بخود جلب کرده است و مسلماً تفریحات دریائی و ذوق التذاذ از زیبایی‌های طبیعی عامل اساسی این کشش بوده است. در مورد اصفهان و شیراز وجود یادگارهای گران قدر تاریخی از عوامل عمده جذب مسافران است و آبادان و خرمشهر نیز علاوه بر جاذبه اقتصادی، نظر به اعتدال هوا در فصل سرمای شدید فلات ایران فراخواننده جماعات کثیر گردیده است. ظاهراً تبریز از جهت اهمیت اداری و سیاسی در مجموع استان و در همه کشور و مشهد به ملاحظات مذهبی موجب نقل و انتقال جمعیت‌ها شده اند.

بی‌شبهه میل و امکان تحرك مکانی در همه گروه‌ها و طبقات جامعه یکسان نیست، چنانکه مقاصد سفر نیز در نزد آن‌ها تفاوت می‌کند و در حالی که مجموعاً تحرك مکانی در مردم شهر نشین بیش از ساکنان روستا است در داخل شهر نشینان نیز فرقی بچشم می‌رسد و بطور کلی قشرهای کمتر و طبقات متوسط رو به پایین به مسافرت‌های مذهبی و سیر و حرکت در جستجوی کار بیشتر رغبت می‌نمایند و طبقات ممتاز و برتر به سفرهای تفریحی - بی‌پلاقی و مانند آن بیشتر گرایش دارند و ظاهر حال آن است که طبقات متوسط جز در سال‌های اخیر که گریز به هنگام عید نوروز و سفر کنار دریا در ماه‌های گرم تابستان متداول شده تحرك با اندازه از خود بروز نمی‌دهند. (۲) می‌توان حدس زد که میل ایاب و ذهاب و مسافرت نزد سکنه شهرهای بزرگ بیش از اهالی شهرهای کوچک است و این مطلب از تحقیقی که بانک مرکزی ایران در باره هزینه‌های مصرفی سرانه در شهرهای بزرگ و کوچک کرده است به روشنی برمی‌آید.

هزینه‌های مصرفی سرانه در دو سال ۱۳۳۸ و ۱۳۳۳ .

(۲) تخمین سازمان جلب سواحان حاکی از آن است که از حدود ۵۶ میلیون مسافرت داخلی در سال ۱۳۳۴ حدود ۵ میلیون مورد مربوط به ایرانیان بوده و جمع مسافران داخلی به حدود ۲/۵ میلیون نفر بالغ شده و به عبارت دیگر ۱۲ درصد کل جمعیت ایران در سیاحت‌ها و مسافرت‌های داخلی شرکت داشته‌اند. آمار مربوط به امریکای شمالی در سال ۱۹۵۳ حاکی از آن است که در آن سال هر خانواده امریکائی بطور متوسط دو مسافرت بانجام رساننده و هر مسافرت بطور متوسط ده روز طول کشیده است. از این جا فزون‌تر تحرك جامعه امریکائی نسبت به جامعه ایرانی واضح می‌شود. در حالی که اکثریت مسافرت‌های ایرانی (۸۲ درصد) با وسائط نقلیه عمومی (راه آهن - اتوبوس و قطار) صورت گرفته ۸۵ درصد مسافرت‌های امریکائی جزئاً یا کلاً با اتومبیل شخصی انجام گرفته است.

در شهرهای بزرگ و کوچک ایران (رقم به ریال)

در شهرهای کوچک	در شهرهای بزرگ	در شهرهای کوچک	در شهرهای بزرگ
سال ۱۳۳۸	سال ۱۳۴۳	سال ۱۳۳۸	سال ۱۳۴۳
جمع هزینه‌های مصرفی سرانه ۱۷۸۶۲	۱۹۵۹۹	۱۴۸۱۵	۱۱۳۸۴
جمع هزینه‌های ایاب و ذهاب و مسافرت ۸۲۹	۹۴۴	۳۰۹	۲۲۱
درصد هزینه‌های سفر به کل هزینه‌ها ۴۳	۴۸	۲۲۸	۱۲۹
ماخذ - اداره بررسی‌های اقتصادی - بانک مرکزی ایران			

گفتیم که بر روی هم در ایران مسافرت و سیاحت در طبقات کهنتر و برتر اجتماع بیش از طبقات متوسط رواج دارد. گرچه فقط نسبت قلیلی از مسافران ایرانی در هتل و مسافر خانه اقامت می‌کنند (بسیار درصد بنا به تخمین سازمان جلب سیاحت) اما خود توزیع این جماعت میان هتل‌ها و مسافر خانه‌های مختلف حاکی از غلبه قشرهای پائین و بالای جامعه در میان مسافران است. مثلاً بر طبق آمار مربوط به مهرماه ۱۳۴۵ از کل مسافران ایرانی که به مهمانخانه‌های تهران وارد شده‌اند (۲۴۵۵ نفر)، ۴۸ نفر در هتل‌های لوکس، ۱۰۹ نفر در هتل‌های درجه اول (چهار ستاره) و فقط ۴۳ نفر در هتل‌های متوسط (۲ ستاره) و بقیه در هتل‌های دو ستاره - یک ستاره و مسافر خانه‌های عادی اقامت گزیده‌اند و خود این ارقام ترکیب نامتعادل هر م مربوط به جمعیت مسافران ایران را نشان می‌دهد. از سوی دیگر باید گفت که نسبت گروه‌های مختلف در انواع مسافرت‌های داخلی نیز تفاوت می‌کند و گرچه در این باره پژوهش‌های دقیق صورت نگرفته است، اما قرائنی هست که فی‌المثل تحریک جوانان روستائی بیش از سایر گروه‌های ده‌نشین است (۳) و در مجموع زنان کمتر از مردان از مسافرت‌های غیر مذهبی بهره‌مند هستند و گرچه عامل مذهبی در تحریکات همه‌اقلیت‌ها اثر دارد (مانند بازدید آرامنه از قره کلیسا در آذربایجان غربی یا از کلیساهای جلفا در اصفهان) اما تاثیر آن به علت تعدد و اهمیت مراکز مذهبی شیعه در ایران نزد مسلمانان

(۳) رجوع شود از جمله به «فشنديك» اثر هوشنگ پور کریم - ۱۳۴۱ -

ص ۵۷ و نیز «یوش» از سیروس طاهباز - ۱۳۴۲ - ص ۱۵

مطالعات بخش تحقیقات روستائی مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی نیز حاکی از آن است که اصولاً مهاجرت‌های روستاها در گروه‌های سنی جوان (۱۴-۱۹ و ۲۰-۲۵ ساله) بیش از سایر گروه‌ها روی داده است (از جمله رجوع شود به بررسی اراک - مهرماه ۱۳۴۶ - ص ۱۳۷) در مورد مهاجرت‌های موقت (مسافرت‌ها) اطلاعات قلیلی در این بررسی و بررسی‌های قبلی داده شده است.

بیشتر است و نقاطی چون قم و خصوصاً مشهد بسیار زائران را از خارج سرحدات ایران نیز به خود جلب می‌کند (۴) و نیز می‌توان حدس زد که تحرك تحصیل کردگان تنها در سالهای اخیر اهمیت پیدا کرده و معذک در مجموع به میزان رفت و آمد گروههای کم سواد و بی‌سواد نرسیده است. حتی در مسافرت‌های خارجی نیز که بیشتر در دسترس گروههای ممتاز جامعه باشد شاید حدود چهل درصد موارد (مسافرت به قصد زیارت - امور شخصی و خصوصاً تجارت) نصیب گروههای کهنتر گردد.

مطالعات غربی بر آن دلالت می‌کند که انواع عمده سیاحان در خلال تاریخ عبارت از مکتشفان - ماجراجویان - بازرگانان - سرباران - مبلغان مذهبی و زائران بودند که به قصد پژوهش علمی - رهائی از زندگی عادی و کشف افق‌های تازه - جلب نفع - کسب پیروزی - دعوت به حق و تحصیل رستگاری و غیر آن از پی گشت و گذار در جهان برمی‌آمدند. در سالهای پیش از جنگ جهانی دوم طبقات متمکن به جهانگردی اقبال کردند و سیر آفاق خود نوعی تشخیص اجتماعی شد. میل تغییر حال و سائقه کنجکاوی و ذوق تهیه ارمغان‌های بدیع و مانند آن از جمله محرکات گردش دنیا بود و جهان‌نیده همواره با انبانی از اشیاء نفیس و روایات غریب که نقل مجالس می‌شد به دیار خویش بازمی‌گشت. از سالهای ۱۹۴۵ به این سوی تحولی عظیم در امر جهانگردی روی داد و طبقات متوسط نیز شاید از باب تأسی به طبقات مرفه و شاید به علل وجهات دیگر بیش از پیش به مسافرت و سیاحت رغبت نشان دادند و متدرجاً آسانی و ارزانی روز افزون توریسم آن را به قشرهای کهنتر جامعه گسترده کرد چنانکه امروزه سیر و حرکت از جمله صور و انواع عمده فعالیت‌های مخصوص اوقات فراغت عامه مردم شده است و می‌توان گفت که همه گونه محرکات در این نقل و انتقال انبوه خلق از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر در کار است. (۵)

(۴) بنا به تخمین سازمان جلب سیاحان (رك) گزارش مربوط به معمول جهانگردی) شاید انگیزه پنجاه درصد حجم جهانگردی داخلی و ۳۰ درصد حجم جهانگردی خارجی همین زیارتگاه‌ها باشد. در سال ۱۳۴۴ نسبت جهانگردان خارجی که به قصد زیارت به ایران آمده‌اند به حدود ۳۳ درصد رسیده است.

(۵) طبق پژوهش سازمان جلب سیاحان، توزیع شغلی جهانگردان به ایران در سال ۱۳۳۷ که تا حدی حکایت از تنوع مقاصد آنان نیز می‌کند بدین قرار بوده است: ۲۴/۱ درصد پیشه‌ور و بازرگان بوده‌اند - ۱۷/۲ درصد متخصص فنی - ۱۴/۳ درصد کارمند اداری - ۴/۱ درصد دانش‌آموز - ۵ صدرا ننده ۲/۸ در صد کارگرو بقیه نیز از مأموران سیاسی و افراد متفرقه (شامل زائران و جهانگردانی که شغل خود را تعیین نکرده‌اند) تشکیل شده‌اند. (رجوع شود به گزارش شناسائی وضع موجود در بخش جهانگردی - باب اول عامل جهانگردی).

در ایران چنانکه گفتیم مسافرت وجهانگردی هنوز پدیده‌ای تازه است و توسعه با اندازه حاصل نکرده با ازدیاد درآمد و ارتقاء سطح زندگی مردم و توسعه شهرنشینی و گسترش شبکه راه‌های شوسه و بسط وسائط نقلیه ماشینی و سهولت رفت و آمد بین نواحی مختلف و افزایش عدد هتل‌ها، مهمانسراها و غیر آن انتظار آن می‌رود که در سالهای آینده سیاحت در داخل و خارج کشور رشد بیشتر کند و بسیاری از مناطق ناشناخته یا دور افتاده ایران چون بنادر و جزائر جنوب و بیلاق‌های بی مانند آذربایجان محل ایاب و ذهاب جهانگردان شود. همچنین به تأثیر اصلاحات ارضی و انبساط دامنه ارتباط بین مراکز روستایی و کشاورزی و مناطق شهری امید آن هست که روستا نشینان نیز نه فقط در مسافرت‌های اقتصادی و مذهبی بلکه در انواع دیگر حرکات جاری در داخل کشور و حتی در سفرهای تفریحی شرکت جویند.

در این شبهه نیست که سیر و سیاحت و تحرک روز افزون جمعیت در ایران از عوامل مهمی است که افق ذهن‌ها را گشایش می‌بخشد و با توسعه دایره شناسایی مردم در باره وطن و هموطنان خود، علائق فی ما بین را تقویت می‌کند و فرهنگ‌های محلی که به روزگاران دراز پراکنده و از هم جدا بوده است بهم پیوند و آمیزش می‌دهد. حتی مبالغه نیست اگر گفته شود همچنانکه در صحنه بین‌المللی رفت‌آمد و حشرو نشرو ملت‌ها با یکدیگر از طریق مسافرت و سیاحت ممکن است فرهنگی تازه را پی ریزد (۶) در پهنه حیات ملی نیز امکان آن هست که از برخورد گروه‌ها و نژادهای گوناگون با هم عناصر فرهنگی جدید متدرجاً شکل گیرد.

از جمله آثار و نتایج سیر و سفر مردم در گوشه و کنار ایران آن است که در سالهای اخیر مضامین تازه‌ای چون وصف جلوه‌هایی ناشناخته از طبیعت رنگارنگ ایران در شعرو نشر وارد شده است. در داستان‌های کوتاه و قطعات منظوم غالباً از دهکده‌های ایران، کرانه‌های دریا، نخلستانهای جنوب، جنگل‌های شمال، حواشی کویر و مانند آن که پیش از این برای اکثر خداوندان سخن‌گیر مکتشف بوده سخن می‌رود و ستایش‌هایی بدیع از مناظر متنوع و غنای این سرزمین عرضه می‌شود. هنرهای دستی محلی در نقاطی که گذرگاه یا مرکز تجمع جهانگردان است شدیداً از این موقع خاص تأثیر پذیرفته است چنانکه صنعت حصیربافی و ساخت کالاهای نئی در کرانه‌های دریای مازندران آشکارا نشانی از این گونه تأثیر را بر چهره دارد. پیک نیک، گشت و گذار در بیلاق،

(۶) رك. دومازديه: به سوی يك تمدن فراغت - پاریس ۱۹۶۲ - ص

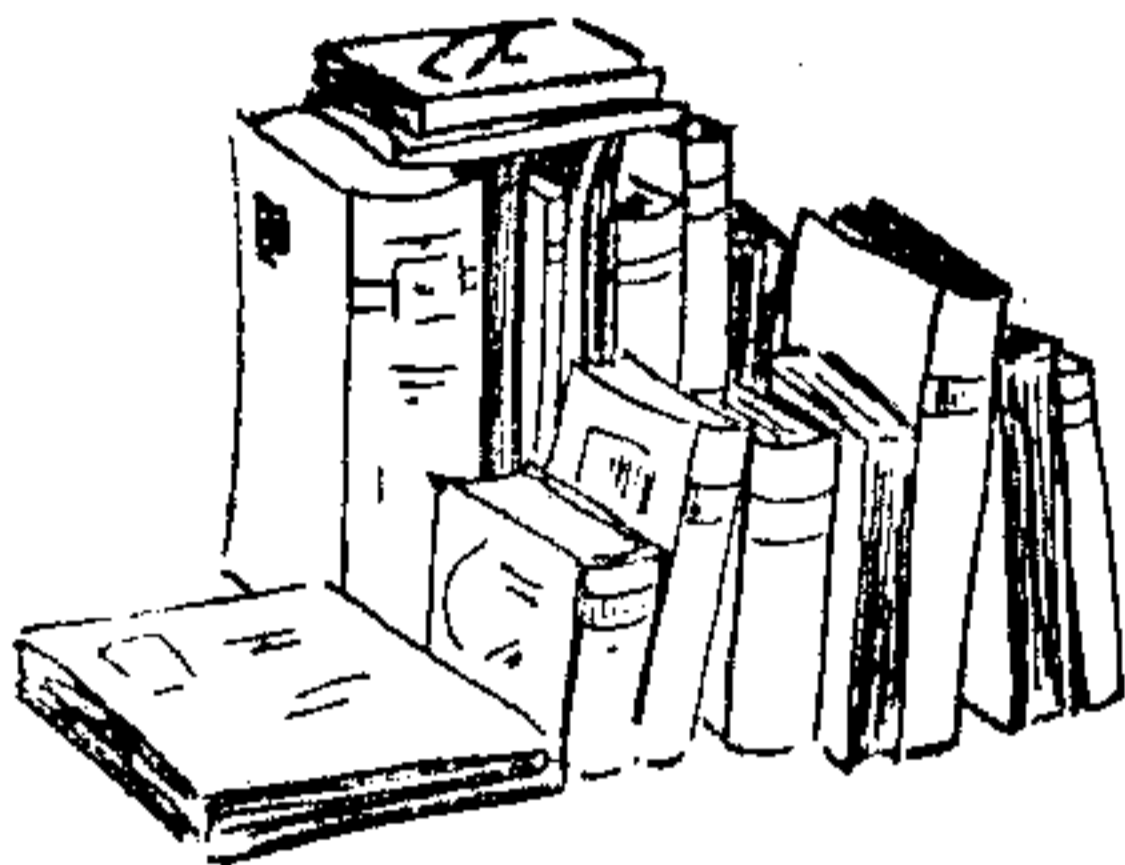
مسافرت به سواحل دریا و غیر آن هر يك با آداب و رسوم و ترتیبات و تشریفات و حتی طرز پوشش و آرایش خاصی مقرون شده است که امروزه باسانی از موارد عادی باز شناخته می شود . استفاده از وسائل مخصوص سفر چون چادر ، میز و صندلی و تخت خواب ، ظروف و غیر آن و در این اواخر گرام ، رادیو ترانزیستوری و پاره ای ادوات ماشینی دیگر نقش و رنگ خاصی به حرکات مکانی جمعیت در عصر حاضر زده است و حاصل کلام آنکه عناصر فرهنگی جدید بر اثر رواج و رونق توریسم برگرد هم آمده و اندک اندک انسجام گرفته است . فرهنگ تازه ای که در حال تشکیل است با همه تازه روئی چنان قوی است که حتی اهل پرهیز راهم به تبعیت وامی دارد . در پلاژهای شمال ایران مکرر دیده شده است که زنان محجوب چون نتوانسته اند با مایوه به آب زنند با چادر سیاه میان امواج دریا غوطه خورده اند . خانواددهای متعصبی که در شهر خود درون دیوارهای بلند زندگی می کنند تا مبادا چشم نامحرم به اهل بیت ایشان افتد درون خانه های خیزرانی و حصیری در سواحل بندر پهلوی و بنادر دیگر در يك نوع آمیختگی و درهم ریختگی شکفت با دهها و صدها خانواده دیگر اوقات تعطیل را پهلوی به پهلوی بر می برند . حتی مردان جا افتاده سنگین همراه خویش و پیوند خود با ماسه های ساحلی برج و بارو می سازند و مانند کودکان و نوجوانان بر سر سره می لغزند و باریسمان آویخته تاب می خورند . توریسم نوعی گریز از حیات یکنواخت و امور جاری و معمول است . گریز به عالم هوسناک رویائی است . بی جهت نیست که این همه شور و شوق و نشاط و تازه دماغی و سبکسری در آن تجلی می کند \*

جمشید بهنام - شاپور راسخ

\* تذکر - در مقاله شماره پیشین ، لطفاً این اغلاط را تصحیح فرمائید .

خطا	صحيح	صفحه	خط	ما قبل	آخر
و این امر	ولی این امر	۳۸۹	خط	ما قبل	آخر
مرد تحصیل کرده	افراد تحصیل کرده	۱۱	۳۹۱	۱۱	۳۹۱
بنخصوص گذراندن	بنخصوص گذران	۲۰	۳۹۱	۲۰	۳۹۱
سنی ابعاد	نسبی ابعاد	۲۴	۳۹۱	۲۴	۳۹۱
بلاغت و تجانس	ملایمت و تجانس	۲	۳۹۲	۲	۳۹۲
جواد صنفی نژاد	جواد صنفی نژاد	۹	۳۹۳	۹	۳۹۳
۱۴۴۱	۱۳۴۱	۱۲	۳۹۳	۱۲	۳۹۳





## کتابهای تازه

### دوبلینی‌ها

از : جومز جویس  
ترجمه پرویز داریوش  
۲۲۷ صفحه - ۱۲۰ ریال  
ناشر : سازمان انتشارات اشرفی .  
دوبلینی‌ها مجموعه داستانهای کوتاه  
نویسنده‌ای است که **الموت** او را بعد از  
**میلتون** بزرگترین استاد زبان انگلیسی  
می‌داند .

جویس را نمی‌توان با کتاب دوبلینی‌ها  
شناخت . این داستانهای کوتاه ، گرچه  
که در جای خود و برای خود در ادبیات  
زبان انگلیسی تقریباً شاهکارهایی محسوب  
می‌گردند - مخصوصاً داستان مردگان -  
نمی‌توانند عظمت جویس را نشان دهند .  
آثاری که جویس را از بزرگترین نویسندگان  
روزگار ما ساخته است دو کتاب **اولیس**  
و **بیدار شدن فینه‌گان** هستند . دو کتابی  
که برای درک هر یک از جنبه‌ها و مفاهیم  
مورد نظر نویسنده باید با تفکر و تعمق  
بسیار یک بار باید کتاب را خواند و در تشریح  
و توضیح آنها اشخاص بزرگی چون **بکت**  
شرح و تفسیرها نوشته‌اند تا کتاب برای  
خوانندگان انگلیسی زبان قابل درک و فهم

باشد . در این روزگار ، که هر کس که کتابی  
خوانده خود را مجمع العلوم می‌داند و  
در هر رشته هنری و فنی خود را متخصص  
نشان می‌دهد ، جای خوشوقتی است که  
مترجم دوبلینی‌ها ، آقای پرویز داریوش  
در مقدمه کتاب اعتراف می‌کند که پس از  
شش بار خواندن کتاب بیدار شدگان  
فینه‌گان نتوانسته آنرا کاملاً درک نماید و  
هر کس که جویس را بشناسد می‌داند ؛ اگر  
جز این بودی عجب بودی .

زندگانی جویس سراسر درد و رنج  
بود . در ۱۸۸۲ متولد شد ، تحصیلاتش  
را در کالج یسوعیان به اتمام رسانید و ضد  
کاتولیسی دو آتش از کار درآمد ؛ زندگانی‌اش  
را در ایتالیا ، سویس و فرانسه با اشتغال  
به کارهای گوناگون همراه با فقر و تهی دستی  
گذراند . بر اثر مطالعات خویش در  
زبانهای زنده تخصص و تبحر بسیاری یافت .  
اطلاعاتش در موسیقی تا سرحد یک دائرة-  
المعارف می‌رسید و مدت زمانی هم به تحصیل  
طب پرداخت . در دوبلین سینما و در  
زوربخ تأثیر باز کرد . همین علاقمندی‌های  
گوناگون نشان دهنده آن است که او چرا  
در آثارش می‌خواهد و می‌تواند زندگی را



جهان در آمد . همانطور که در بالا اشاره شد این کتاب شامل پانزده داستان کوتاه است که مترجم محترم ده تایی آنها را انتخاب و ترجمه کرده است و چه خوب بود اگر تمامی آنها را به فارسی برمی گرداند .

پرویز داریوش در میان مترجمین ما چهره برجسته‌ئی است و در انتخاب آثار خوب و جالب ذوق خاص و قابل توجهی دارد. در کتاب دوبلینی‌ها نشر او را ساده و شیرین می‌یابیم ، با وجود آنکه برگرداندن برخی از جملات جویس ، مخصوصاً به زبان فارسی واقعاً کاری است دشوار و محتاج دقت و صرف وقت فراوان . کتاب دارای مقدمه جالبی است و تا حدی که صفحات و حجم کتاب به مقدمه اجازه می‌دهد ، کوشش شده جیمز جویس به خواننده ایرانی شناسانده شود . اگر چه همانطور که مترجم نیز اشاره کرده ، برای شناساندن این نویسنده بزرگ کتابها لازم است .

چاپ کتاب تمیز و پشت جلد آن زیباست.

ح . بربری

### اسناد سیاسی دوران قاجار به

#### تألیف ابراهیم صفائی

تیر ماه ۱۳۴۶ تهران - ۴۸۶ ص .  
این کتاب به ده بخش تقسیم و مدارک مربوط به هر يك از آنها ذکر شده است . بخشهای دهگانه عبارتند از : اسناد قرارداد انحصار دخانیات معروف به رژی ؛ اسناد مربوط به امور مرزی ؛ اسناد مربوط به کشتی رانی کارون ؛ نامه های سفارت انگلیس ؛ نامه های سفارت روس و بلژیک ؛ اسناد مربوط به قرضه های خارجی ؛ دستخطهای ناصرالدین شاه ؛ اسناد مربوط به جمال الدین افغانی ؛

از زاویه های مختلف نگاه کند و در هر صحنه با دقت و موشکافی اعجاب انگیز جنبه های متضاد و گوناگون حیات را در يك زمان مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد .

نویسنده در کتاب دوبلینی‌ها ( که شامل پانزده داستان است ) خواسته تاریخی از زندگی معنوی آدمها را ارائه دهد و می‌خواهد از چهار نقطه نظر یعنی کودکی ، بلوغ ، سالخوردگی ، و زندگی اجتماعی آدمها را به خواننده بشناساند .

دوبلینی‌ها در ۱۹۱۴ ، بعد از سالها تأخر و سرباز زدن ناشرین از چاپ آن منتشر گردید ، و کتاب چهره هنرمند در جوانی که يك اتوبیوگرافی است ، به صورت نوول نوشته شده ز قهرمان داستان یعنی استفان ددالوس را که خود نویسنده است نقاشی می‌کند و نشان می‌دهد که چطور از مذهب تا هنر راه تکامل را می‌پیماید .

کتاب اولیس هیچده واقعه را - که هر کدام به سبکی و تکنیکی خاص نوشته شده - تشریح می‌کند و با مکالمه مشهور مولی بلوم ( همسر لئوپولد ) در خواب و بیداری پایان می‌پذیرد و این مکالمه اولیس را با کتاب عظیم دیگر جویس ، یعنی بیدار شدن فتنه گان پیوند می‌دهد . عنوان کتاب اخیر کنایه‌ای است از مرگ و رستاخیز . قهرمانان این کتاب در جهان خوابی که در آن وقایع و حوادث و زمان و مکان در یکدیگر محو می‌گردند حرکت می‌کنند ؛ و ترکیب کلمات و جملات جویس يك معنی را با معنی دیگر و کنایه‌ای را با کنایه‌ای دیگر درهم می‌آمیزد و خواننده را در جهان مه‌آلودی از مفاهیم رها می‌سازد .

جیمز جویس با کتاب دوبلینی‌ها - که از نخستین کارهای اوست - جزو پیشتازان نویسندگان داستانهای کوتاه

زمینه‌ای که از فرط « بی‌حادثه بودن » چون کویر عقیم‌یست - یعنی نمایش - « واقعه » قلداد نشد .

و چگونه حتی خود من - ابلهانه - پرداختن با مور بهوده روزمره را به نوشتن صفحه‌ای در ادای دین نسبت به مطالعه آن ترجیح دادم .

صحبت از ضرورت یا امکان ارزیابی کتاب بیضائی نیست .

يك نکته روشن است که تا اینجا کسی فرهنگ لازم را در زمینه نمایش در ایران برای ارزیابی « نمایش در ایران » بیضائی نداشته است .

حرف سر کاهلی کسانی است - چون من - که از مطالعه چنین اثری طرف می‌بندند لیکره و رسم‌ادای دین را نمی‌دانند .

در چنین شرایطی - با پیروی از احساسات آدمی به مؤلف « نمایش در ایران » حق می‌دهد تا هم‌چنان که در مقدمه آورده است .

چهار سال کوشش خویش را در تدوین کتاب « تلف شده » تلقی کند . اما حقیقت جز این باید باشد ، سالهایی که به پیدایش چنین اثر گرانبهائی منجر می‌شود ، نهایستی تلف شده به حساب آورده شود .

گوئی مؤلف از پوش می‌دانسته که قدر کاروی ناشناخته خواهد ماند .

از قضا حق با اوست . اما نه تا حدی که خود به انکار ارزش کار خویش برخورد ، زیرا که محققاً جز نظر به اقبال مردمان ، انگیزه‌های دیگری نیز برای تألیف « نمایش در ایران » وجود داشته است .

اینک دو سال پس از انتشار کتاب بیضائی هنوز سخن گفتن از آن دیر نیست همان‌طور که پوست سال دیگر نیز دیر نخواهد بود .

بیضائی در دو بیست و چهل و دو صفحه کتاب « نمایش در ایران » مطالعه جامعی از نمایش‌وریشه‌های آن در ایران به عمل آورده

اسناد مربوط به مهرزا ملکم‌خان ؛ اسناد نهضت مشروطه ایران .

مؤلف عین اسناد را نیز چاپ کرده و مختصری در باره هر يك نوشته است تا خواننده از مضمون آنها به طور کلی آگاه شود . اما یاد آور نشده است که این سندها را از کجا به دست آورده است ؛ و خوب بود منبع هر يك از آنها را ذکر می‌کرد .

اهمیت اینگونه سندها بر کسی پوشیده نیست ، خصوصاً آنکه در ایران بیشتر تاریخ‌نویسان با توجه به احساسات شخصی خود به تشریح وقایع می‌پردازند و نتایجی که می‌گیرند زاده و پرداخته تخيلات خود آنهاست ؛ در صورتیکه بدون اتکا به مدارك نمی‌توان در باره حادثه‌ای اظهار نظر کرد . چاپ کتاب در کمال خوبی صورت گرفته و جز چند غلط چاپی که آنها را مؤلف در پایان کتاب آورده است اشتباهی در آن دیده نمی‌شود .

۱ - ۵

## بازبینی کتاب «نمایش در ایران»

به حکم ضرورتی که پیش آمد ، بار دیگر مراجعه‌ای کردم به فصلی از کتاب «نمایش در ایران» تألیف بهرام بیضائی . به فکرم رسیده طی دو سالی که از انتشار آن گذشته است حتی سطرهای آن را نخوانده‌ام تا به اهمیت واقعی این کتاب پی ببرم . و از خود می‌پرسم ، چگونه جامعه قادر به قدردانی از آنچه باید باشد نیست . چگونه ما نسبت به موارد باارزشی که از پوش چشممان می‌گذرد ، اغلب تجاهل می‌کنیم ، صرفاً باین سبب که ناگزیر به اعتراف ضعف خویش در شناختن آن موارد خواهیم بود .

چطور پیدایش کتاب بیضائی در

در فصل «مقدمات» به عمل آورده، تجدید نظر خواهد کرد.

بطور کلی می‌توان گفت، کلیه عوامل تحقیق در حد کمال به کار گرفته شده اند جز عامل «مشاهده» که مؤلف خود نیز در جایی تلویحاً بدان معترف بوده است. ضعف در عامل «مشاهده» موجب شده است که نتیجه گیری گاهی فاقد کلیت لازم از آب درآید. از آن جمله است نتیجه گیری‌هایی که در فصل تعزیه از آوردن و نحوه اجرای يك تعزیه از آغاز تا انجام، دست می‌دهد؛ که در آن علت ایجاد سکو و بازی اطراف آن را در تعزیه دلیل نمایشی در محاصره گرفتن، خاندان پهنم بر شمرده شده است. و از این قبیل موارد که به سنت تراشی برای نمایشهای عامیانه منجر می‌شود و این نمایشها را از خاصیت غریب بی تکلفی و انعطاف پذیری خود دور می‌کند. بهر حال، تألیف کتاب «نمایش در ایران» مهان وقایعی که در سالهای اخیر در زمینه هنر نمایش روی داده است يك واقعه مهم به حساب می‌آید و هرگونه برخوردی با آن، چه گرم چه سرد از اهمیتش نخواهد کاست.

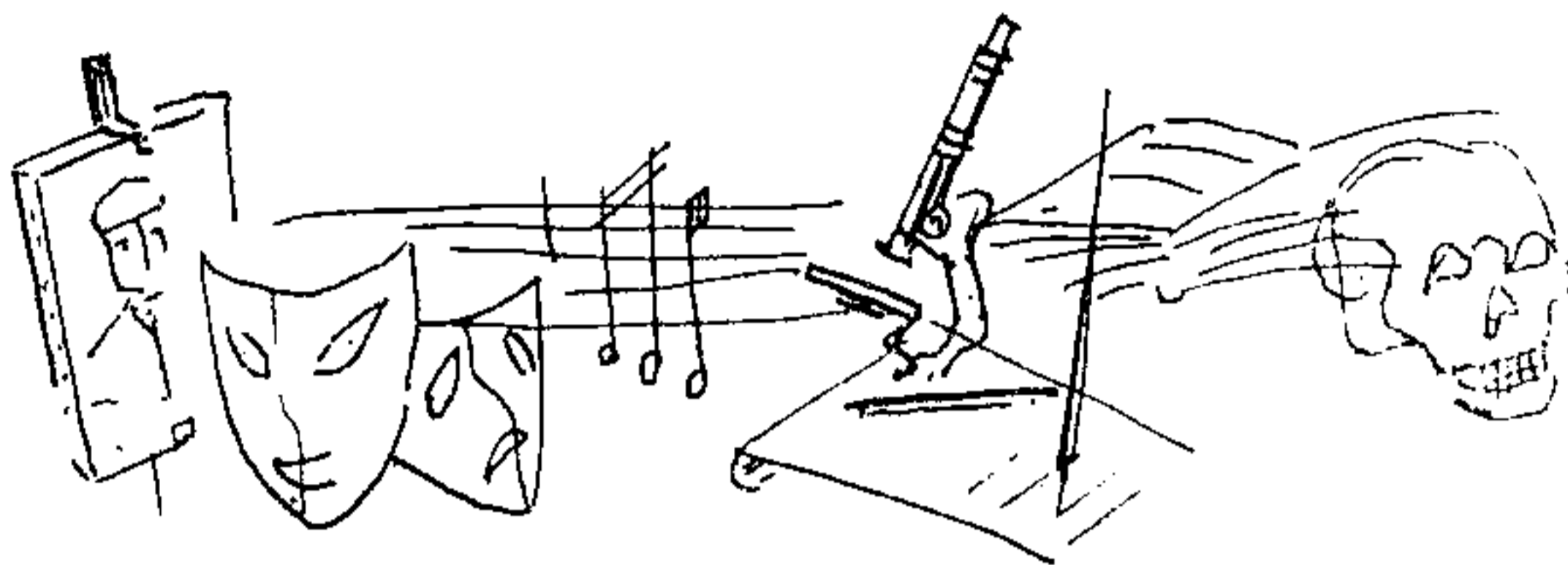
پرویز صیاد

است، که در هشت فصل تحت عناوین: مقدمات - نمایش‌های پیش از اسلام - نمایش‌های پس از اسلام - نقالی - نمایشهای عروسکی - تعزیه - نمایشهای شادی آور تدوین شده و، واژه نامه‌ای نیز به ضمیمه آمده است. تنظیم مطالب کتاب در نهایت دقت و بدون شتابزدگی به عمل آمده با نثری ساده، بی تکلف و در عین حال محکم.

تحلیل انتقادی و چندجانبه‌ای که از مسائل به عمل می‌آید مانع از آن است که احساس کسل کننده ناشی از مطالعه يك متن خشک تحقیقی به خواننده دست دهد. شیوه تحقیق و نحوه انتقال نتیجه‌های حاصله از آن، در نوع خود کاملاً موفق است. در هیچ نقطه خـواننده احساس «ناگفته گذاردن» یا «کوتاه آمدن» نمی‌کند. همه جا پهداست که نویسنده می‌کوشد از تعصب و جانبداری صرف دور بماند و البته در این مورد گاهی توفیق نمی‌یابد. بخصوص در مقایسه و مقابله فرهنگی نمایشی شرق و غرب رعایت انصاف نشده است. به احتمال قریب به یقین اگر روزی در آینده کار کتاب «نمایش در ایران» به مرحله چاپ مجدد برسد، بیضائی در موارد فوق و نیز در مورد نتیجه گیری‌های جامعه‌شناسی مآبانه‌ای که

### پوزش

کاریکاتور شماره گذشته از اردشیر محمص بود که اشتباهاً در فهرست مطالب به نام بهمن محمص چاپ شده بود.



## در جهان هنر و ادبیات

لازم، قابل توجه نیست. چون در واحدهای بزرگ تجربه نشان داده است اگر اشتباهی روی دهد، نه تنها در رفع آن اشتباه کوشش به عمل نخواهد آمد، بلکه اشتباه واحد بزرگ، اغلب به صورت «اصل بر حق» تشبیهت خواهد شد. بهر حال برنامه‌هایی که تا کنون در فهرست جشن هنر گنجانده شده چنین است:

### موسیقی

بزرگترین تکیه جشن هنر - دست کم در دوره اول آن - روی موسیقی است. در این زمینه به نامهای پرآوازه‌ای چون «یهودی منوهین» ویولونیت و خواهرش افزینا پیمانیت برمی‌خوریم - از ایران برنامه‌ارکستر محلی تلویزیون ملی و آثاری از عبادی، کسانی، و شهناز اجرامی شود. از هند «ولایت الله خان» و «شاران رانی» و ازویتنام «تران وان کین» برنامه خواهند داشت. علاوه بر اینها از فرانسه، مجارستان، لهستان، رومانی و سوئد نیز کارهایی عرضه خواهد شد.

### رقص

جز گروه رقصندگان که از پاکستان در جشن شرکت خواهند کرد از برنامه‌های

گزارش مقدماتی از جشن هنر شیراز کم کم پیوسته نوید دهنده فستووال بین‌المللی هنر در شیراز که جشن هنر نام گرفته است می‌افتد و عنقریب اولین دوره‌اش با همه شتابزدگی و خوشبینی مفرطی که در آن بکار رفته است برگزار خواهد گردید - از بیستم لغایت سی‌ام شهریور ماه -

پوش داوری بر این که چه دست خواهد داد از این همه برووبها و نشست برخاست، قبل از اتمام اولین دوره، نه جایز است و نه مقدر. هدف این است که جشن هنر - هر ساله در پایان بهار در شیراز به پاس مهر جاودانی که حافظ و سعدی بر پیشانی این شهر زده‌اند برپا شود تا از این رهگذر جمعی شرق شناس یا سیاح هنر و فرهنگ ایرانی را چنانکه بوده و هست دریابند و نیز متقابلاً امکان مشاهده فعالیت‌های هنری ممالک دیگر برای علاقمندان ایرانی فراهم آید.

اولین دوره جشن هنر - هر چه که از آب در آید - زیر بنائی برای دوره‌های بعد خواهد بود. از این لحاظ اشتباه و قصوری که روی دهد با دلایل کوتاهی وقت، «عدم آمادگی» یا «فقدان تجربه»

دیگر در این مورد تاکنون اسمی بهمیان نیامده است .  
سینما

بعد از موسیقی مهمترین فعالیت اولین دوره جشن و هنر بر محور سهنمایی چرخد. از ایران فیلم فریدون رهنما « سواش در تخت جمشید » را در تخت جمشید نمایش می دهند و گویا همزمان با نمایش آن در تخت جمشید ، در تهران نیز به نمایش گذاشته خواهد شد .

از فیلمهای دیگری که قرار است از انگلستان، هند، مجارستان، فرانسه، ایتالیا، امریکا، کانادا، رومانی و آلمان غربی، و ژاپن به نمایش گذاشته شود به آثاری از فیلمسازهای برجسته بین المللی مانند کوراساوا، ژوزف لوزی و ساتیاجیت ری بر می خوریم .

تئاتر

گروه انگلیسی « تراورس تئاتر » رم و ژولیت را نمایش می دهد که گفته می شود مهزانش بدیع و تازه ای بدان داده شده است .

از سایر ممالک شرکت چند گروه تئاتری دیگر نیز وعده داده می شود . از ایران يك سلسله نقالی از نقالان ورزیده سراسر ایران برای نشان دادن نوعی نمایش مجاوره ای عامهانه فراهم آمده است و همچنین يك نمایش از يك متن کهن ایرانی که می توان با **Passion Play** مسیحیان همطراز دانست، آماده می شود که درباره آن بطور جداگانه صحبت به عمل خواهد آمد .

شعرخوانی

بر مقبره سعدی گروهی از شاعران معاصر، صرف نظر از نوپردازی یا کهنه سرائی، گردمی آیند تا آثاری از شاعران پیشین و حاله ه را قرائت کنند . از هم اکنون می توان عواقب وخیم این اجتماع شاعرانه

را پیش بینی کرد . سعدی شان ببخشاید .  
نمایشگاه

دو نمایشگاه از آثار مجسمه سازان و نقاشان ایرانی و نیز کارهای دستی تمامی ایران دایر می شود که این آخرین به حکم زندگی بهاییانی و چادرنشینی ایلات و عشایر که وجود آورنده اصلی هنرهای دستی هستند در زیر چادرهای وسیع به عمل خواهد آمد .

پرویز صیاد

● کارل سند برگ، رد

سند برگ که در سال ۱۸۷۸ پا به جهان گذاشت شاعر، و مورخی بزرگ بود و نوبل هم می نوشت .

پدرش از مهاجران سوئدی بود و او از یازده سالگی مجبور شد برای امرار معاش کار کند . شاگرد سلمانی شد ، شیر-فروشی کرد و مدتی هم زندگی را با ولگردی در مزارع گندم تگزاس گذراند و در موقع جنگ وارد نظام شد . او تمام اینها را در کتاب همیشه بیگانهگان جوان شرح داده است .

بعد از اتمام کالج لمبارد به صورت یکی از اعضاء مؤسس حزب سوسیال دمکرات درآمد (۱۲-۱۹۱۰) .

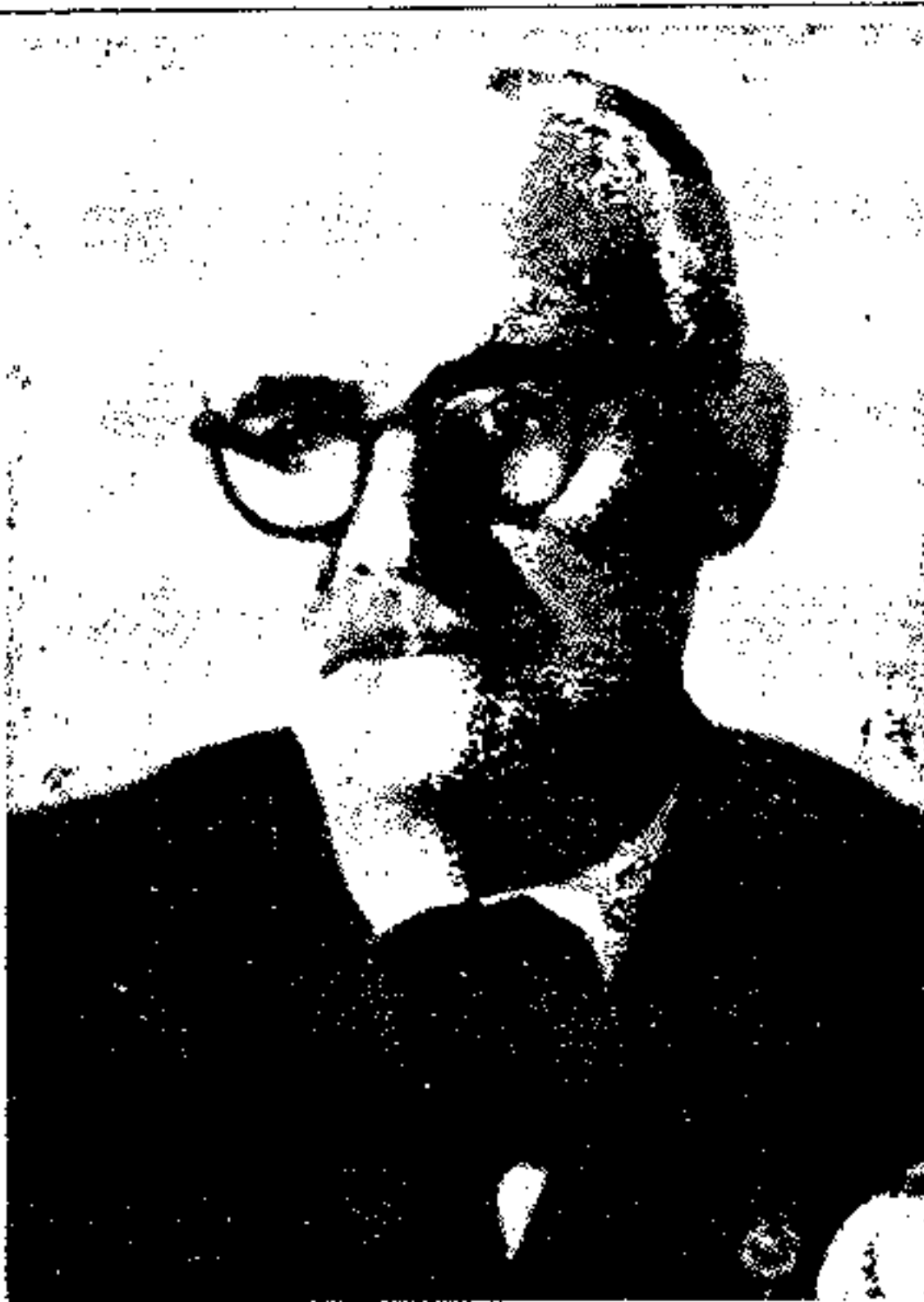
در ۱۹۱۳ به شیکاگو رفت و سردبیر مجله سیستم **System** شد و سپس جزو هیئت تحریریه دیلی نیوز گردید .

در ۱۹۱۴ مقداری از اشعار خود را که به نام اشعار شیکاگو بود در یک مجله منتشر ساخت و در ۱۹۱۶ تمام اشعار شیکاگو به صورت کتابی منتشر گردید .

این شعرها خیلی زود جای خود را باز کردند و سند برگ با مجموعه اشعار **دو و فولاد** (۱۹۲۰) و **لوحه های آفتاب سوخته** (۱۹۲۲) به عنوان شاعر رنجهار دردهای مردم شناخته گردید .

در مجموعه صبح بخیر آمریکا به نظر





می‌رسید که دیگر ایمانی به دموکراسی ندارد ولی در آری، مردم با تمام نومیدهای عمیقش انسانها را دعوت می‌کند که به جلو قدم بردارند.

سندبرگ اشعار فولکلوریکش را برای مردم می‌خواند و بعدها مجموعه این اشعار در دو مجلد منتشر گردید.

در ۱۹۲۳ ناشرش به او پیشنهاد کرد که کتابی در باره زندگی لینکلن برای جوانان بنویسد. این پیشنهاد بعدها به صورت سه جلد کتاب معظمی درآمد که شاید در میان بیوگرافی‌های جهان بی نظیر باشد و جایزه پولیتزر ۱۹۴۰ به آن تعلق گرفت. در ۱۹۴۸ نول صخره یاد بود منتشر گردید. پولیتزر سال ۱۹۵۰ نصیب مجموعه اشعارش شد.

آخرین کتاب شعرش *عسل و نهک* نام دارد. شعر زیر نمونه‌ای از اشعار اوست. این شعور آقای کیانوش به فارسی ترجمه کرده است:

#### کنار پنجره

به من گرسنگی بدهید،

شما - خدایانی که می‌نشینید و

بر جهان فرمان می‌رانید -

به من گرسنگی و درد و نیاز بدهید،

از درهای طلا و شهرت خویش برانید

و کهنه‌ترین و خسته‌ترین گرسنگی‌ها یتان را

به من بدهید!

لیکن ذره‌ئی عشق برای من به جا بگذارید،

و صدائی، تا در پایان روز با من سخن گوید،

و تنهایی پررنگ مرا بشکند ...

#### ● ضایعه ادبی

در ماه گذشته یکی از برجسته‌ترین و شاید

بزرگترین نویسندگان و شاعران روم در گذشت.

تودور آرگه‌زی Tudor Arghezi که

به روایتی ملك الشعراء رومانی معاصر بود

در سال ۱۸۸۰ در بوخارست متولد شد.

در ابتدای جوانی به پاریس سفر کرد.

ایام اقامت او در پاریس مصادف بود با

دورانی که سالهای خوشی برای فرانسویان بشمار می‌آمد. آرگه‌زی در مدتی که در پاریس و فرانسه زندگی می‌گذراند با تمام گل‌های سرسید جامعه ادبی این کشور آشنا گردید. پس از بازگشت به رومانی به ترجمه آثار بزرگان فرانسه از جمله لافونتن و بودلر مشغول شد. پس از آن به تأسیس مجلات مختلفی همت گماشت که بیشتر آنها در زمینه هنر و مطایبه فعالیت می‌کردند. زمانی که چهل و هفت ساله بود اولین مجموعه شعر خود را چاپ کرد و پس از آن آثار مختلفی به نشر و شعر منتشر کرد. آخرین کتاب‌های شعر او عبارتند از: اشعار تازه (۱۹۶۳) و نوشته‌ها (۱۹۶۳). برخی از آثار منشور او از این قرار است: تمثال‌های چوبی - در سپاه کتاب بازیچه‌ها - چشمان مادون (رمان) - باره از من چه می‌خواهی؟ - لپنا - در راه - دنیای کهنه، دنیای نو - عصا در دست، از میان بوخارست. و یک نمایشنامه.

پاره‌ای از آثار آرگه‌زی به زبان‌های

فرانسه - اسپانیایی - روسی - آلمانی - مجار - چک ترجمه و در کشورهای فرانسه - بلژیک - مجارستان - روسیه - اتریش - چکوسلواکی و غیره چاپ شده است .

در سال ۱۹۶۵ هنگامی که به مناسبت هشتاد و پنجمین سال تولد آرگهزی مراسمی برپا شده بود و به شاعر بزرگ رومن نشانها و مدالهایی اعطاشد آلن بوسکه ناقد و نویسنده فرانسوی شرحی در تحلیل از آرگهزی نوشت. وی مقاله خود را این گونه شروع کرد :

مانند هر شاعر فرانسوی، من آرگهزی را بایک تأخیر سی یا چهل ساله شناختم و این بسیار ناخوشودنی است . موضوع قابل تأسف دیگر این است که برای خواندن آثار او ناگزیر شدم به ترجمه های فرانسوی و آلمانی که از آثار او شده بود مراجعه کنم و این موضوع خود اشکال فراوانی به بار می آورد . باری ، من با وجود حجاب هایی که بون ماقرار داشت و ما را از هم جدا می کرد به غنای این موجود استثنائی پی بردم .

آلن بوسکه ضمن همین مقاله در باره شعر آرگهزی چنین اظهار نظر کرد : در شعر او آنچه بیش از همه به نظر من جهانی می رسد دو خصوصیت همیشگی است ، احتیاج همیشگی به نوشتن و نیاز به جدا کردن شعر از موسیقی . قسمت دوم اهمیت فراوان دارد و ثابت می کند که آرگهزی تا چه حد يك شاعر مدرن است . مانند الوارو پاسترناک - و چه بسا اشخاص دیگر - آرگهزی ایمان پیدا کرده است پس از این شعر عبارت از نثری نیست که به فرم شعر نوشته شده باشد و دارای وزن یا قافیه ای باشد که تنها به حافظه کمک بکند ... جدا ساختن شعر از موسیقی ضامن استقلال کامل هنر اوست ... نیاز به

نوجوئی هم ممکن است برای يك شاعر جهانی توقمی طبیعی به نظر برسد . اما این فضیلت در غرب نایاب است . . به جز در مورد سن ژون پیرس ولوئی آراگون - که عده شان کم است - قاعده عمومی امروزی ماعبارت است از تأیید « فنون » خویشتن . فنونی که تا حد تئوری ترقی داده شده اند ... با این ترتیب تمجیب آور نیست که استعارات با عظمت شعر آرگهزی به نظر من مانند نشانه ای از سلامت و سادگی و شهامت عقلانی جلوه کند ...

### ● نویسنده ای دیگر زندانی شد .

بنا به حکایت خبرهایی که از مادرید می رسد « آرابال » Arrabal نویسنده اسپانیایی زندانی شده است . این خبر در آن قسمت از کشورهای اروپائی که برای هنر و ادب مقامی شامخ قائل هستند با خشم و تحقیر استقبال شد . به قول نویسنده ای آرابال پانصد کیلومتر راهی را که بین محل سکونت او و مادرید فاصله است بوسیله ترن و به صورت يك نفر زندانی طی کرد . بنا به روایتی این نویسنده از مدت ها پیش از گرفتاریش بیمار بوده و در عین بیماری هم زندانی شده است .

روزنامه ای به نحوی ملایم نویسنده را مورد سرزنش قرار داده که چرا با بیماری خطرناک خود (سل) مدت ها با اسپانیائی ها محشور بوده و با این ترتیب آنان را با خطر مواجه می ساخته است . در صورتی که این روزنامه ننخواست به باشد به طور ضمنی خبر بیماری نویسنده را به گوش ها برساند باید گفت از آن حرف های جالب روزگار ما خواهد بود .

احتمال قوی می رود که آرابال را به جرم اهانت به دوازده سال و به جرم کفر و الحاد به شش ماه اضافی محکوم کنند .

بنا به اظهار یکی از ناشران آثار



تجلیل کرد. وی ضمن سخنرانی خود گفت که بشر افسانه‌ها و اساطیر را در مقابل خدایان آفرید. افریقا می‌تواند نمونه هنری را که از فرآورده یک میتولوژی جهانی بارور شده ارائه دهد.

روژه کی‌یوادیب‌وشاعر فرانسوی نیز از جهت موضوعی که تعیین شده بود اظهار رضایت کرد. با توجه به سخنرانی او می‌توان گفت که او معتقد است اساطیر همچون هاله‌ای است برای هر نوع ادبیات.

در این کنگره از هر دو آلمان (شرقی و غربی) نمایندگان شرکت داشتند. روسیه شوروی نیز نمایندگان فرستاده بود. وقتی در کمیته اجرایی برای «یان بنس» (Jan - Benes) نویسنده چک و تنی چند از نویسندگان یونان و روسیه تقاضای عفو شد نمایندگان روسیه شوروی مخالفت کردند.

#### قاسم صنعوی

#### مجمع نویسندگان در فرانکفورت

صدویست تن از نویسندگان دوازده کشور اروپایی برای شرکت در دومین مجمع نویسندگان که از نهم تا دوازدهم ماه نوامبر در فرانکفورت تشکیل خواهد شد، دعوت گردیده‌اند. یک بار دیگر شعرا و نویسندگان از کشورهای روسیه شوروی، اسکاندیناویا، فرانسه، امریکای جنوبی، لهستان، چکوسلواکی، هنگری، هلند، بلژیک، یوگوسلاوی، رومانی، بلغارستان و آلمان آثار چاپ نشده خودشانرا در برابر منتقدین، ناشرین و نویسندگان دیگر قرائت خواهند کرد و درباره آنها بحث خواهد شد. در حدود نیمی از نویسندگان و شاعران برای اولین بار است که به این مجمع می‌آیند و امید است که تازه‌ترین

آرا بال، او جوانی ملایم و محبوب است، اما خیلی زود تحت تأثیر قرار می‌گیرد. آن طور که بعضی از روزنامه‌های فرانسوی نوشته‌اند آرا بال را به سبب جملاتی از این قبیل به زندان افکنده‌اند:

«من به خدا و وطن و بقیه اعتنائی ندارم.» اما این جمله که با سیاست ارتباطی ندارد. اصولاً خود نویسنده هم مرد سیاست نمی‌باشد. و به معنای واقعی کلمه او یک نفر آنا ریهست هم نیست، بلکه فقط یک اندیوید-والیست می‌باشد. آیا آرا بال برای مدتی طولانی در زندان خواهد ماند؟ معلوم نیست. گفته می‌شود که نویسنده را ممکن است به قید ضمانت آزاد کنند. بطوری که یکی از هفته‌نامه‌های فرانسه نوشته است در صورتی که اسپانیا با این گونه آزادی نویسنده موافقت کند همه روشنفکران فرانسه حاضرند مبلغ مورد نیاز را بپردازند.

#### آرتور میلر در افریقا

آرتور میلر A. Miller که بنا به اعتراف خودش تا کنون مهمان یک رئیس جمهور نبوده به جهت نداشتن کراوات خودش را ناراحت احساس می‌کرد. چون پایتخت ساحل عاج که سی و پنجمین کنگره انجمن قلم در آنجا برگزار شد برای خودش قواعد و رسوم دارد.

این اولین باری است که کنگره انجمن قلم در افریقا برگزار می‌شود و بهر حال «آبیدجان» (Abidjan) پایتخت ساحل عاج لیاقت چنین افتخاری را داشت.

تم این کنگره عبارت بود از افسانه‌ها و اساطیر، منبع الهام ادبیات و هنر. رئیس انجمن قلم ساحل عاج طی سخنرانی خود که در نهایت ظرافت و اختصار بود از موضوع مربوط صحبت کرد و ضمناً از آرتور میلر و ایو گاندون Ives Gandon و روژه کسی‌یو Roger Caillois

انگیز و غیر عادی است. اما تم گرگ‌های جوان - ابتدا فکری کردم آداپتاسیون تازه‌ای از «مانون» تهیه کنم. البته آنقدر نو که شخصیت اصلی فیلم بجای اینکه زن باشد، مرد باشد.

اما این فکر به زودی عوض شد.

### ● آلن دلون بر صحنه تأثر

آلن دلون قصد کرده است برای چند ماه سه‌ماهه را ترک کند و در صحنه تأثر به هنر نمایشی مشغول شود. البته قصد آلن دلون تا کنون به مرحله اجرا هم درآمده است. بدین معنی که او برای اجرای نمایشنامه‌ای که ژان کو نوشته با نویسندگانش توافق کرده است و بلافاصله پس از پایان تعطیلات تابستانی فرانسه این نمایش که به روایت خود آلن دلون بسیار خشن است و مانند پاراوان‌های ژان ژنه سرو صدا بپا خواهد کرد، به روی صحنه می‌آید. اسم این نمایشنامه را نویسندگانش هنوز تعیین نکرده است.

### ● جایزه ژان گیتون

جایزه ژان گیتون **J. Guiton** که در سال ۱۹۶۶ از طرف دوستداران او به نویسندگان داده می‌شود به آمده - کاریا **A. Carriat** اعطا شد. این جایزه که ارزش پولی آن بیش از دو هزار فرانک نیست برای اولین بار داد می - شود. کاریا از سال ۱۹۴۳ کار ادبی خود را شروع کرده است. نامبرده در سال مزبور موقعی که معلم جوانی بود کتاب شعری با نام «مخفل اشباح» منتشر کرد. همین کتاب او بود که در سن ۲۳ سالگی جایزه «رولینا» **Rollinat** را نصیب او کرد. کتاب دیگری که «راه قلب من» نام داشت برنده جایزه دیگری شد. کاریا که اکنون در پاریس به معلمی اشتغال دارد در چند سال اخیر کتاب‌های متعددی نوشته است.

ق - ص

آثار ادبی به مجمع عرضه گردد. امسال جایزه‌ای نیز در کار است و گروهی از منتقدین جوان برنده جایزه را انتخاب خواهند کرد.

### ● نمایشگاه «جینوسه ورینی»

جینوسه ورینی **Gino Severini**

نقاش ناشناخته‌ای نیست.

از او آثار زیادی به نمایش گذاشته شده است. در رم و ونیز علاقمندان آثار او را تحسین کرده‌اند. در سال ۱۹۶۰ بود که جایزه بزرگ «بی‌ینال» ونیز به او داده شد.

اخیراً آثاری از این نقاش در موزه ملی هنر مدرن به معرض نمایش گذاشته شد. آقای پورمازا **P. mazars** طی شرحی که به مناسبت افتتاح این نمایشگاه نوشت چنین اظهار نظر کرد:

سهرورینی ایداً دنباله رو و مقلد نبوده است و فرم‌های متعلق به فوتوریسم را دیگر باره خلق کرده است.

### ● «گرگ‌های جوان» به «فریبکاران»

نزدیک می‌شوند!

در پاریس گروهی عقیده دارند که «گرگ‌های جوان» فیلم تازه «مارسل کارنه» **M. Carné** اثری است کاملاً شبیه به «فریبکاران». اما با توضیحاتی که بعداً داده شده این شایعه مورد تکذیب قرار گرفت. آنچه قطعی است این است که مارسل کارنه در فیلم تازه خود باز هم به مسأله جوانان پرداخته است. اما بهر حال این فیلم با فریبکاران تفاوت دارد، اما هر دو فیلم در یک قسمت شبیه یکدیگر هستند. نویسندگانش «اسکله مه‌آلود» به یکی از نویسندگان فرانسوی اظهار داشته است که:

من در گرگ‌های جوان هم مانند فریبکاران از جوانانی که می‌شناختم الهام گرفتم. قهرمان فیلم یک جوان شکفت

## راهنمای کتاب

مجله زبان و ادبیات و تحقیقات

ایران شناسی و انتقاد کتاب

سال دهم - شماره دوم - تیرماه ۱۳۴۶

«لزوم طبع انتقادی متون معتبر فارسی» از دکتر جمفر شمار نخستین مقاله این شماره است. نویسنده در این مورد چنین می نویسد:

«در نشر متون فارسی فایده بزرگی نهفته است مانند آگاهی از تحول زبان فارسی و اختصاصات سبکی و بخصوص فراهم آمدن لغات اصیل. یکی از دشواریهایی که امروز مترجمان در ترجمه کتب اروپائی به فارسی با آن روبرو هستند مضیق لغوی است، حال آنکه در همین متون چاپ شده و چاپ نشده فارسی، هزاران لغت اصیل وجود دارد که اگر گردآوری شود نیاز مترجمان را جز در برخی از لغات علمی بکلی برمی آورد.»

و در پایان نویسنده چنین نتیجه گرفته است که «نشر متون فارسی نه تنها هنوز اهمیت خود را از دست نداده است بلکه روز به روز ضرورت استفاده از آنها بیشتر نمایان می شود. متون فارسی بر خلاف کتابهای دیگر که به مرور زمان کهنه و بلا استفاده می گردد همیشه تازه است و از جهاتی که مذکور افتاد منبع سرشاری

است که منتظران را به کار آید. پس همان گونه که دانشمندان همه مالک، همزمان با پیشرفتها و اکتشافات علمی که محتاج ترجمه و تالیف کتب در آن زمینه هاست، ما از نشر آثار کهن خود غفلت ندارند، ما نیز باید تا فرصت هست به نشر میراث علمی و ادبی خود همت گماریم.»

«کتاب لغت برای کودکان» از حسن انوری یکی از مطالب دیگر این شماره مجله راهنمای کتاب است. نویسنده در این مقاله در مورد لزوم تهیه فرهنگ کودکان برای کودکان ایرانی و فایده آن به بیان چند نکته می پردازد که خلاصه آن این است: کتاب لغت و فرهنگ در حقیقت کلید مطالعه شاگرد است. این کتابها علاوه بر آنکه مشکلات شاگردان را حل می کند آنان را از همان ابتدای تحصیل به مراجعه عادت می دهد. اگر فرهنگهای کودکان با موازین علمی تهیه شده باشد معیاری می تواند باشد برای سنجیدن کتابهایی که برای کودکان نوشته می شود. از فرهنگهای مصور کودکان در تعلیم زبان به کودکان و بزرگسالان بی سواد و خارجیان نیز می توان استفاده جست. این کتابها املا صحیح و ضبط دقیق کلمات را به شاگردان یاد می دهد و از نظر رسم الخط بخصوص اتصال و انفصال کلمات نیز می تواند ملاک و معیاری برای دانش آموزان و دیگر مراجعان و بخصوص

نویسندگان و مترجمان کتاب‌های کودکان باشد. در قسمت کتاب‌شناسی مطلب جالبی می‌خوانیم زیر عنوان «نمایش جلد کتاب - های شرقی در موزه بریتانیا» نوشته کب. گاردنر، ترجمه مهوش ابوالضیاء و نوز در قسمت ایران‌شناسی مطلبی است به نام «گوسورون یاروان کاوی» ترجمه مسعود رجب‌نیا. در قسمت خواندنی داستانی از کتاب بحر الفواید نقل شده زیر عنوان «در بیان حدیث سیمرغ که دعوی کرده که من قضا و قدر بهم» که داستانی است جالب و نثری دارد بسیار سلیس و روان. اشعاری زیر عنوان «زندگی در بیابان» از مؤید ثابتی. «اشارت» از محمدزهری و «لابالی» از علی اکبر سعیدی سهرجانی در این شماره آمده است. ضمناً مقالاتی از دکتر جواد شیخ‌الاسلامی - عبدالمحمد آیتی - محمد رضا شفیع کدکئی - سید محمد علی جمال‌زاده - دکتر عهسی سپهبدی - دکتر محمد ابراهیم باستانی هاریزی - حسین محبوبی اردکانی - حسینعلی ملاح در نقد و معرفی کتب مختلف نوشته شده است. که از جمله مطالب مفید این شماره است.

### هنر و مردم

شماره پنجاه و ششم و پنجاه و هفتم

خرداد و تیر ماه ۱۳۴۶

اداره کل روابط فرهنگی وزارت فرهنگ

### و هنر

این شماره مجله «هنر و مردم» با مقاله‌ای آغاز می‌شود به نام «نگاهی به آثار موجود نقاشی قدیم ایران» از دکتر عهسی بهنام. در این مقاله نویسنده خلاصه‌ای از صورت کتبی را که راجع به هنر نقاشی ایران چاپ شده است ارائه می‌دهد و آنگاه برای شروع در تحقیق راجع به این هنر خلاصه‌ای از مجموع کتب مصوری را که به وسیله هنرمندان ایرانی ساخته و تهیه شده و امروز خارج از ایران است معرفی

می‌کند.

«مثنوی - اسرار خودی» نکات برجسته‌ای از سخنرانی دکتر محمد اکرام شاه اکرام استاد دانشگاه پنجاب است که در نهمه اول اردیبهشت در تالار انستیتوی تحقیقات فرهنگی سازمان همکاری عمران منطقه‌ای ایراد شده - بررسی نمایشگاهی از مفرغهای لرستان در موزه «لوور» از اکبر تجویدی - نکاتی چند درباره مسئله شهرسازی از مهندس پرویز مؤیدعهد. قسمت چهارم «ایران در آینه جهان» از کیکاوس جهان‌داری. «قالی‌های قدیم ایران از پروین برزین - دنباله «تاریخچه کتاب و کتابخانه» در ایران» از رکن‌الدین همایونفرخ - عقاید خرافی و آثار شوم آن از آیت‌الله برقی از جمله مطالب دیگر این شماره است - زورخانه مقاله جالبی از کاظم کاظمینی که نویسنده ضمن آن برای آنکه تعریف جامعی از عملیات ورزش باستانی بدست دهد و ضمناً مفاهیم را به تسلسل نظم از خاطر بگذراند، یک دوره کامل ورزش باستانی و سه نفر از کسانی را که یکی از آنها پهلوان و دیگری پوشکسوت و سومی از ساخته‌های او بوده است از هنگام ورود به زورخانه تا اتمام ورزش در نظر می‌گیرد و به شرح آن از اول الی آخر می‌پردازد، ضمناً درباره «سنگ گرفتن» «شمارفتن» «میل گرفتن» «چرخیدن» «پای زدن» و «کباد» و بالاخره «مهمترین آداب و رسوم زورخانه» مطالبی به دست می‌دهد. «فرهنگ و دانسته‌های علمی و عملی برای نگاهداری و ترمیم آثار هنری» از دکتر جاوید فیوضات. «عکاسی» از دکتر هادی از مطالب دیگر شماره‌های پنجاه و شش و پنجاه و هفت مجله هنر و مردم است.

## جهان نو - سال ۲۲

## شماره ۳ و ۴

دسته شور، ساده اما به غایت نیرومند، بر زندگانی من فرمان رانده اند؛ آرزوی عشق، پی جوئی دانش، و دلسوزی توانفرسای دردورنج انسانیت.

این شورها چونان بادهای سهمگین، مرا با جریان سرکش خود، بر اقیانوس ژرف افسرده دلی سرگردان ساخته، تا آستانه ناامیدی برده اند.

در پی عشق بوده ام، نخست بدان رو که عشق نشئه می آورد، نشئه ای چنان شگرف که چه بسا خواسته ام برای چند ساعت از این شادی از بازمانده عمرم بگذرم باز در پی عشق بوده ام، بدان رو که عشق تسکین دهنده تنهایی است، تنهایی هر اس انگیزی که چون انسان بدان دانستگی یابد چنان می نماید که از فراز لبه دنیا به تهره مغاکی سرد و بیجان و بی انتهای نگردد. سرانجام، باز هم در پی عشق بوده ام، بدان رو که در پیوند عشق - یک مینیا تور عرفانی - چشم انداز بهشتی را که قدیسان و شاعران به تصویر در آورده اند دیده ام. این است آنچه من در جستجویش بوده ام، و هر چند که ممکن است برای زندگانی انسانی قابل حصول ننماید، این چیز است که من - سرانجام - یافته ام. باشوری همانند در پی دانش بوده ام. آرزو داشته ام که قلب انسان ها را ادراک کنم. آرزو مند بوده ام بدانم چرا ستارگان می درخشند و کوشیده ام به چگونگی توان های فیثاغورثی پی ببرم، و توانسته ام اندکی، و نه بیش، از آن را دریابم. عشق و دانش، تا بدانجا که امکان پذیر بوده، مرا به سوی آسمان ها بالا برده اند. اما همیشه شفقت و دلسوزی مرا به زمین بازگرداننده است. پژواک فریاد های

دردورنج در قلم طنین انداز می شود. کودکان گرسنه قحطی زده، قربانیان شکنجه دیده ستمگران، پیران فرتوت بیچاره که باری نفرت خیز بردوش فرزندان خود هستند، و سراسر دنیای تنهایی، فقر و درد، زنگانی آرمانی انسانی را مستخره جلوه گر می سازد. آرزو می کنم که از بدی ها بکاهم، اما نمی توانم، از این رو من هم رنج می برم. این زندگانی من بوده است، و من آن را شایسته زیستن یافته ام و چنانچه فرصتی دیگر دست دهد باز هم چنان خواهم زیست...

با این پیش گفتار دلپذیر و بسهار جالب فیلسوف بزرگ و نامدار انگلیسی «برتراند راسل» کتاب شرح حال خویش را آغاز می کند. رامین شهر وند این مقدمه را ترجمه و در ابتدای مقاله خود زیر عنوان «برتراند راسل» که نخستین مطلب این شماره جهان نواست آورده است.

بقدری از این پیش گفتار خوشم آمد که تمام آن در اینجا نقل کردم تا خوانندگان سخن نیز از آن بهره مند شوند و برآستی که حیقم آمد تمام آن را بهینه ننویسم زیرا بقول نویسنده مقاله:

«این پیشگفتار شاید زیباترین و انسانی ترین پیشگفتاری باشد که تا کنون بر کتابی نوشته شده و چکیده آرزوهای شرافتمندانه انسانی شرافتمند است و ساخت شخصیت و تاروپود روح و هستی او را به روشنی باز می نماید و به عقیده یکی از نقد نویسان مشهور معاصر کلمات این پیشگفتار باید بر لوحه های سنگی کنده شده در سراسر دنیا در دبیرستانها و دانشگاهها نصب گردد تا همیشه در برابر دیدگان نسل جوان قرار گیرد.»

\*\*\*

مجله جهان نو از هر لحاظ رو به تکامل و

نگین - شماره ۲

سال سوم

پیرماه ۱۳۴۶

«ملاحظاتى درباره همزیستى اعراب و اسرائیل» از دکتر حمید عنایت نخستین مقاله این شماره است. نویسنده پس از بحثی مفصل در این مورد چنین نتیجه گرفته است «اثبات این که ریشه اصلی بحران کنونی خاورمیانه را در تجاوز طلبی اسرائیل باید جست منافاتی با تأیید این نکته ندارد که سرسختی و ستیزه جوئی اعراب آنهم در حالی که سازو برگ و توان ستیز نداشته‌اند یکی از علل دوام این بحران بوده است. ولی بررسی ما نشان داد که تا زمانی که اسرائیل محکوم اندیشه‌های صهیونیت است، سرسختی و ستیزه جوئی اعراب یافتنه انگیزیه‌های دول بزرگ را باید علتی ثانوی شمرد». «حدود قدرت در مرزهای ملی و بین‌المللی» از علی اصغر حاج سید جوادی؛ شوالیه‌های مهز گرد کاخ جوانان از محمود عنایت از مطالب دیگر این شماره است.

«کمیت یا کیفیت در تعلیم و تربیت» مقاله‌ایست از دکتر شاپور راسخ با این نتیجه که «کیفیت فقط به نمره قبولی در پایان سال تحصیلی باز شناخته نمی‌شود و ملاک‌های تربیتی اجتماعی و اقتصادی دیگری در کار هست که کیفیت بسدانه‌ها بستگی دارد».

«شعرای امریکائی و جنگ ویتنام»؛ قسمت دوم حرفهائی باخودم در میان راه از بهمن فرسی؛ «ضرورت هنر» از ار نست فیشر، ترجمه فیروز؛ شعر جدید فارسی پس از نیما یوشیج از عبدالعلی دست‌غوب از جمله مطالب دیگری است که در این شماره آمده. . . و نیز داستان «آفتاب مهتاب» از درویش، «دانشگاه تهران در اجتماع ایران» از اسمعیل عجمی قسمت دوم «اندیشه‌های دو کاسترو»، پیکاری دلیرانه

پیشرفت است، حتی نگاهی سطحی به این مجله صدق این گفتار را روشن می‌سازد. قسمت دوم مقاله «پاسترناک و گاهنامه انقلاب» از ایزاک دوچر - ترجمه مسعود رضوی در این شماره آمده است - روستا شناسی از دکتر کاظم ودیعی و نیز قسمت دوم مقاله جالب «استوارت شرام» زیر عنوان «چین مائوتسه تونگ» ترجمه بابک از مقالات دیگر این شماره است.

«حقیقت معماری و رابطه مردم با آن» استخراجی است از یک گفتار طولانی از دکتر محمد امین میرفندرسکی. گفت و شنودی با سنکور رئیس جمهور سنکال و شاعر سنکالی ترجمه قاسم صنعوی و قسمت دوم گفت و شنود با «آرنولد توین بی» مورخ نامی معاصر و مخالف سرسخت سیاست آمریکا از مطالب دیگر این شماره است. داستان «مار، مار» از محمود کیا نوش، «دهکده و آزادی» از علی مدرس نراقی. داستان «چپق» از ایلیا ارنهورگ، نویسنده نامدار شوروی ترجمه مهریار؛ مقاله بسیار جالب سودمند «اندرزهایی به نویسنده‌ای جوان از اندره ژید» ترجمه رضا سید حسینی. آموختن زبان فارسی از محمد رضا باطنی. پوزیتویسم منطقی از ا. ج. این ترجمه دکتر اسماعیل خوئی. سوسیالیسم افریقائی از توم مپویا، ترجمه دکتر امین عالی‌مرد. نمایشنامه یک پرده‌ای «این بنا باید ویران شود» از تنسی ویلهامز، ترجمه حفظ‌الله بریری، و بالاخره اشعاری از شعرای معاصر ایرانی و خارجی از جمله مطالب دیگر شماره‌های ۳ و ۴ مجله جهان نو است. ضمناً چهار کاریکاتور از آندره فرانسوا و دو کاریکاتور از اردشیر محمص در این شماره آمده است، و نیز سه کاریکاتور از تورج حمیدیان.



موسیقی ایرانی از فرهاد فخرالدین؛  
تاریخچه پودایش کیتار نوشته اینگریس  
ذهبی - و بالاخره «در دنیای موسیقی»  
و «اخیار و اطلاعات» از جمله مطالب  
این شماره مجله موسیقی است.

اره‌غان - دوره سی و ششم

شماره ۴ - تیر ماه ۱۳۴۶

«تحقیقات ادبی و تاریخی» از وحید  
زاده - نسیم نخستین مطلب این شماره  
است. «زبیده خانم امینه اقدس» از حسین  
سعادت نوری - ورقی از تاریخ تصوف و  
عرفان از مرتضی مدرس چهاردهی -  
خلاصه‌ای از شرح حال سید جمال‌الدین  
معروف بافغانی از محمدحسین - استخر  
سریری ساروی از طاهری شهاب - منظومه  
درود بر حیات از موشق ایشخان ترجمه  
دکتر هراند قوکاسیان و بالاخره میرزا  
مهدی خدیو شاعر قلندرگیلان از عطاءالله  
تدین و نمونه‌ای از سخنان مهر بابا  
از مطالب این شماره مجله ارمنان است.  
ضمناً دنباله نهضت‌های ملی ایران از  
عبدالرفیع حقیقت «رفیع» در این شماره  
هم آمده است و نویسنده مطالبی در مورد  
قتل فوجی‌فضل بن سهل ایرانی و «انتصاب  
حسن بن سهل به مقام وزارت» «شهادت  
حضرت علی بن موسی الرضا» و «ورود  
مأمون به بغداد» به دست می‌دهد.

محمود نفیسی

با اشغالگران بیگانه از ابراهیم صفائی؛  
نامه‌ای به نویسنده جوان از علی اکبر -  
کسمائی؛ نامه‌های روزنهر گها، گفتگوئی  
با پری آریان پور خواننده ایرانی برای  
وین؛ این نوزبگذرد از دکتر موفقیان؛  
ذوق کور از نصرالله نویدی و بالاخره  
اشعاری از شعرای معاصر از جمله مطالب  
این شماره مجله نکین است.

مجله موسیقی

شماره ۱۱۱ - دوره سوم

تیر و مرداد ۱۳۴۶

اداره کل روابط فرهنگی وزارت فرهنگ  
و هنر

قسمت چهارم «سماع در تصوف» از  
دکتر اسماعیل حاکمی نخستین مقاله این  
شماره است و نویسنده عقاید عده‌ای از  
صاحبان کتب متصوفه را در این مورد بیان  
می‌کند و درباره «سماع به عقیده صوفیه»  
و «سماع در مکاتب صوفیه» مطالبی به دست  
می‌دهد. «موسیقی در سرزمین یخ‌های  
جاویدان» از امیر اشرف عریان پور -  
آشنائی با رهبری برجسته «ارنست انسر مه»  
ترجمه و اقتباس نسرین خوشنام از مطالب  
دیگر این شماره است - متن مصاحبه‌ای  
تلویزیونی با حسینعلی ملاح «که در آن  
برخی از نکات مربوط به مسائل فنی مربوط  
به موسیقی ایرانی نوز آمده» - نهرتیم در



## نگنه نکته

« نامه‌ای سفارشی به اسم من رسیده است . آنرا لطف فرمائید . »  
متصدی گفت: « شناسنامه یا ورقه هویت خودتان را ارائه دهید تا تقدیم کنم . »  
آن شخص عکس خود را از جیب بغل بیرون آورد و جلو او گذاشت . متصدی نظری به عکس و نگاهی به خود آن شخص انداخت و گفت :  
« بله خود شمائید؛ نامه را بکشید. »

\*

### خبیر مرگ

شخصی خبیر مرگ خود را در روزنامه صبح خواند و با کمال عصبانیت به دوست خود تلفن زد و از او پرسید :  
« خبیر مرگ مراد در روزنامه خوانده‌ای؟ »  
دیگری با خونسردی گفت :  
« آری، حالا از کجا حرف می‌زنی؟ »

\*

### يك رقم بی ارزش

شخصی به دوست خود گفت: « در نظر استادان زمین‌شناسی و ستاره‌شناسی رقم يك میلیون هم اهمیت ندارد . دیگری با کمال ناراحتی فریاد زد :  
« ای وای، من دیروز مبلغ صد تومان به استاد زمین‌شناسی قرض دادم ! »

\*

### روح گوسفندی

این جمله روی جلد کتاب « سرگذشت بشر » که تازه گپها چاپ شده دیده می‌شود:  
« آنچه را که فروید و متفکرین پیش از او ضمیر شخصی و مردم متمدن وجدان و عوام همزاد و شاعران دل می‌خوانند ، مانده روح گوسفندی در ذهن بشر است و با درخشیدن این راز تمام قلمرو روانی روشن می‌شود . »

این حرف‌ها را دکتر ساموئل جانسن نویسنده طنزگوی انگلیسی زده است :  
چوب ماهیگیری چه زیست که به يك سر آن قلاب آویخته و به سر دیگرش يك احمق .

\*

این مرد به طریقی نوظهور خرفت و کودن بود و به همین علت خیلی‌ها فکر می‌کردند شخص بزرگی است .

\*

من از نوع بشر متنفرم ، زیرا خودم را یکی از بهترین آدمها می‌دانم و در ضمن خبیر دارم که چقدر بد هستم .

\*

يك مرد وقتی روی میز غذای خوبی بپزند بیشتر از آن خوشحال می‌شود تا اینکه همسرش بتواند به زبان یونانی حرف بزند

\*

وقتی که دو مرد انگلیسی با هم برخورد می‌کنند قبل از همه راجع به هوا حرف می‌زنند .

\*

شراب باعث می‌شود که شخص از خودش بیشتر خوشش بیاید ، نه اینکه دیگران او را آدم خوش‌مشربی به حساب بیاورند .

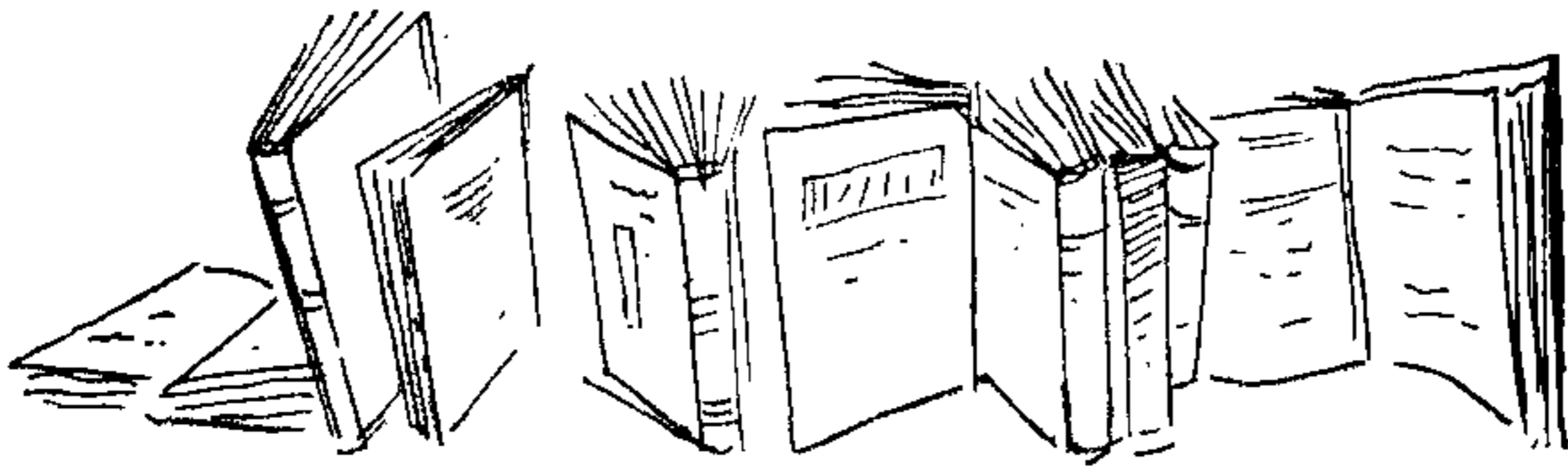
\*

موعظه زن مثل راه رفتن سگ روی پاهاى عقبش می‌باشد، خوب راه نمی‌رود ولی دیدنش همه را متعجب می‌سازد .

\*

### مدرک شناسائی

شخصی به پستخانه رفت و به یکی از متصدیان پشت گیشه گفت :



## پشت شیشه کتابفروشی

۳۴۴ صفحه - ۳۵ ریال  
در سالهای اخیر کتابهای بسیاری  
در باره نازیسم و جنگهای هیتلر به فارسی  
منتشر شده است. کتاب روزی که هیتلر جان  
در برد اثر پل بر بن نویسنده و محقق بلژیکی  
مطالعه ای است متکی به اسناد در باره هیتلر  
و رژیم او .

### ● دوما در

اثر : نصرالله نویدی  
ناشر : انتشارات صائب  
۱۳۱ صفحه - ۸ تومان  
این کتاب شامل ده داستان است با  
نامهای: دوما در - سوژه جالب - دیدار در  
بهشت - انگشتر طلا - شکار گنجشک -  
پسرده - دامادخان - سگ مردم -  
دنیای مادرم - دام زندگی .

### ● نفوس مرده

اثر : گوگول  
ترجمه : کاظم انصاری  
ناشر : شرکت سهامی اندیشه  
۴۵۰ صفحه - ۲۰۰ ریال  
چاپ دوم

این کتاب را می توان بهترین اثر  
نویسنده بزرگ روس نیکلای گوگول  
دانست که بعد از مدتها دوباره تجدید  
چاپ شده است .

### ● در غرب خبری نیست

اثر : اریش ماریا مارک

### روانشناسی در شوروی

اثر : یاولف (داخل جلد اثر : ک  
پلا تونوف)

ترجمه : همراه  
ناشر : مؤسسه مطبوعاتی عطائی  
۲۷۲ صفحه - ۱۲ تومان  
در این کتاب مسائلی مانند معماهای  
خواب ، اعمال فیزیکی مغز ، زنبور عسل  
و معماری ، اعمال غیر ارادی و موضوعات  
مختلف دیگر مورد بحث قرار گرفته است .

### ● خودکامی

اثر کارن هورنای  
ترجمه : کامبیز پارسای  
ناشر : کتابفروشی مهر تبریز  
۲۵۶ صفحه - ۱۶۰ ریال

### ● سفید لعنتی

«گناه سیاهان چیست»

اثر : دیوید لایتون  
ترجمه : فرشته هاشمی  
ناشر : امیر کبیر  
۳۲۶ صفحه - ۱۴۰ ریال

داستان کتاب درباره زندگی جوان سیاه پوستی  
است در آفریقای جنوبی و بیان اجحاف  
و بی عدالتی هایی که سفید پوستان به  
سیاه پوستان روا می دارند .

### ● روزی که هیتلر جان در برد

اثر پل بر بن  
ترجمه : مهدی سمسار  
ناشر : سازمان کتابهای جویی

## ● سی و نه پله

اثر : جان بوکان  
ترجمه : جواد مهر کریمی  
ناشر : سازمان کتابهای جیبی  
۲۸۱ صفحه - ۳۰ ریال  
سی و نه پله از زمانهای هیجان انگیز  
جان بوکان داستان نویس ، مورخ ،  
ناشر و روزنامه نگار معاصر انگلیسی است.  
وی در سال ۱۹۴۰ در جنگ جهانی دوم  
درگذشت .

## ● طبقات اجتماعی

تألف : پی یرلاروک  
(از سلسله کتابهای چه می دانم)  
ترجمه : دکتر ایرج علی آبادی  
ناشر : سازمان کتابهای جیبی  
۱۹۶ صفحه - ۲۵ ریال  
نویسنده در مقدمه گفته است : « ما  
با توجه به نظر و تجربیات و کارهای جامعه  
شناسان ، و آن هم به اجمال ، خطوط اساسی  
یعنی تحولات گذشته ، جهت حرکت ، و  
دورنمای آینده این پدیده اساسی عصر ،  
یعنی طبقات اجتماعی ، خصلت و روابط  
آنها را بیرون کشیده ایم . »

## ● مستأجر «نمایشنامه»

از : پرویز صهاد  
ناشر : انتشارات مرکز نمایش پدید  
۹۵ صفحه - ۴۰ ریال  
پرویز صهاد میان نمایشنامه نویسان  
معاصر سوماتی خاص دارد . وی می گوید  
که با ارائه وقایع عادی زندگی امروز  
با شیوه ای دلنشین نمایش فارسی را در راه  
اصلی این هنر پیش برد ، بطوری که طبقات  
مختلف اجتماع بتوانند ناظر زیر و بم  
زندگانی خود باشند . نمایشنامه «مستأجر»  
جدید ترین اثر اوست .

## ● عشق در میان کومه های یونجه

اثر : دی . اچ . لاورنس  
ترجمه : محمود کیاوش

ترجمه : سیروس تاجبخش

ناشر : انتشارات فخر رازی

۳۲۴ صفحه - ۱۵۰ ریال

## ● جاسوس دو جانبه

اثر : الکساندر کلین

ترجمه : واحد گله داری

ناشر : سازمان کتابهای جیبی

۳۲۰ صفحه - ۳۰ ریال

## ● افروز بیک قهرمان

از : عمر سیف الدین

ترجمه : رشید ریاحی

ناشر : سازمان کتابهای جیبی

ترجمه این رمان کوششی است برای

شناساندن ادبیات ملت ترکیه .

## ● پلی برای عبور

اثر : پرل . اس . باک

ترجمه : ف . م

ناشر : مؤسسه انتشارات آسها

۲۳۷ صفحه - ۱۱۰ ریال

رمانی است از پرل باک با نوی نویسنده

امریکائی برنده جایزه نوبل ۱۹۳۸ .

## ● دختری تنها

نوشته : ادنا اوبراین

ترجمه : بهمن فرزانه

ناشر : سازمان کتابهای جیبی

۲۵۵ صفحه - ۲۵ ریال

نخستین کتابی است که از این نویسنده

ایرلندی به فارسی گردانیده شده است .

## ● چاک لندن (ملوان بر پشت اسب)

نوشته : ایروینگ استون

ترجمه : حبیبیان

ناشر : انتشارات مهر

۳۴۵ صفحه - ۱۸۰ ریال

ایروینگ استون از مشهورترین

نویسندگان رمان بیوگرافی است و تا

کنون «سوز زندگی» و «همسر جاویدان»

و «رنج و سرمستی» از او به فارسی درآمده

است .

۱۲۶ صفحه - ۸۰ ریال

چاپ دوم

این کتاب شامل دو ناول کوتاه است به نامهای عشق در میان کومه‌های یونجه و مردی که جزیره‌ها را دوست داشت از نویسنده و شاعر بزرگ انگلیسی که بعضی از داستانهای او مانند فاسق‌لیدی، چترلی و پسران و عشاق شهرت عالمگیر دارند.

● مردی که به شیکاگورفت

اثر : ریچارد رایت

ترجمه : فریدون ایل‌بیگی

ناشر : سازمان انتشارات اشرفی

۲۰۷ صفحه - ده تومان

این کتاب شامل چهار داستان کوتاه است به نامهای : مردی که طغیان آبر را دیده بود ؛ مردی که به شیکاگو رفت ؛ مردی که می‌پنداشت خدا اینجوری نبود ؛ و مردی که عظیم‌الجثه، سیاه و خوش قلب بود .

از این نویسنده آثار دیگری هم قبلاً به فارسی ترجمه شده، مانند : مردی که زیر زمین زندگی می‌کرد ، آتش و ابر ؛ بچه‌های عموتوم و غیره .

## زنان تروا

### اثر اورپید

(آداپتاسیون ژان پل سارتر)

ترجمه قاسم صنعوی

سازمان انتشارات اشرفی

منتشر می‌شود

## دائرة المعارف

یا

### فرهنگ دانش و هنر

تألیف آقایان : پرویز اسدی‌زاده - سعید محمودی -

داریوش محمدخانی - فریدون معلمی - مسعود واثقی

توسط سازمان انتشارات اشرفی منتشر شد

بها : ۶۰۰ ریال



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه مرکزی تهران

# تفسیر قرآن کریم

تألیف

ابوبکر صلیق سورما باوی

تألیف شده در اواسط نیمه دوم قرن پنجم

عکس نسخه مکتوب به سال ۵۲۳ هجری قمری نزد خطوط و کتابخانه و پهلوان همدان - لندن

چاپ عکسی ۱۲ + ۱۸ صفحه، قطع ۲۲ × ۲۹ سانتی متر، کاغذ سفید

۱۱۰ گرمی، جلد کاغذی، ۵۰۰ ریال

مرکز بخش: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران، صندوق پستی ۲۲۴۷

نمایندگان فروش: کتابفروشی های این سیم، بهر کسیر، زواره، و غیره، طوری

صحيح ترين نسخه حافظ

## لسان اللغيب

با بساطت و سادگي در بيان خواجه حافظ شيرازي بگوشش پيرمان بختياري در ۶۰ صفحه به ترجمه لغات مشكله و در هر صفحه يك غزل گنجانده شده كه براي تفان آسان باشد.

بها : ۲۰۰ ريال

## فر جديد فارسي فارسي

تأليف فريدون كار در ۱۵۲۶ صفحه

شامل تمام لغات علمي - ادبي - هنري و لغات خارجي رايج در زمان فارسي با تلفظ كلمات با حروف لاتين و يك دستور مختصر زبان فارسي در اول كتاب مورد استفاده و احتياج همه بخصوص دانشجويان و علاقمندان زبان فارسي خارج از كشور.

بها : ۲۵۰ ريال

## مباني علم سياست

نگارش دكتور حشمت الله عاملي

جلد اول - موضوع علم سياست و روش تحقيق در آن مباني قدرت سياسي ايران - اجبار - دولت و حاكميت.

بها : ۲۰۰ ريال

## جلد دوم - دموكراسي و تحديد قدرت

پس از تحليل شوريه‌هاي دانشمندان كه در پيدايش و توسعه فقائيد آزادي - خواهانه بوده‌اند - انواع مهارهاي قدرت سياسي و ضوابط دموكراسي و اقسام آن.

بها : ۲۵۰ ريال

## مجموعه ۲۷ داستان از

بهترين قصه‌ها و داستانهاي کوتاه موياسان

ترجمه اصغر فرمانفرمائي قاچاز

اين داستانها قسمتي از بهترين داستانهاي موياسان است كه مارسل پروست نويسنده شهر فرانسوي انتخاب نموده و به فرانسه چاپ شده و از همان چاپ ترجمه شده است.

بها : ۱۵۰ ريال



شرکت سهامی بیمه ملی  
خیابان شاهرضا - نبش ویلا

تلفن ۶۰۹۴۱ - ۶۰۹۴۵

تهران

## همه نوع بیمه

عمر - آتش سوزی - باربری - حوادث - اتومبیل و غیر

شرکت سهامی بیمه ملی تهران

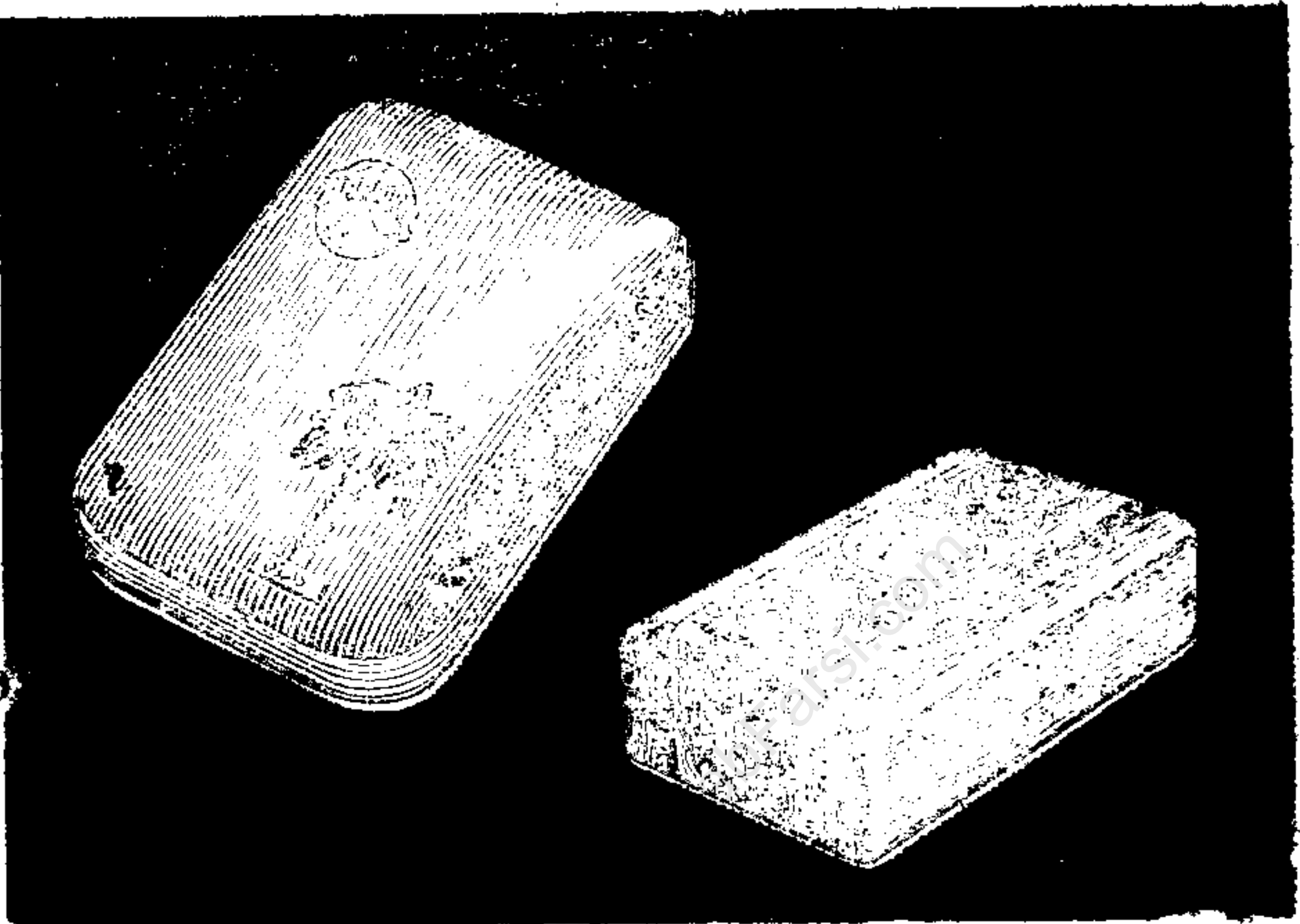
تلفنخانه ۶۰۹۴۱ تا ۶۰۹۴۵ - مدیر فنی ۶۱۰۶۶ - قسمت باربری ۶۰۹۴۸

قسمت خسارت ۶۱۳۵۶۹ - قسمت عمر ۶۹۴۱۸

## نشانی نمایندگان

تلفن ۲۳۷۹۳ - ۲۳۸۷۰	تهران	آقای حسن کلباسی :
تلفن ۶۹۳۱۴ - ۶۹۰۸۰	تهران	دفتر بیمه پرویزی :
تلفن ۳۰۴۲۶۹ - ۳۱۹۴۶	تهران	آقای شادی :
تلفن ۶۲۹۶۷۳ - ۴۹۰۰۴	تهران	آقای مهراگان شاهکلیدیان :
خیابان فردوسی	خرمشهر	دفتر بیمه پرویزی :
سرای زند	شیراز	دفتر بیمه پرویزی :
فلکه ۲۴ متری	اهواز	دفتر بیمه پرویزی :
خیابان شاه	رشت	دفتر بیمه پرویزی :
تلفن ۶۲۳۲۷۷	تهران	آقای هانری شمعون :
تلفن ۶۱۳۲۳۲	تهران	آقای لطف الله کالی :
تلفن ۶۵۸۷۶ - ۶۰۲۹۹	تهران	آقای دستم خردی :





صابونهای :

نخل و نخل زیتون داروگر

با کیفیت عالی و سابقه چهل ساله

تأمین کننده پاکیزگی بهداشت خانواده است



داروگر

# سخن

مجله ادبیات و دانش و هنر

جای اداره تهران، خیابان حافظ، پاساژ زمرد

تلفن ۴۱۹۸۶

شماره صندوق پستی ۹۸۴

قیمت تک شماره در ایران بیست و پنج ریال  
اشتراک سالانه در ایران دویست و پنجاه ریال  
در خارج ایران سیصد و هشتاد ریال (پنج دلار یا بیست مارک)

حق اشتراک خاص دانشجویان (با ارائه کارت دانشجویی) دویست ریال

وجوه اشتراک باید مستقیماً به عنوان مجله سخن بوسیله پاکت

بیمه یا برات پستی به نشانی دفتر مجله فرستاده شود

یا

به حساب شماره ۶۴۶۴۶ بانک ملی ایران شعبه مرکزی منظور گردد

و رسید آن به دفتر مجله سخن ارسال شود

صاحب امتیاز: دکتر پرویز نائل خانلری

طبع و نقل مندرجات و مقالات این مجله بی اجازه ممنوع است

مقاله‌های رسیده به نویسندگان آنها مسترد نمی‌شود

این شماره در پنجهزار نسخه در چاپخانه ارژنگ

چاپ شد

SOKHAN

Revue Mensuelle de la Littérature  
et l'Art Contemporains

TEHERAN (IRAN)

Abonnement à l'étranger: U.S \$ 5.00 ou 20 DM

چاپ ارژنگ

میدان بهارستان

علم در ایران « ۵ »

فرهنگها تا زبر به پارسی « ۱ »

یواقیت العلوم و دراری النجوم

اسامی فی الاسامی

بتصحیح

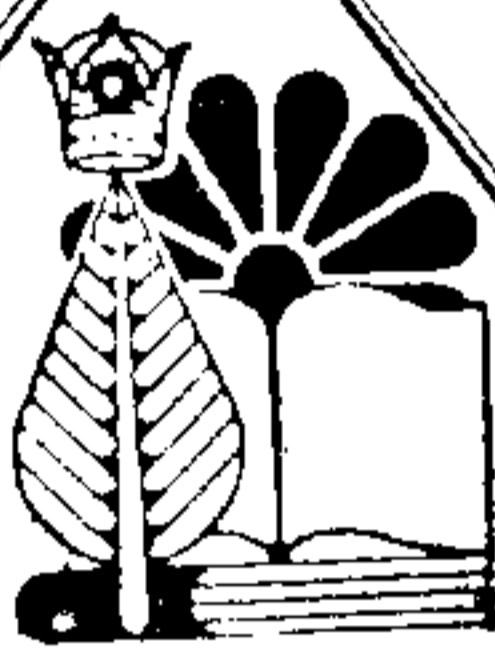
از

محمد تقی دانش پژوه

ابو الفصح احمد بن محمد المیدانی

چاپ عکسی از روی نسخه محفوظ در ترکیه

دائرة المعارفی و علوم مختلف از قرن ششم



بنیاد فرهنگ ایران  
مشرقی کند

زبان و ادبیات فارسی « ۱ »

عکس نسخه ۱ خطی « ۴ »

وزن شعر فارسی

تفسیر قرآن کریم

از

دکتر پرویز نائل خانلری

از

ابوبکر عقیق سورآبادی

تحقیق استادی در عروض فارسی

مخطوط در کتابخانه دیوان هند - لندن

مرکز توزیع : انتشارات بنیاد فرهنگ ایران - تلفن ۱۰۴۰۶۰ - صندوق پستی ۲۲۴۷  
مرکز فروش : کتابفروشی های ابن سینا، امیرکبیر، زوار، طهوری